

سہ ماہی

تاریخ تفسیر و نحو

دکتر سید محمد باقر حجتی



دکتر سید محمد باقر حجّتی

سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو

تاریخ تفسیر ۱



بها : ۱۸۰ ریال

۵۱-۲

۵۸۵۶۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تاریخ تفسیر

۱



۱۲



دفتر مرکزی: انقلاب روبروی دانشگاه شماره ۱۳۳۸
مرکز پخش: ناصر خسرو کوچه حاج نایب شماره ۲۴
تلفن: ۶۴۶۲۹۲
«تهران — صندوق پستی ۲۱۲۱»

سه مقاله در

تاریخ تفسیر و نحو

دکتر سید محمد باقر حجتی



دکتر سید محمدباقر حجتی
مقاله در تاریخ تفسیر و نحو
چاپ اول دیماه ۱۳۶۰
حق چاپ و انتشار مخصوص بنیاد قرآن است

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

[ستایش خدای را، ستوده صفات،^۱ که قرآن را براساس علم؛^۲ (مانند کتب پیشین آسمانی) با آیات روشن،^۳ بربنده خود نازل کرد تا حق را از باطل جدا کند.^۴ و به راهی که از همه راهها مستقیم تر است هدایت فرماید.^۵ چرا در این کتاب تفکر نمی کنید؟^۶ پیرو آن شوید و پرهیزکاری نمائید.]^۷

[قرآن چراغی است که روشنی آن فرو نمی نشیند، چشمه زاینده ای است که واردین از آن نمی کاهند؛ نشانه هائی است که روندگان بی آنها راه نمی یابند، دلیل کسی است که به آن سخن گوید، فیروزی کسی است که آنرا حجت آورد، نگهدارنده کسی است که به آن عمل کند، سپر کسی است که به برگیرد، دانائی کسی است که در گوش دارد؛ همانا قرآن کان ایمان و کانون آن، سنگ های بنای اسلام و پایه آن، میدان های حق و راه های آن میباشد.]^۸

[بار خدایا ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان قرآن چنگ میزنند؛ و در فهم متشابهاتش، به پناهگاه محکم و استوارش پناه میبرند، و در سایه بال آن آرام میگیرند؛ و به روشنی بامدادش راه مییابند، و بدرخشیدن روشنائی آن اقتدا می کنند؛ و از چراغ آن چراغ میافروزند، و هدایت و رستگاری را در غیر آن نمی طلبند.]^۹

* سه بخش این مقدمه، بترتیب از قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه اقتباس شده است.

(۱) فصلت/۴۲ (۲) اعراف-۵۲ (۳) حج/۱۶ (۴) فرقان/۱ (۵) اسراء/۹ (۶) نساء/۸۲ (۷) انعام/۱۵۶ (۸) نهج البلاغه/خطبه ۱۸۹ (۹) صحیفه سجادیه/دعای ۴۲

مقدمه چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى الْعَالَمِينَ لَهُمُ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ، وَالصَّلَاةُ
عَلَى نَبِيِّهِ الَّذِي بَعَثَهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ مَا نَزَلَ إِلَيْهِمْ، وَعَلَى آلِهِ الْكِرَامِ
الَّذِينَ هُمْ هَذَاهُ النَّاسِ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ.

چندین سال است که از نگارش این سه مقالت می‌گذرد که جداگانه و با تعدادی نسبتاً کم و در حدود هزار عدد هریک از این مقالات در دوشنبه: مقالات و بررسیها و یاد نامه کنگره سیبویه بطبع رسید. بارها عده‌ای از برادران، تجدید چاپ و تکمیل مباحث آنرا درخواست می‌کردند؛ ولی چون چاپ مجدد آن به تجدید نظری گذرا نیاز داشت و نیز ضمناً فرصتی کافی در اختیار نداشتم. مدتها در بوته نسیان قرار داشت، تا آنکه برادرانی دیگر که در بنیاد قرآن می‌کوشند و در نشر معارف قرآنی سهم بسزائی دارند، تألیف کتابی را در زمینه مباحث مربوط به قرآن کریم پیشنهاد فرمودند، لکن باین دلیل که تألیف جدیدی درباره این کتاب آسمانی و نبشتار عظیم الهی، خواهان فرصت و حوصلتی کافی است روا بر آن دیدم که سه مقالت تاریخی: تاریخ تفسیر و تاریخ نحور را برای نشر، تقدیم آنها کنم. اگر چه جنبه تاریخی این دو موضوع در این سه مقاله به قرن اول و دوم هجری محدود است و کاری بس ناقص و ناتمام می‌باشد ولی ممکن است محتوای آن، روشنگر برخی از مطالب بوده و انگیزه‌ای برای

تداوم این تحقیق برای پژوهشگران علوم قرآنی باشد.

درمقاله اول، بررسیهایی دربارهٔ آغاز پیدایش تفسیر و تطوری که این علم در طول قریب به دو قرن اول هجری بخود دیده است بعمل آمده، و درضمن آن از مفسران بنام این دو قرن، مطالبی سودمند یاد شده است که بذریعہ نخستین روشهای تفسیری را که در قرنهای بعد پدید آمده است تا حدودی دقیق می نمایاند و مطالب تازه ای در آن بچشم می خورد.

در مقاله دوم از برجسته ترین مفسران دوره صحابه یعنی عبدالله بن عباس، سخن بمیان می آید که چه عواملی در نبوغ او از نظر تفسیر قرآن مؤثر بوده است. درضمن این مقاله - برای درک عظمت شخصیت تفسیری ابن عباس - تاریخ تفسیر را نسبتاً از آغاز تا عصر حاضر بررسی کردیم که نکات جالبی را در مسئله تاریخ تفسیر به ارمغان آورده و راه گشا و زمینه ای برای محققانی خواهد بود که در تاریخ تفسیر می کوشند.

درمقاله سوم نیز راجع به پیدایش صناعت نحو و کیفیت تطور و پیشرفت آن تا عصر سیبویه - یعنی اواخر قرن دوم - مطالب سودمندی بچشم می خورد و از منابع فریقین به اثبات می رسد که اولین واضع علم نحو، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بوده است. در طی این مقاله، استادانی که در پروردن سیبویه و الکتاب او مؤثر بوده اند مورد توجه قرار گرفته و نقدهائی در تاریخ نحو تا عصر سیبویه بعمل آمده است که ماحصل و بازده آن خالی از تازگی نیست.

امیدوارم خداوند متعال به این بنده ناتوان، توانی علمی و جسمی و مزاجی مرحمت فرماید تا در تکمیل این دو موضوع، تحقیقاتی را آغاز کنم و مکاتب مختلف تفسیر و نیز روشهای مربوط به آن را در طول قرنهای سوم به بعد نیز مورد مطالعه قرار داده و دنباله

تحقیق را به سرانجام آن تا عصر حاضر برسانم.
از آنجا که در سایهٔ پر بار انقلاب عزیز اسلامی ما، قرآن کریم
مقام شکوهمند خود را در متن زندگانی مردم جهان باز می‌یابد، و باید
این حرکت خوش آیند با گام‌هایی سریع‌تر بمنظور رهایی جهانیان از
اسارت فرهنگ‌های پریشان، انجام گیرد بجا و درخور رضای خدا و
خلق او است که محققان کارآمد از مایه کار علمی خود بطور خستگی-
ناپذیر مدد گرفته و در زمینه گزارش مربوط به قرآن کریم و علوم قرآنی
بکوشند تا هر چه زودتر قلب‌های تشنه و تفتیده از اضطراب را سیراب
سازند.

از خدا می‌خواهیم که بر حجم و کیفیت مساعی ما در حفظ عظمت
و شکوه قرآن عظیم افزوده و بهمهٔ ما اخلاص در نیت و استقامت در
عقیدت مرحمت فرموده تا در طریق رضای او گام برداریم.

سید محمد باقر حجتی (حسینی)

یکشنبه سوم محرم الحرام ۱۴۰۲ هـ ق

دهم آبان ۱۳۶۰ هـ ش

راهنما

- * فهرست اعلام (۱۸۱-۲۰۴)
- ۱- اسامی و عناوین اشخاص و گروهها (۱۸۳-۱۹۶)
- ۲- اسامی کتب و نوشتارها (۱۹۷-۲۰۲)
- ۳- اسامی امکنه و جایها (۲۰۳-۲۰۴)
- * فهرست آیات قرآن کریم (۲۰۵-۲۰۶)
- * فهرست احادیث و روایات (۲۰۷-۲۰۹)
- * فهرست سخنان فرزنانگان دین و دانش (۲۱۰-۲۱۳)
- * فهرست اشعار (۲۱۴)
- * فهرست منابع (۲۱۵-۲۱۹)
- * فهرست مطالب (۲۲۱-۲۲۵)

۱

سیری در تفسیر قرآن کریم
از آغاز تا عصر تابعین

مقدمه*

پیش از شروع به گزارش عنوان فوق، لازم بنظر می‌رسد برای تمهید بحث، از مسائل زیر مطالعه و بررسی کوتاهی بعمل آوریم:

الف- شرحی درباره‌ی واژه‌های «ترجمه، تفسیر و تأویل».

ب- فرق میان تفسیر و تأویل.

ج- سابقه استعمال این واژه‌ها در قرآن و حدیث.

ترجمه :

گروهی از واژه‌گزاران و فرهنگ‌نویسان، این کلمه را غیر عربی، وعده‌ای آنرا عربی دانسته، و یادآور شده‌اند که این واژه دارای مفاهیم متنوعی است از قبیل: ذکر سیرت و اخلاق و نسب اشخاص (ترجمه احوال)، شرح و گزارش هر امری، عنوان مکاتبات و نامه‌ها، و نقل و گردانیدن از زبانی به زبان دیگر. البته معانی دیگری نیز برای کلمه ترجمه یاد کرده‌اند،^۱ که معنی اول و اخیر از معانی مشهور لغت ترجمه

*- این گفتار قبلاً در مجله مقالات و بررسیها شماره ۲۱ و ۲۲ سال ۱۳۵۴ بطبع رسید.

۱. بنگرید به: محمد معین: فرهنگ فاردی ص ۱۰۶۴. دزی: فرهنگ ج ۱ ص ۱۴۴. ابن منظور: لسان العرب ج ۱۴ ص ۳۳۲ (چاپ بولاق) مولوی عبدالرحیم: منتهی الادب. نفیسی: فرهنگ ج ۲ ص ۸۴۷. تنه‌انوی: کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۵۸۷. رامیار: تادیک قرآن ص ۲۹۶. دمخدا: لغت نامه (تدجیل - ترك) ص ۵۵۹.

می باشد.

در اینکه آیات ترجمه و برگردان کردن تفسیر عربی قرآن به زبانهای دیگر، جایز و روا است، میان دانشمندان اختلاف نظر دیده می شود، لذا گروهی آنرا تحریم، وعده ای این عمل را تجویز کرده اند. لذا در زمینه جواز یا عدم جواز ترجمه قرآن رساله ها و مقالات و کتبی نگارش یافت،^۱ و یا آنکه بخشی از کتب محققان اسلامی بهمین موضوع مربوط بوده که در همین زمینه به بحث و گفتگو پرداخته است. بعنوان نمونه قسمتی از ادله تحریم و همچنین ادله جواز ترجمه قرآن را اختصاراً در زیر می آوریم:

مدافعان عدم جواز ترجمه قرآن می گویند:

مردم با ترجمه قرآن از فراگرفتن زبان عربی - که خود یکی از عوامل اتحاد و همبستگی و ارتباط میان مسلمین است - روی گردان می شوند، علاوه بر این، معانی و مفاهیم قرآن - در عین اینکه در بعضی موارد دارای غموض و پیچیدگی است - عمیق و گسترده می باشد، و مسلماً هیچگونه ترجمه ای نمی تواند این معانی و مفاهیم عمیق و گسترده

۱. بنگرید به: اطواد الثقافة والفکر فی ظلال العروبة والاسلام ج ۱ ص ۳۱۴ - ۳۳۱. ادیب هیهاوی: ترجمة القرآن غرض للسياسة والدين شیخ احمد فهمی محمد: آية التنظيم تدافع عن القرآن الکریم. استاد محمد مصطفی شاطر: القول السدید فی حکم ترجمة القرآن المجید. شیخ محمد سلیمان: حدث الاحداث فی اسلام. نویسندگان مزبور طرفدار عدم جواز ترجمه قرآن می باشند. گروهی از دانشمندان دیگر در جواز ترجمه های قرآن، نگارشهایی دارند که عبارتند از: شیخ مصطفی مراغی: بحث فی ترجمة القرآن واحکامها. محمد فرید وجدی: الادلة العلمية فی جواز ترجمة معانی القرآن، که در تایید نظر مراغی مبنی بر جواز ترجمه قرآن، آنرا نوشته است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۲۲ - ۳۰. رامیار: تاریخ قرآن ص ۲۹۵-۳۰۸ و ۳۸۱-۳۸۰.

را اداء کند، و نیز هیچگونه ترجمه‌ای نمی‌تواند جنبه‌های اعجاز لفظی و معنوی قرآن را با خود بردارد، و در نتیجه با ترجمه قرآن، اسلوب بلاغی آن نیز دگرگون می‌گردد و ترجمه نمی‌تواند بمانند تعابیر قرآن سخنی اعجاز آمیز باشد؛ ترجمه قرآن نوعی تجزیه و عملی جسارت آمیز است چون صحابه و مسلمین صدر اسلام دست بچنین کاری نزدند. طرفداران عدم جواز ترجمه قرآن در این زمینه ادله دیگری را نیز اقامه می‌کنند و چنانکه قبلاً یاد آوری کردیم در این باره مقالات و کتبی نوشته‌اند.

ولی این ادله نمی‌تواند مانع جواز ترجمه قرآن باشد زیرا دعوت اسلامی، دعوتی عمومی و جهانی بوده است.^۱ و پیامبر گرامی اسلام ﷺ با قرآنش برای ارشاد تمام ملل و اقوام - که به لغات و زبانهای گوناگون سخن گفته و می‌گویند - مبعوث گشته است، و ناگزیر باید همه مردم جهان محتوای قرآن را بفهمند؛ در این رابطه چاره‌ای جز ترجمه قرآن وجود ندارد.

آموختن زبان عربی برای همه مردم جهان کار ساده و آسانی نبوده و نیست، علاوه بر اینکه آموختن زبان عربی نمی‌تواند هدف اسلام را تشکیل دهد، بلکه فهم قرآن و اجرای قوانین آن مورد نظر شارع مقدس اسلام است.

آیا ترجمه قرآن جز شرح و تبیین لغات و واژه‌ها و تعابیر آن، چیز دیگری است؟ آیا این شرح و گزارش در امر تفسیر قرآن - اگرچه با هر لغت و زبانی باشد - با کلام غیر الهی صورت نمی‌گیرد؟ و آیا ترجمه و تفسیر قرآن از این جهت اخیر با هم تفاوت دارند؟!

۱. طبق مضمون بسیاری از آیات و روایات، احکام اسلام عمومی و جهانی است؛ از قبیل آیه: وما ارسلناک الا کافه للناس... (سبا / ۲۷).

مسلماً پاسخ سئوالهای فوق، منفی است یعنی ناگزیر چه در ترجمه و تفسیر، کلام الهی با بیان بشری گزارش می‌شود. اگر علت عدم جواز ترجمه قرآن دگرگون شدن اسلوب بلاغی و اعجاز قرآن باشد باید تفسیر آن نیز به هر زبانی ناروا و غیر جایز باشد، درحالیکه هیچ محقق اسلامی تفسیر قرآن را حرام و ممنوع نمی‌داند؛ لذا ادله‌ای که طرفداران تحریم ترجمه قرآن اقامه نموده‌اند مردود شناخته شد تا آنجا که محققان اسلامی براساس جواز ترجمه قرآن رسالات و کتبی تألیف نموده‌اند. البته ترجمه قرآن دارای شرایطی است که اگر آن شرایط در امر نقل محتوای قرآن به زبان دیگر و یا به همان زبان رعایت نگردد ترجمه قرآن بدون مجوز بوده و حرام است.^۱

تفسیر:

بلاشر، خاور شناس معروف، کلمه «تفسیر» را واژه‌ای اصیل در زبان عربی نمی‌داند، بلکه آنرا مانند کلماتی از قبیل «تَلْمِیذ، قِیُوم، کتاب، قرائت، دَجَّال و زَنْدِیق» لغتی دخیل و بیگانه در زبان تازی معرفی کرده، و برای آنها ریشه‌ای غیر عربی جستجو می‌کند.^۲

دانشمندان لغت، کلمه «تفسیر» را از ریشه «فسر» می‌دانند که در اشتقاق کبیر، مأخوذ از «سفر» و مقلوب آن است، و هر دو بمعنی کشف و برداشتن پرده و پوشش می‌باشد، با این تفاوت که «فَسَّر» در کشف باطنی و معنوی، و «سَفَّر» در کشف ظاهری و مادی بکار می‌رود؛ و

۱. رک. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۲۹، ۳۰. رامیار: تالیدخ قرآن ص ۲۹۹، ۳۰۰.

۲. 5. 'Le Coran Introduction' Blachere (نقل از صبحی صالح: مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۲).

ابوالفتح رازی در این باره می‌نویسد: «ابوالحمد حارنجی» گفت: این کلمه، مقلوبست از سفر چون جذب و جذب، و بض و ضب. و اصل سفر هم کشف بود، و «سَفَرَتِ الْمَرْأَةُ» آن باشد که زن روی باز کند. و «أَسْفَرَ الصُّبْحُ» آن باشد که صبح روشن باشد. و ابن‌زید گفت: اصل کلمه از «تَفْسَره» است، و آن آبِ بیمار باشد که برطیب عرضه کنند تا در آن نگرند و دستورِ خود سازد تا به علتِ بیمار راه برد. و چنانکه طیب به نظرِ در آن آب، کشف کند از حال بیمار، مُفسِّر کشف کند از شأن‌آیه و قصه و معنی و سبب نزول آیه.^۱

سابقه استعمال کلمه تفسیر در قرآن و حدیث

تنهادریک مورد از قرآن کریم، این کلمه بکاررفته است که بمعنی شرح و تفصیل می‌باشد: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا»^۲:

ولی استعمال کلمه «سفر» و مشتقاتِ آن در حدود یازده مورد از قرآن بکار رفته است که اساساً مفهوم کشف در مدلولِ آنها مستتر است.^۳

اما در احادیث نبوی و یا امامی کلمه تفسیر و یا مشتقات آن بسیار بچشم می‌خورد. بعنوان نمونه از چند حدیث در این مورد یاد می‌کنیم:

۱. ابوالفتح رازی: دوحی الجنان ج ۱ ص ۱۵.

۲. فرقان / ۳۳.

۳. «اسفر»: سوره ۷۴، آیه ۳۴. «سفر»: سوره ۲، آیه ۱۸۴ و ۱۸۵؛ سوره ۴، آیه ۴۳؛ سوره ۵، آیه ۶. «سفرأ»: سوره ۹، آیه ۴۲. «سفرنا»: سوره ۳۴، آیه ۱۹. «اسفارأ»: سوره ۳۴، آیه ۱۹. «سفرة»: سوره ۸۰، آیه ۱۵. «مُسْفِرَة»: سوره ۸۰، آیه ۳۱؛ و موارد دیگر.

رسول خدا ﷺ فرمود: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ، إِنْ أَصَابَ لَمْ يُوجَرْ؛ وَإِنْ أَخْطَأَ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ: یعنی اگر کسی قرآن را به رأی خود تفسیر کند اگر چه به واقع رسیده باشد پاداشی نمی برد و اگر نسبت به واقع نیز دچار اشتباه گردد جایگاه او از آتش آکنده خواهد شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: إِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تُفْقَهُهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ...^۱ از تفسیر به رأی بر حذر باش تا آنگاه که از ناحیه دانشمندان در آن بصیرت یابی.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مَنْ فُسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ لَمْ يُوجَرْ، وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ إِيَّاهُ عَلَيْهِ: اگر کسی قرآن را به رأی خود تفسیر کند و حق و واقع را نیز بیان نماید، مأجور نیست و اگر دچار اشتباه گردد جرم و گناه آن بعهده خود او است.

برای آگاهی از معنی اصطلاحی تفسیر باید توجه داشت که این کلمه در طول تاریخ علوم اسلامی در میان علوم عقلی و نظری و احياناً علوم تجربی دارای معنی خاصی بوده و غالباً به مفهوم شرح و گزارش کتب علمی و فلسفی، و یا شرح کتب یونانی و یا گزارش ترجمه های عربی کتب ارسطو و دیگر فلاسفه و یا شرح کتب طبی و غیره بکار می رفته است. بعنوان مثال مسی گفتند: «تفسیر طیمائوس لافلاطون» که این کتاب به تفسیر التفسیر نیز معروف می باشد.^۲ یا: «تفسیر اربع مقالات» بطلمیوس از علی بن رضوان در ستاره شناسی. و «تفسیر التحریر» نظام نیشابوری که شرحی است بر تحریر مجسطی، و «تفسیر حی بن یقطان» از ابن زیلا. و جز آنها.

۱. مجلسی دوم: بحار الانوار ج ۱۹ ص ۲۸.

۲. همان مرجع ص ۲۹.

۳. دائرة المعارف الاسلامیة ج ۵ ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

ولی این کلمه در میان علوم نقلی منحصرأ در شرح و کشف معانی قرآن و گزارش لغات و تعابیر آن استعمال می شود.

تاویل

در برابر کلمه «تفسیر» واژه دیگری در قرآن و حدیث به چشم می خورد که نوعاً دارای معنای مشابهی با مفهوم تفسیر می باشد، و آن عبارت از واژه «تاویل» است. این کلمه از ماده «أول» مشتق است که در نتیجه، تاویل بمعنای تدبیر و تفسیر و تقدیر و ارجاع و تعبیر خواب می باشد. اگر تاویل مشتق از ماده أول بمعنی رجوع باشد، مؤول در تاویل قرآن بدین صورت آنرا تفسیر می کند که گویا قرآن را به یکی از معانی محتمله آن برمی گرداند. و ما ضمن بیان تفاوت میان تفسیر و تاویل، معانی دیگر کلمه «تاویل» را باز گو خواهیم کرد.

در قرآن و حدیث کلمه تاویل گاهی بمعنای تفسیر و گاهی در مفاهیم دیگر بکار رفته است، یکی از معانی تاویل در آیه: «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ، وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...»^۱ همین تفسیر است، چنانکه کلمه تاویل در حدیث «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ»^۲ بهمین معنی است.

راجع به معنی اصطلاحی تاویل می توان گفت: که این کلمه نزد

۱. آل عمران / ۷، آیه کامل چنین است: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ، وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا كُلَّ مِثْقَالٍ وَنَبَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ. (رك: طبرسی: مجمع البیان ج ۱ ص ۴۱۰).

۲. زرکشی: البرهان ج ۲ ص ۱۵۰. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مسعودی: مروج الذهب ج ۳ ص ۱۳۱. صدر: تأسيس الشيعة ص ۳۲۲. ومنابع دیگر.

قدماء دارای دو معنی بوده است: یکی بیان معنی سخن، که در اینصورت تأویل با تفسیر مرادف است و مجاهد و طبری که از مفسران بزرگ اسلامی هستند بر همین عقیده بوده‌اند. و معنای دیگر، مراد اصلی کلام است، مثلاً اگر کلام بصورت طلب باشد تأویل آن عبارت از نفس فعل مطلوب است، و یا اگر گفته شود «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» تأویل آن نفس طلوع شمس می‌باشد و بنظر ابن تیمیه کلمه تأویل موجود در قرآن را می‌توان به همین معنی ارجاع داد.

کلمه تأویل نزد متأخران اعم از فقها و متکلمین و محدثین و حتی متصوفه عبارت از برگرداندن لفظ از معنی راجح به معنی مرجوع است بشرط آنکه شواهد و دلائلی آنرا تأیید نماید. علیهذا تأویل بدو شرط نیاز دارد: اول اینکه ثابت شود که لفظ شامل معنی مرجوح و مورد نظر می‌شود. دوم اینکه دلیل و شاهی، گرداندن لفظ را از معنی راجح به معنی مرجوح تأیید نماید.

در جمع الجوامع آمده است که تأویل، حمل ظاهر بر محتمل مرجوح می‌باشد. اگر این حمل همراه با دلیل باشد تأویل صحیح است. و اگر چنین حملی بر اساس حدس و گمان باشد مشمول تأویل فاسد خواهد بود. و اگر هیچیک از این دو محمل و قرینه در کار نباشد چنین حملی عبث و بیهوده است.^۱

فرق میان تفسیر و تأویل

اگر چه باتوجه به مطالب گذشته، راجع به تفاوت میان تفسیر و تأویل، اطلاعاتی اجمالی بدست آوردیم؛ ولی برای مزید این آگاهی لازم بنظر می‌رسد قدری از آراء دیگری که در این زمینه بیان شده است

۱. جمع الجوامع ج ۲ ص ۵۶، نقل از: ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۸.

مورد توجه قرار دهیم:

ابوعبیده مَعْمَر بن مَثْنی می گوید: این دو واژه دارای يك معنی است، و گروهی از محققان چنانکه دیدیم رأی او را پذیرفتند. ولی ابن حبیب نیشابوری به مخالفت این نظریه برخاسته و می گوید: «در زمان ما مفسرانی دیده می شوند که هرگاه از آنها سؤال شود فرق میان تفسیر و تأویل چیست بدان راه نمی برند».

راغب اصفهانی در تفاوت میان تفسیر و تأویل می نویسد: تفسیر اعم از تأویل می باشد و غالباً در مورد شرح الفاظ و مفردات قرآن استعمال می شود، درحالیکه تأویل غالباً درباره معانی جمله ها و تعابیر مرکب بکار می رود. و نیز تأویل، اکثر در مورد کتب الهی، مورد استعمال دارد؛ درحالیکه تفسیر درباره کتب الهی و جز آن نیز بکار می رود.

عده ای از محققان را عقیده بر آن است که تفسیر عبارت از شرح و گزارش لفظی است که صرفاً محتمل يك وجه باشد. ولی تأویل، توجیه لفظی است که محتمل وجوه و معانی مختلف می باشد و مُؤَوِّل، لفظ را با استفاده و استمداد از شواهد و دلایل به یکی از آن وجوه حمل کند.

ماتریدی می گوید: تفسیر عبارت از قطع و یقین نسبت به مراد و مدلول لفظ است که مفسر بتواند خدا را شاهد و گواه بر اظهار نظر خود قرار دهد، در چنین صورتی اگر مفسر دلیل قاطعی را بشناسد و آنرا ارائه دهد تفسیر او صحیح و روا است و در غیر اینصورت تفسیر او تفسیر به رأی خواهد بود که از آن نهی شده است. و تأویل عبارت از ترجیح یکی از معانی محتمله است که مُؤَوِّل نسبت به آن قاطع نیست و نمی تواند خدای را بر اظهار نظر خود شاهد و گواه قرار دهد.

ابوطالب ثعلبی معتقد است: که تفسیر، بیان معنی حقیقی یا مجازی و بالاخره بیان معنی ظاهری لفظ است مانند تفسیر «صراط» به طریق، و تفسیر «صَبَّاب» به باران. ولی تأویل شرح باطن لفظ است... پس تأویل عبارت از اخبار به حقیقت مراد و منظور از لفظ است. و تفسیر، اخبار از دلیل مراد می باشد، زیرا لفظ، کاشف از مراد و مقصود می باشد و کاشف عبارت از همان دلیل است.

این مطالب نمونه ای از تفاوت هائی است که سیوطی بنقل از محققان اسلامی در کتاب خود آورده است. باید یاد آوری کرد در این زمینه آراء دیگری در تفاوت میان تفسیر و تأویل وجود دارد که ما از ذکر آنها بمنظور رعایت اختصار خودداری می کنیم^۱ ولی بجا می بینیم که بیان ابوالفتوح رازی را در پایان بحث از تفاوت میان تفسیر و تأویل بیاوریم. وی می نویسد: «اما تأویل، صرف آیه باشد که محتمل باشد آنرا موافق ادله. و اصل آن از «أَوَّل» است و آن رجوع بود. و گفته اند: اصل او از «إِبَالَة» بود و آن سیاست باشد، يقول العرب: «أُنَّا وَ إِبِلٌ عَلَيْنَا» ای: «سُئِنَا وَ سَأَسْنَا غَيْرُنَا»^۲ پس مُؤَوِّل آیه، سائس او باشد و عالم به آن که بجای خود بنهد. و فرق از میان تفسیر و تأویل آنست که تفسیر علم سبب نزول آیه باشد و علم به مراد خدای از آن لفظ؛ تعاطی آن نتوان کرد الا از سماع و آثار، و تأویل چون کسی عالم باشد به لغت عرب، و علم اصول را متقن باشد او را بُوَد که حمل آیه را بر محتملات لغت کند چون قطع نخواهد کردن در اصول و بر احتمال بخصوص، و

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: سیوطی: الاتقان ج ص ۲۹۴-۲۹۶.

۲. زبیدی تأویل را از ایالة بمعنی تدبیر و سیاست نیز ذکر کرده است و می نویسد: «أَلْ عَلَى الْقَوْمِ أَوَّلًا وَ إِبَالًا (بِكسر هما): وَلِي أَمْرَهُمْ وَ فِي كَلَامِ بَعْضِهِمْ: أَلِ الْمَالِ أَوَّلًا: أَصْلَحَهُ وَ سَأَسَهُ كَأَنَّهُ إِنْتِيَالًا» (رك: تاج العروس ج ۷ ص ۲۱۵).

قطع نکند بر مراد خدای الابدلیل»^۱.

آغاز پیدایش تفسیر، یا نخستین مفسر قرآن

اهتمامی که مسلمین از صدر اسلام تا کنون به فهم معانی قرآن داشته و دارند، عامل اساسی و انگیزه‌ای پایدار بود تا در زمینه مباحث مربوط به قرآن و بخصوص در تفسیر آن مطالعات عمیق و تحقیقات گسترده‌ای بعمل آید، لذا کتابهای بیشماری در علوم قرآنی و تفسیر نگارش یافت که همه در خور توجه و شایان دقت و مطالعه می‌باشد.

تفسیر قرآن در طی چهارده قرن اسلامی دوره‌ها و روشهای مختلفی به خود دید که از بساطت و سادگی آغاز پیدایش خود تدریجاً به مراحل تکامل رسید، یعنی دارای قواعد و ضوابطی گشته و بصورت علمی درآمد که در میان سایر علوم اسلامی موقعی بلند مرتبت یافته و دارای مبانی و اصول پیچیده و عمیق و در عین حال گسترده گردید.

اگر بخواهیم دوره‌ها و مراحل و روشهای گونه‌گون تفسیر قرآن را در طی اعصار بررسی نماییم در مرحله اول ناگزیریم راجع به آغاز پیدایش تفسیر و شناخت نخستین مفسر قرآن گفتگوی خود را شروع نماییم: در زمان رسول خدا ﷺ قرآن کریم بطرز بسیار ساده - که در خور فهم همگان بود - تفسیر می‌شد، ولی در برخی آیات، تعابیر و الفاظ پیچیده‌ای بنظر می‌رسید که حتی زبان شناسان کارآمد تازی، درست مفاهیم و مقاصد آنها را درک نمی‌کردند؛ لذا احساس می‌کردند که اینگونه تعابیر و الفاظ نیاز به تفسیر و شرح و توضیح دارد.

اگر چه ابن خلدون می‌نویسد: «چون قرآن به زبان تازی نزول

۱. ابوالفتوح رازی: دوحی الجنان ج ۱ ص ۱۵ و نیز، ابوالحسن جرجانی: جلاء الازمان ج ۱ ص ۸.

یافت و سَبَك و اسلوب بلاغی آن با این زبان هماهنگ بود لذا تمام تازیان عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معانی قرآن را در غالب تَلْک و اژه‌ها و جمله بندیهای آن درك می کردند»^۱ ولی همین دانشمند پس از این گفتار یاد آور می شود که «رسول خدا صلی الله علیه و آله مطالب مجمل و پیچیده قرآن را تفسیر می فرمود، و ناسخ و منسوخ آنرا باز می شناساند»^۲.
 باتوجه به این نکات و نیز شواهد تاریخی و احادیثی که قریباً از آنها یاد خواهیم کرد، نخستین مفسر و شارح قرآن خود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است؛ زیرا هرگاه برای صحابه و معاصران رسول خدا صلی الله علیه و آله در فهم آیات قرآنی، مشکلی پیش می آمد بدو مراجعه می کردند و آن حضرت آنها را تفسیر می فرمود چنانکه در برخی از آیات قرآن، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعنوان مُبَيِّن و مفسر معرفی شده است. آنجا که می گوید: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۳.

اکثر مفسران و محققان علوم قرآنی در این جهت تردید ندارند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نخستین مفسر قرآن بوده است و برای تأیید آن ادله و شواهد فراوان ذکر کرده اند: سیوطی در خاتمه کتاب الاتقان بخش قابل ملاحظه ای از آیات قرآنی را که بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفسیر شده با شرح و گزارش خود پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن آیات ضبط نموده است، در این بخش به ترتیب از سوره بقره تا پایان قرآن، بسیاری از آیات تفسیر شده است که سیوطی می نویسد: تفسیر این آیات از طریق روایاتی است که صریحاً آنرا به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله منسوب می دارد و

۱. ابن خلدون: مقدمة العبر ص ۴۳۸.

۲. همان مرجع و صفحه.

۳. نحل / ۴۴.

این روایات جزء روایاتی است که از رسول خدا ﷺ درباره اسباب نزول نقل شده است.^۱

شاید بتوان گفت این قسمت از کتاب سیوطی - در صورت صحت روایات آن - کهن ترین مأخذ تفسیر قرآن است. و ما نمونه هایی از تفسیر چند آیه را که به پیغمبر اسلام ﷺ منسوب است می آوریم:

وقتی که آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ، أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» نازل گشت [و به مردم ابلاغ گردید] مردم به پیغمبر ﷺ عرض کردند: «وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ بِظُلْمٍ نَفْسُ؟»: کدامیک از ما به خود ظلم نکرده؟ [تا مشمول امن و هدایت باشد؟] رسول خدا ﷺ ظلم را تفسیر کرده و فرمود: منظور از آن شرك به خداوند است؛ سپس برای تأیید این تفسیر به آیه دیگری استشهاد کرد که می گوید: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».^۲

ابوالفتوح رازی در ذیل تفسیر آیه مذکور می نویسد: و رفع کرد عبدالله بن مسعود این حدیث به رسول ﷺ، گفت: چون آیه فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند، یا رسول الله کیست از ما که بر خود ظالم نیست؟ پس امن از ما برخاست! رسول ﷺ گفت: خلاف آنست که شما گمان بردی؛ این ظلم، کفر است. نبینی که خدای تعالی چه حکایت کرد از آن بنده صالح یعنی لقمان که گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».^۳

۱. رك: سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۵ - ۲۵۱.

۲. انعام / ۸۲ آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند ایمانی از آن آنان است و همانان هدایت شدگان هستند.

۳. لقمان / ۱۳ (رك: سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۹۶): فرزند عزیز، به خدا شرك نیاور؛ چون شرك، ستم بزرگی است.

۴. ابوالفتوح رازی: دوضی الجنان ج ۴ ص ۲۲۴.

از این حدیث و امثال آن چنین استفاده می شود که رسول خدا ﷺ عملاً روش تفسیر آیه به آیه را پایه گذاری کرده و آنرا آموخت و برخی از روایات نیز ناظر به همین روش در تفسیر قرآن می باشد. باری از رسول خدا ﷺ نقل شده است که در سوره فاتحه «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» رابه یهود، و «الضَّالِّينَ» رابه نصاری تفسیر فرموده^۱ که نیز همان رازی در باره آن می نویسد: «عبدالله بن شقیق روایت کرد از بعضی صحابه که گفت: رسول خدا ﷺ در وادی القریٰ با جهودان کارزار می کرد، مردی از اهل یقین گفت: اینان که اند که با تو کارزار می کنند؟ گفت: «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» گفت: دیگران که اند؟ - و اشارت به ترسایان کرد- و گفت: «هُمْ الضَّالُّونَ» و این موافق دو آیه است در حق جهودان و ترسایان^۲.

این دو روایت نمونه ای از ده ها حدیثی است که منسوب به پیغمبر اکرم ﷺ می باشد. و رسول خدا ﷺ بسیاری از آیات قرآنی را ضمن آنها تفسیر فرموده است.

تفسیر صحابه پیغمبر اسلام

پیش از آنکه راجع به صحابه و تفسیر آنها مطالبی را باز گو کنیم لازم است اجمالاً عوامل اختلاف نظر آنها را در تفسیر بررسی نماییم: اگر چه در دوره صحابه و تابعین از روش تفسیر اثری و نقلی پیروی می شد، ولی بسیار واضح است که تمام آنها بعلت اختلاف شرایط و اختلاف لهجه و تفاوت فکر و اندیشه و همچنین از لحاظ ذوق و درک غرایب و متشابهات و فهم مقاصد آیات در يك سطح نبوده اند، بلکه برخی را بر برخی دیگر در این زمینه برتری بود، چنانکه «آلوسی» در

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۵. طبرسی: مجمع البیان ج ۱ ص ۳۱.

۲. ابوالفتوح رازی: «دفع الجنان» ج ۱ ص ۵۳.

بیان این نکته می‌نویسد: صحابه با اینکه از نظر فصاحت و شیوایی بیان، و درك مفاهیم قرآن- ببرکت مصاحبت با پیغمبر ﷺ - دارای موقعی شایان توجه بوده‌اند، و درباره آیاتی که فهمشان از درك مقاصد آنها، قاصر بود از بیان رسول خدا ﷺ استمداد می‌کردند؛ چنانکه در مورد آیه «... حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ...»^۱ چنین حالتی برای «عدی بن حاتم» رخ داد و گزارش و تفسیر آنرا از پیغمبر اکرم ﷺ فراگرفت.^۲

از «انس بن مالک» روایت شده که عمر بر منبر، آیه «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا»^۳ را خواند و گفت فاکهه رامی‌شناسیم پس «أَب» چیست، سپس خطاب بخودنموده و گفت: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ التَّكْلَفُ يَا عُمَرُ»^۴ عمر! تفسیر «أَب» تکلف است. و یا نوشته‌اند که همو بر منبر بود و آیه «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ»^۵ را قرائت کرده و از معنی تخوف از مردم سؤال کرد، مردی از قبیله هَذِيل گفت: «تخوف» نزدما به معنی تَنْقُص و بیم نقصان و هلاك تدریجی است. و سپس این شعر را خواند:

تخوف الرجل منها تامكاً قرداً كما تخوف عود النبعة السفن^۶

و نیز راجع به ابن عباس نوشته‌اند: که می‌گفت: نمی‌دانستم «فاطر السموات» معنی آن چه چیز است تا اینکه دیدم دو مرد بیابان نشین در مورد چاهی به مخاصمه برخاستند، و یکی از آنها می‌گفت:

۱. بقره / ۱۷۸.

۲. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۳۵؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بیان فرمود که منظور از خیط ابیض: سفیدی روز، و خیط اسود: سیاهی شب است.

۳. عبس / ۳۱.

۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۱۱۳، چاپ ۱۹۵۵.

۵. نحل / ۴۷.

۶. شاطبی: الموافقات ج ۲ ص ۸۷، ۸۸.

«أَنَا فُطِرْتُهَا» و منظورش آن بود که من به حَفَرِ آن چاه آغاز کردم. او در نتیجه ابن عباس معنی «فاطر السموات» را دریافت.

وقتی عمر که از نظر اهل سنت از مشاهیر مفسران عصر صحابه می باشد در فهم معنی و مقصود آیه، اینگونه اظهار عجز می کند، و ابن عباس که فریقین به آگاهی عمیق و گسترده او در تفسیر اعتراف دارند آنچنان اظهار بی اطلاعی می نماید و در فهم آیه از برداشت يك بیابانی برای درك معنی لغتِ قرآن استمداد می کند، این نکته مارا به این حقیقت واقف می سازد که نخست همه مسلمین در فهم معنی قرآن به تفسیر نیازمندند، و ثانیاً تفاوتی در میان صحابه در فهم قرآن وجود داشته است که هر يك درخور اطلاع خود، استفاده های مختلفی از آیات می نمودند؛ زیرا عده ای دارای اطلاعات گسترده ای نسبت به لغت عرب بوده اند، وعده ای نیز در چنین وضعی قرار نداشتند. و همچنین بعضی بیشتر با پیغمبر اکرم ﷺ مصاحبت داشتند، و عده ای کمتر. علاوه بر اینکه صحابه از نظر اطلاعات علمی و استعداد عقلی در يك سطح قرار نداشتند.

باری، گروهی از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ همزمان با او و یا پس از رحلت آن حضرت در امر تفسیر قرآن از شهرت چشمگیری برخوردار بوده اند که طبق آراء فریقین، می توان از مفسران زیر نام برد:

امیر المؤمنین علی عليه السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، زید بن ثابت، جابر بن عبدالله انصاری، و عده ای دیگر از قبیل ابی بکر، عمر، عثمان، ابوموسی اشعری، عبدالله بن زبیر و جز آنها که آثار تفسیری آنها بسیار کم و ناچیز است.

۱. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام (م ۴۰ هـ ق)
اکثر محققان اهل سنت، خلفاء راشدین را از مفسران معروف عصر صحابه معرفی کرده‌اند و ضمناً یادآور می‌شوند که در میان آنها آنکه بیش از همه، احادیث و روایات در تفسیر، از وی نقل شده‌است علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد، و احادیث مربوط به تفسیر قرآن از دیگر خلفاء، بسیار کم و ناچیز می‌باشد. برای این نکته چنین استدلال کرده‌اند که خلفاء دیگر پیش از علی علیه السلام از دنیا رفته‌اند.^۱
سیوطی می‌نویسد: از ابی بکر، جز آثار اندکی در تفسیر به‌یاد ندارم، و این آثار از شمار ده تجاوز نمی‌کند ولی درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چنین می‌نگارد: «أَمَّا عَلِيُّ فَرُوِيَ عَنْهُ الْكَثِيرُ» و نیز راجع به خلفاء دیگر اینگونه یادآور می‌شود: «أَمَّا الْخُلَفَاءُ فَأَكْثَرُ مَنْ رُوِيَ عَنْهُمْ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۲ یعنی: اما از خلفاء کسی که فزونتر از همه، روایت تفسیری از او نقل شده است، علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.

با توجه به شواهد تاریخی و مدارك کهن اسلامی باید گفت: نخستین مفسر قرآن پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که روایات بسیار زیاد در تفسیر قرآن از او نقل شده است علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد، چنانکه یکی از محققان قرن ششم اهل سنت می‌نویسد: گروه بسیاری از پیشینیان، قرآن را تفسیر کرده‌اند اما «صدرالمفسرین» که تفسیر او مورد تأیید تمام صحابه بوده است، علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد و پس از او، ابن عباس قرار دارد که عُمَرُی را در تفسیر قرآن مصروف داشته و آنرا به کمال رسانید.^۳

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۸. زرقانی: مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۸۲.

۲. ۴۸۳. صبحی صالح: مباحث فی علوم القرآن ص ۲۸۹.

۳. همان مراجع و صفحات.

۳. ابن عیطة: مقدمة الجامع المحرر ص ۲۶۳.

آگاهی علی بن ابیطالب علیه السلام به تفسیر قرآن و کمال اطلاع او در این زمینه مورد تأیید بزرگان تفسیر در عصر صحابه بوده است، حافظ ابو نعیم در الحلیة آورده است که ابن مسعود می گفت: قرآن بر هفت حرف نزول یافته و هر حرفی از قرآن دارای ظاهر و باطنی است و علی علیه السلام به آن دو، عالم و آگاه است.^۱ حتی در حدیثی دیگر که از طرق اهل سنت و نیز شیعی نقل شده است می بینیم که علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا آیه ای از قرآن نازل نشده است جز اینکه می دانم درباره چه کسی، و یا در کجا نزول یافته، چون خداوند به من قلبی و فکری اندیشمند و زبانی جمویا و پُرسا موهبت داشته است.^۲

أَعْلَمَ عَلِيٌّ علیه السلام نیز مورد گواهی مفسران بزرگ عصر تابعین بوده است، آنجا که از عطاء بن ابی رباح می پرسند: أَمَّا فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَعْلَمَ مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام : یعنی آیا در میان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالمتر از علی علیه السلام بوده است؛ در پاسخ می گوید: لَا، وَاللَّهِ لَا أَعْلَمُهُ^۳ یعنی نه، به خدا عالمتر از او، کسی را نمی شناسم. لذا اگر در تفسیر قرآن و یا در باره مسائلی که مربوط به امر دین و یا دنیای مردم بوده رأی علی علیه السلام به دست می آمد بهیچوجه از آن عدول نمی کردند: سمید بن جبیر که خود یکی از مفسران بنام عصر تابعین می باشد می گفت: «إِذَا ثَبَتَ لَنَا الشَّيْءُ عَنْ عَلِيٍّ

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مقدمة مجمع البیان ص ۷. احادیثی در

بجاء الانواء دیده می شود که علم ظاهر و باطن قرآن را از آن ائمه علیهم السلام معرفی

می کند (رك: محدث قمی: سفينة البحار ج ۲ ص ۴۱۴).

۲. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. زرقانی: مناهل العرفان ج ۲ ص ۴۸۳. ذمبی:

التفسير والمفسرون ج ۱ ص ۹۰.

۳. ذمبی: التفسير والمفسرون ج ۱ ص ۸۹.

لم نعدل عَنْهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ»^۱: یعنی وقتی چیزی از علی عَلَيْهِ السَّلَام برای ما مُحَرَّز می‌شد از آن عدول نمی‌کردیم. بهمین جهت اعلامیت علی عَلَيْهِ السَّلَام به اسباب نزول و تفسیر و تأویل قرآن و مسائل و موضوعات دیگر، نزد فریقین، محرز و مُسَلَّم بود^۲؛ لذا به «کلام الله الناطق» ملقب گردید^۳. باید این نکته را نیز اضافه کرد که مهمترین منابع تفسیر ابن عباس، تفسیری است که از علی عَلَيْهِ السَّلَام فراهم آمده و چنانکه ضمن گفتگو از ابن عباس یادآور خواهیم شد، آراء تفسیری علی عَلَيْهِ السَّلَام در سراسر تفسیر ابن عباس منعکس است.

۲. عبدالله بن عباس (م ۶۸ هـ ق)

مورخان و محققان اسلامی علی‌رغم سن کم او بهنگام وفات پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، او را از اصحاب و یاران رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده‌اند.^۴ و نوشته‌اند: وی از کودکی و بویژه هنگامی که به سن تمیز و تشخیص رسید همواره ملازم با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده، و به اسراری از مسائل نبوت و رسالت - که از نزدیک و به‌طور مستقیم آنها را شهود می‌کرد - وقوف و آگاهی یافته بود^۵؛ مسلماً این عامل در نبوغ ابن عباس در تفسیر بی‌تأثیر نبوده است.

علاوه بر این، ابن عباس از شاگردان برجسته امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام بوده و معارف تفسیری خود را از محضر او فراهم آورده است؛ چنانکه ابن عباس کراراً این نکته را گوشزد کرده و با تعبیر متنوعی

۱. همان مرجع و صفحه.

۲. همان مرجع و صفحه.

۳. بنگرید به: ZDMG' LXIV, 592 (نقل از: گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۳۱).

۴. علامه حلی: خلاصة الاقول ص ۵۱. ابوعلی: منتهی المقال ص ۱۶۸.

سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۸.

۵. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۱۵۰.

بدان تصریح نموده است، و هموست که می گفت: «مَا أَخَذْتُ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ فَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱ و نیز می گفت: آنچه علی عليه السلام بیان و گزارش فرمود، آموختم، و سپس به این نتیجه رسیدم که علم و آگاهی من نسبت به دانش و علم او همچون بزرگه آبی است در کنار دریا.^۲

باری، ابن عباس از شهرت شایان توجهی در علوم و معارف زمان، و بخصوص در امر تفسیر برخوردار بوده و برای مسائل علمی و بویژه در تفسیر قرآن، مطمئن ترین مرجع برای مسلمین زمان بشمار میرفت.^۳ لذا گروهی از صحابه و تابعین، تفسیر ابن عباس را ستوده و آنرا تأیید کرده اند، و علی عليه السلام از تفسیر ابن عباس با تجلیل خاصی یاد کرده و مردم را به فراگرفتن تفسیر، از وی، تشویق کرده است؛ لذا درباره او می گفت: «إِنَّ عَبَّاسَ كَأَنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى الْغَيْبِ مِنْ سِتْرِ قَبِيٍّ»^۴: گویا ابن عباس، حقایق قرآنی را از وراء پرده ظریفی می نگرد. ابن مسعود، طاوس یمانی، عبدالله بن عمر، مجاهد و سایر مفسران دیگر به شخصیت علمی ابن عباس و عظمت مقام وی در تفسیر اشاره کرده اند.^۵

اسباب و عوامل سازندگی ابن عباس در تفسیر قرآن به کیفیتی فراهم آمد که جز برای علی عليه السلام برای هیچ یک از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه موقعیت به دست نیامد؛ چون ابن عباس - همانگونه که گفته شد - همواره ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده، و از شاگردان برجسته

۱. ابن عطية: مقدمة الجامع المحرر ص ۲۴۶. ذمبي: التفسير والمفسرون ج ۱ ص ۸۹، ۹۰.

۲. محدث قمی: سفينة البحار ج ۲ ص ۴۱۴.

۳. در این باره بحثهای مفصل تری درباره ابن عباس در پیش داریم.

۴. ابن عطية: مقدمة الجامع المحرر ص ۲۴۶. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

۵. ابن اثیر: أسد الغابة ج ۳ ص ۱۹۲، ۱۹۴. ابن قیم جوزیه: إعلام الموقنین ج ۱ ص ۲۰. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مقدمتان ص ۵۷ و ۲۶۴.

صدرالمفسرین علی بن ابیطالب علیه السلام است، و اکثر دوران زندگانی وی به تعلیم و تعلم مصروف گردید.

ناگفته نماند که احاطه او به زبان و ادب تازی نیز به این نبوغ و سازندگی مدد می کرد، و بالاخره مایه های تفسیری ابن عباس از این اوضاع و شرایط الهام می گرفت، بهمین جهت آراء وی در تفسیر بر- آراء دیگر صحابه مقدم بود.^۱

اهمیت تفسیر ابن عباس تا آن پایه بود که مکتبی در تفسیر بوجود آورد، و این مکتب نخست در مکه ظهور کرد، و سپس در اکثر بلاد اسلامی روبه گسترش نهاد، لذا ابن تیمیه می نویسد: آگاه ترین مردم به تفسیر قرآن، اهل مکه بوده اند زیرا آنان یاران ابن عباس و از شاگردان او بشمار می روند مانند: مجاهد، عطاء، عکرمه (مولی ابن عباس) و جز آنها.^۲ بهمین جهت، ابن عباس در طول تاریخ تفسیر به القاب و عناوین خاص علمی شهرت یافت از قبیل، ترجمان القرآن^۳، فارس القرآن^۴، خبر الامه^۵، بحر الامه^۶، رئیس المفسرین^۷، شیخ المفسرین^۸، والاب-

۱. ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۷۰.

۲. ابن تیمیه: مقدمة فی اصول التفسیر ص ۵.

۳. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۶. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. صدر:

تأسیس الشیعة ص ۳۲۲. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۳.

مقدمتان ص ۵۷ و ۲۶۴.

۴. محدث قمی: سفینه البحاد ج ۲ ص ۱۵۰.

۵. مقدمتان ص ۵۷. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. گولدزیهر: مذاهب

التفسیر الاسلامی ص ۸۳. حسن بن زین الدین: التحریر الطادوسی (نقل از

محدث قمی: سفینه البحاد ج ۲ ص ۱۵۴).

۶. ابن عماد جنبلی: شدات الذهب ج ۱ ص ۷۶. مقدمتان ص ۵۷. محدث قمی:

هامش سفینه البحاد ج ۲ ص ۱۵۴.

۷. صدر: تأسیس الشیعة ص ۳۲۲.

۸. مراغی: مقدمة التفسیر ص ۶.

الاول لتفسير القرآن^۱.

گسترش و تنوع معلومات و معارف ابن عباس، خود مطلبی است که محققان درباره آن گفتگو کرده اند، و نوشته اند که اصحاب شعر، فقه، و قرآن در محضر درس او حاضر می شدند، و ابن عباس آنها را با مایه ها و منابع فراوانی بهره مند می ساخت^۲. و نیز یاد آور شده اند که وی دارای برنامه هفتگی خاصی برای تدریس خود بوده، و فقه، تأویل و تفسیر، مغازی، شعر، ایام العرب را بترتیب در روزهای معینی افاضه و القاء می نمود^۳.

منابع تفسیری ابن عباس رویهم عبارت بود از مشاهدات مستقیم وی از رویدادهای اسلامی همزمان با حیات پیامبر اسلام ﷺ - که در نتیجه، موطن و اسباب نزول آیات را برای وی مشخص می کرد - و معلومات و معارف تفسیری علی رضی الله عنه، اشعار کهن تازی، اعراب بادیه - نشین. برخی از خاورشناسان و محققان اسلامی دوره های اخیر، اهل کتاب را نیز از منابع تفسیری ابن عباس معرفی کرده اند.^۴

روایات تفسیری ابن عباس با طرق مختلفی نقل شده است که از نظر محققان، بعضی از این طرق مخدوش بوده و اطمینان بخش نیست، و نیز آثار تفسیری متعددی به وی منسوب است که همه این آثار و نیز بررسی طرق مذکور و همچنین بحث در منابع تفسیری ابن عباس بطور کامل و مستوفی در مقاله بعدی تحت عنوان «تحقیق درباره ابن عباس و مقام وی در تفسیر» بیان شده است.^۵

۱. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۹.
۲. ابن اثیر: اسد الغابة ج ۳ ص ۱۹۴. ابن عمادشذذات المذهب ج ۱ ص ۷۵، ۸۶.
۳. ابن اثیر: اسد الغابة ج ۳ ص ۱۹۳.
۴. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله بعدی: «تحقیق درباره ابن عباس و مقام وی در تفسیر».
۵. بنگرید بهمان مقاله.

۳. عبدالله بن مسعود (م ۳۲ هـ ق)

وی از لحاظ کثرت احادیث تفسیری ثانی تلوی ابن عباس بوده، و دارای مقامی بس ارجمند در تفسیر قرآن است، محققان وی را از جمله دوازده نفر بزرگانی می‌دانند که به ولایت و دوستی خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان صحابه معروف بوده‌اند.^۱

ابن مسعود از آنجهت که دقیقاً حافظ قرآن بوده سخت مورد توجه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته و پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست می‌داشت تلاوت قرآن را از زبان او استماع فرماید.^۲

آگاهی ابن مسعود در قراآت و تفسیر قرآن و نیز وسعت و گسترش اطلاع او در این زمینه‌ها مورد تأیید محققان و مفسران اسلامی است: از مسروق روایت شده است که علوم و معارف اسلامی در میان صحابه، به شش تن منتهی می‌شود: عمر، علی، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، ابی الدرداء و زید بن ثابت؛ و علم همه آنها به دو نفر صحابی می‌رسد: علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود^۳ و نیز از ابوالبحتری نقل شده است که به علی علیه السلام عرض کردند ما را درباره ابن مسعود آگاه فرما، فرمود: «عَلِمَ الْقُرْآنَ وَالسُّنَّةَ، ثُمَّ انْتَهَى وَكَفَى بِذَلِكَ عِلْماً»^۴ و همچنین حَدَّثَهُ می‌گفت: «...إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَقْرَبِهِمْ وَسِبْطَهُ وَأَعْلَمِهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۵ عبدالله بن مسعود در میان اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعنوان نزدیک‌ترین وسیله و عالم‌ترین مردم به قرآن بوده است.

-
۱. محدث قمی: سفینه البحال ج ۲ ص ۱۳۷ و ۴۱۴. طبرسی: مقدمة مجمع البیان ص ۷. ابوالصلاح در التفریب نیز این نکته را یادآوری کرده است.
 ۲. محدث قمی: سفینه البحال ج ۲ ص ۱۳۷.
 ۳. ابن اثیر: اسد الغابة ج ۳ ص ۲۵۶-۲۶۰.
 ۴. سیوطی: الاقنان ج ۲ ص ۳۱۹. زرقانی: مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۸۳.
 ۵. محدث قمی: سفینه البحال ج ۲ ص ۱۳۸.

عنایت صحابه پیغمبر اکرم ﷺ به تعلیم قرآن و عمل به مضامین آن از خلال روایتی که از ابن مسعود نقل شده است استفاده می شود. زیرا از وی روایت شده است که می گفت: «كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا إِذَا تَعَلَّمَ عَشْرَ آيَاتٍ لَمْ يُجَاوِزْهُنَّ حَتَّى يَعْرِفَ مَعَانِيَهُنَّ وَالْعَمَلُ بِهِنَّ»^۱: یعنی هر يك از ماها بگونه ای بودند که هر گاه ده آیه را فرا می گرفتند تا وقتی که در مورد آنها معرفتی بهم نمی رساندند و خویشان را بدان عملاً پای بند نمی ساختند از آن پافرا تر نمی گذاشتند.

از جمله تهمت‌هایی که نظام معتزلی متوجه ابن مسعود ساخته این است که وی را منکر «مُعَوِّذَتَيْنِ» یعنی سوره فلق و سوره ناس می داند در حالیکه هیچ دلیلی برای تهمت ارائه نمی کند،^۲ شاید گولدزیهر بر اساس همین مطلب و یادلیل دیگر، یادآور گردید که قرائت ابن مسعود و ابی بن کعب دارای اختلافات فاحشی هستند،^۳ گولدزیهر سپس می نویسد: شیعه بغداد بسال ۵۳۹۸ = ۱۰۰۷ یا ۱۰۰۸ م قرآنی را پیش کشیدند که آنرا مُصْحَفِ منسوب به عبدالله بن مسعود می دانستند... که بدستور ابی حامد اسفراینی سوزانده شد.^۴ ولی با توجه به این حقیقت که از طرفی اهل سنت می گویند تمام مصاحف در عهد عثمان سوزانده شد و همزمان او مصحف امام فراهم آمد و از طرف دیگر شیعه معتقد است که مصحف امام مذکور، مورد تأیید می باشد، دیگر جایی برای بحث در مصحف منسوب به عبدالله بن مسعود باقی نمی ماند. علاوه بر اینکه می توان گفت که احتمالاً چنین ماجرائی را اختلافات مذهبی دامن می زد و بر اساس منازعات و مجادلات مذهبی چنین مصحفی پدید

۱. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۸۵.

۲. ابن قتیبه: تأویل مختلف الحدیث ص ۲۶ (چاپ مطبعه کردستان قاهره).

۱۳۲۶) نقل از: گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۱۶.

۳. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۱۶.

۴. ابن سبکی: طبقات الشافعیة ج ۳ ص ۲۶.

آمده بود.

باید ابن مسعود را پایه گذار مکتب تفسیر کوفی دانست زیرا مفسران کوفه در زمان تابعین از تفسیر او پیروی می کردند.^۱

نکته قابل تذکر در پایان سخن از ابن مسعود این است که وی می گفت: مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَدَبَّرِ الْقُرْآنَ؛ آنکه خواهان علم اولین و آخرین است باید درقرآن کریم تدبر نماید. و یا گفته بود: فِي الْقُرْآنِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِمَنْ فُتِحَتْ بَصِيرَتُهُ^۲؛ پس درقرآن، علم اولین و آخرین ذخیره شده است البته برای کسی که دارای بینش و بصیرت گسترده ای باشد.

طبق این دو روایت - بنظر ابن مسعود - باتدبیر و بینش درقرآن می توان به علوم اولین و آخرین دست یافت، در صورتیکه واقعاً این دو روایت از ابن مسعود باشد و نیز محتوای آنرا بپذیریم باید گفت: تحصیل و دستیابی به علوم اولین و آخرین در سایه تدبر درقرآن از راه تفسیر ظاهرقرآن میسور نخواهد بود، بلکه ناگزیر برای رسیدن به این علوم - در ظل تدبر قرآن - باید آیات را بگونه ای تفسیر نموده، که ضمناً موافق تقریرات رسول خدا ﷺ باشد تا در عداد تفسیر برأی مذموم قرار نگیرد. و بعبارت دیگر برای راه یافتن به علوم اولین و آخرین ضمن تدبر درقرآن، باید از باطن قرآن الهام گرفت، ما از همین نکات می توانیم باین نتیجه برسیم که چگونه ابن مسعود و دیگران پایه گذار مکاتب تفسیری بوده اند، زیرا هر کدام دارای روش و آراء ویژه ای در تفسیر بودند که آنها را از یکدیگر ممتاز می ساخت، ولی نباید

۱. ذمبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۸۸، ۸۷.

۲. احیاء ج ۳ ص ۲۲۵ و ج ۴ ص ۳۳۱ (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر - الاسلامی ص ۲۷۹).

۳. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۲۲۰.

فراموش کرد که علی رغم تعدد و تنوع روش و آراء مفسرین عصر صحابه- که در سطح بسیار ساده‌ای قرار داشت- همگی از بیان و تقریر و تفسیر پیغمبر اکرم ﷺ الهام می گرفت، و این آراء احیاناً باتوجه به باطن آیات و اجتهاد و استنباط، اظهار می شد؛ و در واقع اینگونه تفسیرها زمینه ساده و ابتدائی، و بذره‌های نخستین روشهای متنوع تفسیری است که بعدها با ضوابط و اسلوبهای علمی و اصولی در تفسیر قرآن پدید آمد.

۴. ابی بن کعب (م میان ۱۹-۳۲ هـ ق)

گویند: وی نخستین کاتب وحی بوده و از جمله دوازده نفر کسانی که خلافت اولی را نپذیرفت،^۱ بهمین جهت خواستند وی را از منبر فرو آورند.^۲

نوشته‌اند که ابی بن کعب دارای نسخه بزرگی در تفسیر هست که آنرا ابو جعفر رازی از ربیع بن انس، از ابی العالیه، و او از ابی بن کعب روایت کرده است. ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم در مستدرک و احمد بن حنبل در مسند، مقادیر فراوانی از این تفسیر را آورده‌اند،^۳ و چون ابی بن کعب از اخبار یهود بوده، و به اسرار کتب کهن و محتوای آنها آشنائی داشته، و نیز خود از کتاب وحی بوده و اضافه بر آن، هر آیه‌ای که در قرآن به نظر وی، مشکل و پیچیده تلقی می شد از رسول خدا ﷺ می پرسید، او را از مفسرین بنام عصر صحابه بشمار می آورند.^۴

ابن عربی در پایان سوره قریش آورده است که ابی بن کعب دو

۱. محدث قمی: سفینه البحار ج ۱ ص ۸ صدر: تأسیس الشیعه ص ۳۲۴.

۲. محدث قمی: سفینه البحار ج ۱ ص ۸.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲، ۳۲۳.

۴. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۹۲. برای آگاهی بیشتر از احوال ابی بن

کعب رجوع شود به: ابن اثیر: اسد الغابة ج ۱ ص ۴۹-۵۱.

سورة «فیل» و «قریش» را يك سوره تلقی می کرد،^۱ و حتی در مصحف خود، فصلی میان آنها بوجود نیاورد.^۲ عیاشی از مفضل، او از ابی- عبدالله [امام صادق] ع روایت کرده است که فرمود: در هر رکعتی از نماز دو سوره را با هم نخوانید مگر سورة الضحی و الم نشرح، و سورة الم ترکیف و لایلاف قریش. نیز ابی العباس از امام باقر یا امام صادق روایت کرده اند که «الم ترکیف فعل ربك» و «لایلاف قریش» يك سوره محسوب می شوند.

عمرو بن میمون از دی می گفت: من نماز مغرب را همراه عمر بن خطاب می خواندم و او [پس از حمد] در رکعت اول سورة «والتین» و در رکعت دوم سورة «الم ترکیف» و «لایلاف قریش» را خواند.^۳

مفسران عصر تابعین در مدینه غالباً از ابی بن کعب در امر تفسیر قرآن پیروی می کردند، چون وی بیش از دیگر مفسران صحابی در این شهر از شهرت برخوردار بود، علاوه بر اینکه روایات نسبتاً زیادی در تفسیر از او نقل شده است. و در واقع می توان ابی بن کعب را بنیانگذار مکتب تفسیری اهل مدینه دانست.

۵. زید بن ثابت بن ضحاک انصاری (م ۴۵ هـ ق)

از بزرگان صحابه و از کُتّاب وحی بوده، و به کنیه «ابو خارجه» معروف بود. زید در مدینه در امور قضائی و فتوی و قرائت و فرائض، سرآمد دیگران بود و هموست که باتشویق عمر و به امر ابی بکر پس از جنگ یمامه به جمع آوری و تدوین قرآن پرداخت، و عثمان نیز مردم را به قرائت زید متحد ساخت. و برخی نوشته اند که زید، عثمانی

۱. محیی الدین عربی: تفسیر الشیخ الاکبر ج ۲ ص ۳۱۸.

۲. طبرسی: مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۴۴.

۳. طبرسی: مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۴۴.

بوده و مردم را به سب و ناسزای علی عَلَيْهِ السَّلَام تحریص می کرد،^۱ گولد-زیه‌ر بنقل از الرحلة چاپ دخویه ص ۱۰۴، می نویسد: كَانَ النَّاسُ عَلَى عَهْدِ ابْنِ جُبَيْرٍ يَدَّسُونَ فِي الْحَرَمِ الْقُدْسِ بِمَكَّةَ قُرْآنًا يُقَالُ إِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ كَتَبَهُ يَدِهِ^۲ مردم در زمان عبدالله بن جبیر در حرم مقدس مکه [کعبه] نسخه قرآنی را مورد تقدیس و تکریم قرار می دادند که گویند: آنرا زید بن ثابت نوشته بود.

ابن عباس با وجود جلالت قدر و وسعت دانش، برای کسب علم به خانه زید می رفت و می گفت «به نزد علم باید رفت؛ چه علم نزد کسی نمی آید.» یکبار ابن عباس رکاب زید را گرفت تا او سوار شود زید او را از این عمل بازداشت؛ ابن عباس گفت: این چنین به ما امر شده است که با دانشمندان خود رفتار کنیم. زید دست او را بوسید و گفت: این چنین به ما امر شده است که با آل بیت پیغمبرمان عمل نمائیم. وقتی زید بن ثابت در گذشت ابوهریره در مرگ او گفت: خُبْر و دانشمند عالیمقام این امت در گذشت، امید است که خداوند، ابن عباس را جانشین او قرار دهد.^۳

باری، قسمت اعظم شهرت علمی زید در کتابت وحی و قرائت بوده است، و آثار کمتری از او در تفسیر بنظر می رسد.

۶. جابر بن عبدالله انصاری (م ۷۴ هـ ق)

ابی الخیر در طبقات المفسرین، وی را از مفسران طبقه اول بشمار آورده است،^۴ چنانکه سیوطی نیز او را از مفسران عصر صحابه می داند.^۵

۱. محدث قمی: سفینه البحاج ۱ ص ۵۷۵.

۲. گولدزیه‌ر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۱۸.

۳. دهخدا: لغتنامه «زین-زیه» ص ۶۱۱.

۴. صدر: تأسیس الشیعة ص ۲۲۳.

۵. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۳.

وی در هجده غزوه همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت کرده، و در جنگ صفین نیز جزء یاران علی رضی الله عنه بود. جابر یکی از برجستگان حفاظ حدیث و سنن بسوده است^۱ و در کتب رجال شیعی از بزرگان شیعه و ثقات محدثین، معرفی شده است.^۲ و در واقع، خود به مضمون حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کرد، عامل بوده که چنان مقام علمی را در میان صحابه بدست آورد و آن حدیث این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ يَنْكِي عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَالِدِ سَبْعِينَ عَامًا»^۳ لحظه ای را که يك عالم و دانشمند بر بستر خویش تکیه می زند تا در علم و آگاهی خود نظر افکند از عبادت هفتاد ساله عابد بهتر است.

مشخصات و امتیازات تفسیر صحابه

پیش از آنکه مشخصات و نمودارهایی از تفسیر عصر صحابه را بررسی نمائیم لازم بنظر می رسد یاد آور شویم که تفسیر- همانطور که پیش از این گفتیم- با خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد، و پس از آن حضرت، صحابه بنقل از او بر اساس تقریراتش به تفسیر قرآن پرداختند. بنابراین تفسیر قرآن در این دوره بصورت روایت و حدیث بیان می شد، و غالباً با طرحی بسیار ساده و بسیط برگزار می گردید و می توان گفت: تفسیر صحابه در واقع روایت و نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، نه تفسیر بمعنای اصطلاحی آن. در این دوره که از نیمه دوم قرن اول هجری تجاوز نمی کند تفسیر، شاخه و شعبه ای از علم الحدیث بوده است؛ لذا رجال حدیث دارای اطلاعات گسترده تری در تفسیر

۱. ابن اثیر: اسد الغابة ج ۱ ص ۲۹۵.

۲. محدث قمی: سفینه البحار ج ۱ ص ۱۴۰.

۳. طبرسی: مجمع البیان ج ۱ ص ۴۲۱.

قرآن بوده‌اند، چنانکه ما این روابط و پیوندهای عمیقی را که میان تفسیر و حدیث وجود داشت در اعصار بعد در مورد تدوین حدیث مشاهده می‌کنیم؛ یعنی محدثان بخش مهمی از کتب حدیث خود را به ابواب تفسیر قرآن اختصاص می‌دادند.

تفسیر قرآن که بعدها در تدوین علوم اسلامی بصورت علمی مستقل و جداگانه در آمد، و بتدریج از حدود و قیود تفسیر اثری و نقلی خارج گردید، و بالمآل بر حسب تخصص مؤلفان، دارای روشهای متنوعی شد، مطلبی است که با مساعی محققان متأخر از زمان صحابه تدریجاً در تفسیر راه یافت، اگرچه عده زیادی از محققان اسلامی اظهار کرده‌اند که تفسیر صحابی صرفاً در مسائلی که رأی و نظر را در آنها مجالی نیست - از قبیل اسباب نزول - در حوزه نقل و حدیث محدود بوده است؛ و الا در مسائل دیگر در همین دوره، نوعی اجتهاد و اظهار رأی و نظر در مورد تفسیر قرآن می‌بینیم؛ چنانکه ملاحظه کردیم ابن عباس و ابن مسعود و جز آنها از خود نیز مایه‌هایی بر نقل و حدیث در امر تفسیر قرآن افزودند، و مورخان آنها را پایه گذاران مکاتب تفسیری معرفی کرده‌اند.

ولی ناگفته نماند که اجتهاد و اظهار نظر صحابه از نظر مفسر هیچگونه تنافی و تعارضی با تقریر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشت بلکه تحقیقات يك مفسر در عصر صحابه هماهنگ تفسیر و تقریر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش می‌رفت.

با ذکر این مقدمه و نیز با توجه به مطالبی که در گزارش احوال مفسران صحابی مشاهده کردیم می‌توانیم مشخصات و امتیازات تفسیر عصر صحابه را در مطالب زیر خلاصه نماییم:

الف. اختلاف میان مفسرین در این دوره، بسیار اندک و ناچیز

بوده است؛ چون هنوز عوامل اختلاف که عبارت از منازعات در مسلک و اعتقادات مذهبی بوده چندان عمق و گسترش نیافته، و نمی-توانست آنچنان در تفسیر راه یابد که در آن اختلاف چشمگیری ایجاد کند.

ب. به شرح و تفسیر اجمالی و گزارش کوتاهی در توضیح آیات قرآن اکتفا می‌شد، یعنی قرآن بازمینه‌های علمی و عبارت دیگر باضوابط ادبی و کلامی و فلسفی و عرفانی و جز آنها تفسیر نمی‌شد چون اینگونه ضوابط هنوز در این دوره، مُدَوَّن نشده و صورت علمی بخود نگرفته بود. اگرچه ما می‌بینیم که ابن عباس یا سایر مفسرین صحابی در گزارش مفردات قرآن و یاتأیید عربیت آن به اشعار کهن جاهلی و یا به کیفیت تعبیر عرب بادیه‌نشین و طرز برداشت آنها از واژه‌های تازی استشهد و احتجاج می‌کردند، ولی هنوز اینگونه نظرها و مباحث، جنبه علمی بخود نگرفته و باموازین و مقیاسها و ضوابط همراه نبود.^۱

ج. براساس همان خصوصیت و امتیاز نخستین: (الف) می‌توان گفت: استنباط احکام فقهی از قرآن - بصورتی که بتوان ضمن آن از مذهب خاصی حمایت نمود- معمول نگردید؛ چون هنوز مذهب خاص و روش ویژه‌ای در فقه بوجود نیامد، بهمان دلیل که مذهب خاصی در این دوره هنوز بوجود نیامده بود؛ لذا نمی‌توان گفت که در اوایل این دوره، مفسران صحابی از روش و مذهب و آئین خاصی چه از نظر اعتقادی و کلامی و چه از لحاظ احکام و مسائل فرعی و فقهی جانبداری می‌کردند، و عبارت دیگر: ما در این دوره امثال تفسیرکشاف زمخشری و مفاتیح الغیب امام رازی را - که از مسائل و مواضع خاصی در کلام

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقاله بعدی نگارنده: «ابن عباس و مقام وی در تفسیر».

حمایت می کند - نمی بینیم، چنانکه تفسیری امثال احکام القرآن جصاص و یا کنزالعرفان فاضل مقداد را نمی یابیم که از مذهب فقهی خاصی جانبداری کند؛ اگرچه نسبت به هر دو موضوع اشارات و رموزی در برخی از روایات تفسیری این عصر به چشم می خورد، و لسی این روایات بطور جسته و گریخته و به ندرت و بدون هیچگونه طرح علمی دیده می شود، مثلاً به ابی بن کعب نسبت داده اند که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله راجع به سوره «والعصر» سؤال کرد، و او پاسخ را اینگونه یافت که فرمود: **وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ: [هَذَا يَرْجِعُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ عَدُوِّ النَّبِيِّ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا] [ابو بکر] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: [عمر] وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ: [عثمان] وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ: [علی^۱]**.

اصل این حدیث مورد بحث و تأمل است و در چارچوب تعیین خلافت، محدود است و نمودار عقیده اهل سنت در موضوع خلافت می باشد و از چند جهت پیدا است که ساختگی است؛ زیرا - چنانکه در ترجمه احوال ابی بن کعب یاد کردیم - وی از جمله دوازده نفر کسانی بود که با خلافت اولی به مخالفت برخاست. و ثانیاً طبق عقیده اهل سنت و تصریح آنها، موضوع خلافت به اشاره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت نگرفت بلکه با انتخاب امت و جمعیت تعیین گردید. با وجود اینکه امثال اینگونه احادیث ضمن تفسیر قرآن کمتر به چشم می خورد و با توجه بدلائل فوق، جایی برای بحث در این حدیث باقی نمی ماند.

د. اینطور بنظر می رسد که در این عصر جز خود قرآن، کتاب دیگری تدوین نشد، و یا اینکه می توان گفت: دلایل و شواهد قطعی برای تدوین تفسیر جامعی برای قرآن در این دوره وجود ندارد. اگر چه يك سلسله روایات، تدوین تفسیر را در این دوره تأیید می کند: از

۱. محب الدین طبری: الریاض النضرة فی مناقب العشرة ج ۱ ص ۲۴ (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۲۲).

ابن ابی‌ملیکه روایت شده است که می‌گفت: من دیدم مجاهد از ابن‌عباس راجع به تفسیر قرآن پرس و جو می‌کرد در حالیکه الواحی با خود داشت، ابن‌عباس به وی می‌گفت بنویس؛ و مجاهد تا آنجا این پرسش‌را ادامه داد تا از تمام تفسیر سؤال کرد. از این روایت - باینکه کاملاً رسا نیست - چنین استفاده می‌شود که تفسیر قرآن در حیات ابن‌عباس بوسیله مجاهد تدوین شد. ولی این روایت علاوه بر اینکه از یک طریق نقل شده است صراحتی قاطع در تدوین کتاب تفسیر کاملی ندارد.

تفسیرهای موجود و منسوب به ابن‌عباس نیز با وسائلی ازوی نقل شده است که نزدیکترین واسطه به ابن‌عباس از اواخر قرن اول هجری تجاوز نمی‌کند. و در نتیجه از دوره صحابه می‌گذرد و به عصر تابعین می‌رسد، عصر تدوین تفسیر به قرن دوم و یا اواخر قرن اول مربوط است که عصر تابعین را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین تفسیر مُدَوَّن منسوب به ابن‌عباس، عبارت از روایاتی است از او که در دوره‌های بعد، جمع و تدوین گردید.

توضیحاً یاد آور می‌شود که تفسیر منسوب به ابن‌عباس در نسخه‌های خطی و چاپی با وسائلی و طُرُق نقل شده است که نشان می‌دهد خود ابن‌عباس آنرا تدوین نکرده است، ما در این تفسیر نام رُوات را تا ابن‌عباس بدین صورت می‌بینیم:

ابن مأمون هروی، از محمود بن محمد رازی، از عمار بن مجید هروی، از علی بن اسحق سمرقندی (م ۲۳۷ هـ ق)، از محمد بن مروان سُدّی صغیر (م ۱۴۶ هـ ق)، از محمد بن سائب کلبی (م ۱۴۶ هـ ق)، از ابی صالح میزان بصری (م پس از سده اول هجری) از ابن‌عباس.^۲

۱. ابن تیمیّه: مقدمة فی اصول التفسیر ص ۲۸. مقدمتان ص ۱۹۳.

۲. فیروز آبادی: تئویر المقیاس (هامش الدال المنثور) ج ۱ ص ۲ تهران: الذیعة

ابن الندیم کتابی از ابن عباس در تفسیر قرآن شناسانده است که در طریق نقل از او، این وسائط دیده می شود: کتاب ابن عباس [در تفسیر] که مجاهد بن جبرمکی (م ۱۰۲ یا ۱۰۳ هـ ق) از ابن عباس نقل کرده، و حمید بن قیس [م در زمان حجاج] و ابوالنجیح نیز آنرا از مجاهد نقل کرده اند، و رقا بن میمون آنرا از ابوانجیح روایت نموده است.^۲

ه. چنانکه در مقدمه «تفسیر صحابه» یاد آور شدیم، مفسران در این دوره برای تفسیر آیات از نقل و اثر استمداد می کردند؛ و تفسیر مانند فقه و سایر معارف اسلامی، بخشی از علم الحدیث بوده است؛ و حتی اگر تفسیر آیه ای را در حدیث نمی یافتند باز هم به مرجعی پناه می بردند که این مرجع نیز از حدیث استمداد می کرد. این رویه کم و بیش تا قرنهای ادامه یافت: حافظ: ابن کثیر می گوید: وقتی ما تفسیر آیه ای را در قرآن و حدیث نمی یافتیم به اقوال صحابه مراجعه می کردیم زیرا آنها از همه عالمتر بودند؛ بجهت آنکه شاهد قرائن و اوضاع و شرایطی بودند که ویژه خود آنها بود؛^۳ زیرا آنان همزمان با این شرایط و اوضاع می زیستند، و از نزدیک وبدون واسطه، موطن نزول آیات را شهود می کردند.

بطور خلاصه می توان گفت که تفسیر در عصر صحابه از حدود تفسیر به مآثور خارج نشده بود و کمتر درباره آیات اجتهاد و اظهار نظر می شد و حتی این روش را گروهی از مفسران مانند طبری و دیگران در قرنهای بعد ادامه دادند.

۱. ابن الندیم: فهرست (ترجمه فارسی) ص ۵۹.

۲. ابن کثیر: مقدمة التفسیر ج ۱ ص ۳.

تفسیر در دوره تابعین

گروهی از تابعین که صحابه و یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دُرک کردند - با استفاده از همشینی با آنان و مطالبی که از آنها شنیدند - به تفسیر قرآن پرداختند. در این دوره تابعین علاوه بر مطالبی که در تفسیر قرآن کریم از صحابه فرا می گرفتند تدریجاً به اظهار نظر و اجتهاد در آن آغاز کردند. بیش از آنچه که در میان مفسران صحابی این تفسیر به-رأی دیده می شد. شاید علت آن فزونی قابل ملاحظه مفسران در این دوره یعنی عصر تابعین می باشد که بازده آن، پیدایش طبقات و یا مکتبهای تفسیری است که این طبقات از نظر مشایخ و استادان تفسیر، ممتاز و مشخص بودند، و بر حسب بلاد و شهرهای مهم اسلامی نام-بردار بودند، مانند مفسران مکه، مفسران مدینه، و مفسران عراق (بصره و کوفه).

مفسران معروف مکه در دوره تابعین

در این دوره - چون اغلب مفسران مکه از شاگردان ابن عباس بودند - از روش او در تفسیر پیروی می کردند، و گزارشهای او را در-باره آیات قرآنی نقل می نمودند؛ در میان این مفسران چند تن بیش از دیگران در تفسیر قرآن مشهور بودند که عبارتند از: سعید بن جبیر، مجاهد بن جبر مکی، عکرمه (مؤلی ابن عباس)، عطاء بن ابی رباح، طاووس بن کیسان یمانی و جز آنها.

۱. سعید بن جبیر (م شعبان ۹۵ هـ ق)

او تفسیر قرآن را از ابن عباس اخذ کرده است، بنا بر این روایات

تفسیری او مُسْتَنَد به ابن عباس است.^۱

۱. ابن خلکان: و فیات الاعیان ج ۱ ص ۳۶۳.

مفسران از وی با تجلیل خاصی یاد کرده‌اند بصورتی که وی را در میان مفسران دوره تابعین، برجسته و ممتاز می‌سازد: سفیان ثوری می‌گفت: تفسیر را از چهارتن بیاموزید: سعید بن جبیر، مجاهد، عکرمه، و ضحاک.^۱ در این بیان سفیان، سعید بن جبیر در رأس سایر مفسران قرار دارد.

قتاده که خود از مفسران بنام اسلامی است می‌گوید: چهارتن در موضوعات و مسائل مختلف، اَعْلَمَ مردم زمان خود بوده‌اند: عطاء بن ابی رباح در مناسک و آئین‌های دینی، سعید بن جبیر در تفسیر، عکرمه در سیر و تاریخ و حسن بصری در حلال و حرام.^۲ با اینکه این چهار نفر از مفسران معروف دوره تابعین می‌باشند، طبق بیان فوق، سعید بن جبیر دارای شخصیت بارزتری در تفسیر قرآن معرفی شده است. حتی بگواهی مورخان، وی جامع معارف و علوم عصر بوده است: «گروهی از تابعین دارای مقام اعلی‌ت در علوم بودند: سعید بن مسیب در مسائل طلاق، عطاء در مسائل حج، طاوس در حلال و حرام، ابوالحجاج مجاهد بن جبر در تفسیر. و آنکه جامع همه این معارف و دارای احاطه بتمام این مسائل بوده است، سعید بن جبیر می‌باشد.»^۳

با اینکه سعید بن جبیر از مفسران شیعی است - و بهمین جهت با حجاج بن یوسف درگیر شد و با او مناظراتی داشت و بخاطر تشیع و وفاداری نسبت به آن با شکنجه سختی بشهادت رسید^۴ - در عین حال محققان فریقین یعنی دانشمندان سنی و شیعی - دانشمندانی که در امر جرح و تعدیل روایات، صاحب نظر هستند - وی را ستوده‌اند. وثاقت او مورد اتفاق اصحاب صحاح سته اهل سنت و کتب اربعه شیعی

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۳.

۲. همان مرجع و صفحه.

۳. ابن خلکان: وفيات الاعیان ج ۱ ص ۳۶۵.

۴. صدر: تاسیس الشیعه ص ۳۲۴. ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۱۴، ۱۳.

می باشد.

ابن عباس نیز وی را بعنوان مطمئن ترین حجت و سند دینی، توثیق کرده است.^۱ ابن عباس افرادی را که برای استفتاء به او مراجعه می کردند و رأی و نظر او را می جستند آنها را به سعید بن جبیر رهنمون می ساخت و به آنها می گفت: أَلَيْسَ فِيكُمْ ابْنُ أُمِّ الدَّهْمَاءِ؟! یعنی آیا سعید بن جبیر در میان شما نیست که به من مراجعه می کنید؟!

سعید بن جبیر، قراءات معتبر صحابه را می دانست و قرآن را به همین قراءات می خواند، اسماعیل بن عبد الملك می گفت: با سعید بن جبیر در ماه رمضان نماز می خواندیم، و او شبی به قرائت عبد الله بن مسعود و شبی نیز به قرائت زید بن ثابت و يك شب به قرائت دیگری نماز می خواند.^۲ و با اینکه تَهَيُّؤ و آمادگی او در تفسیر، مورد اتفاق می باشد، سخت از تفسیر به رأی بیمناك بود و از آن بشدت خودداری می کرد. شخصی از او خواست که تفسیر قرآن را مطابق رأی و نظر خود بنگارد ابن جبیر سخت خشمگین شد.

منشأ این خودداری از تفسیر، تقوی و زهد و پارسائی او بوده که ما آنرا - همراه بآبَآتِ ايمان و قُوَّتِ يقين - در سرانجام حیات و زندگانی و بالاخره شهادت او با کیفیتی بُهت آور در تاریخ مشاهده می نمائیم.^۴

باری، نام سعید بن جبیر در کتب تفسیر قرآن، جای وسیع و

۱. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۲۹۱.

۲. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۰۳.

۳. ابن خلکان: وفیات الاعیان ج ۱ ص ۲۶۵.

۵. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۰۴، و نیز بنگرید به: 1.105 Anm

Brackelmann (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۷۴). ابن-

حجر: تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۳ و ۱۴.

مقام ارجمندی را برای خود باز کرده و بیان تفسیری وی بسیار مورد استفاده می باشد.

۲. مجاهد بن جبر مکی، مکنی به «ابوالحجاج» (۲۱۱-۵۱۰۴ ق)

از موثق ترین اصحاب و شاگردان ابن عباس بشمار می آید.^۱ روایات تفسیری مجاهد به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابن عباس می باشد.

سلمة بن کهیل وی را در عداد مفسران شیعی یاد کرده است،^۲ و گروهی از محققان اهل سنت از قبیل شافعی و بخاری به تفسیر او اعتماد کرده، و عده ای نیز یاد آور شده اند که تفسیر او صحیح ترین وجوه در شرح و گزارش آیات قرآنی می باشد.^۳

مجاهد می گفت: «قرآن را سی بار بر ابن عباس عرضه داشتم» و گویند که مجاهد به نقل از ابن عباس، تفسیری نگاشت و ابن عباس تفسیر تمام قرآن را بروی املاء کرد. ابی ابن ملیکه می گوید: من دیدم مجاهد، راجع به تفسیر قرآن از ابن عباس پرس و جو می کرد در - حالیکه الواحی با خود داشت، ابن عباس به وی می گفت بنویس، و مجاهد آنقدر این پرسشها را ادامه داد تا آنکه از تمام تفسیر سؤال کرد.^۴

مجاهد در تفسیر قرآن کریم دارای حُریت و جسارت بیشتری از دیگر مفسران در این دوره بود باین معنی که در مورد برخی از آیات

۱. ابن تیمیه: تفسیر سودة الاخلاص، (نقل از گولد زیهر: مذاهب التفسیر - الاسلامی ص ۱۲۹).

۲. صدر: تأسیس الشیعة ص ۳۲۲. شمرانی: فهرست مشاهیر القراء.

۳. ابن تیمیه: تفسیر سودة اخلاص (نقل از گولد زیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۱۲۹).

۴. ابن تیمیه: مقدمة فی اصول التفسیر ص ۲۸.

قرآنی معتقد به تشبیه و تمثیل بوده و قرآن را احیاناً به گونه‌ای تفسیر می‌نمود که مناسب و موافق مفاهیم ظاهری الفاظ و تعابیر قرآنی نبوده است. خط‌مشی مجاهد و روش ویژه او در تفسیر که جسته و گریخته در مورد برخی آیات قرآنی دیده می‌شود بنیاد و زیر بنائی برای روش تفسیر معتزلی بشمار می‌آید، چنانکه دستاویزی نیز در اختیار عرفاء و متصوفه برای تفسیر قرار داده است.

طبری می‌نویسد: مجاهد در تفسیر آیه «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»^۱ می‌گفت: این آیه بعنوان کنایه و تمثیل می‌باشد، و منظور از آن مُسَخِّ قلوب و دلها است نه مسخ قیافه و شکل، و این خود ضرب‌المثلی است و به عنوان تمثیل و تشبیه بکار رفته است، چنانکه خداوند در سوره جمعه می‌گوید: «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا»^۲. ولی ابن جریر طبری این گونه تفسیر را نپذیرفته است،^۳ چون او اشعری است.

و نیز مجاهد آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»^۴ را اینگونه تفسیر کرده است: «تَنْتَظِرُ الثَّوَابَ مِنْ رَبِّهَا لِأَيُّرَاهُ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئًا»^۵ این تفسیر مبنای مسئله عدم رؤیت خدا برای معتزله می‌باشد.^۶

بهمین جهت گروهی از مفسران اهل سنت و بخصوص عده‌ای اشعریها از تمسک به تفسیر او خودداری می‌کردند، و علاوه بر این او را متهم ساختند که در تفسیر قرآن به اهل کتاب مراجعه می‌کرد. ولی باید این نکته را یادآوری نمود که بسیار بعید بنظر می‌رسد که مجاهد در

۱. سوره بقره، آیه ۵۶.

۲. سوره جمعه، آیه ۵.

۳. طبری: جامع البیان ج ۱ ص ۲۵۳.

۴. سوره قیامت، آیه‌های ۲۲ و ۲۳.

۵. طبری: جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۲۰.

۶. ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۰۶.

تفسیر خود به اهل کتاب مراجعه می نمود، زیرا او همانند استاد خود ابن عباس از چنین کاری خودداری می نمود.^۱ روش تمثیلی و عقلی مجاهد در تفسیر، نسبت به همه آیات قرآن عمومیت ندارد، بلکه درباره برخی از آیات این روش را ارائه داده است که بنظر وی مبتنی بر اثر وحدیث بوده است، منتهی توأم با استنباط شخصی خود او که بعلت احاطه وسیعی که به تفسیر قرآن داشت جرأت و شهامت بیشتری در تفسیر نشان داده است. لذامی نویسند که مجاهد در تفسیر، مقام پیشوائی دارد و بی رقیب است، اگر وی بخود اجازه شهامت را در تفسیر داده است از ارزش تفسیر او نمی کاهد و خدشه ای به مقام و منزلت وی در تفسیر وارد نمی سازد.^۲

۳. عِکْرَمَةُ (مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ م ۱۰۴ یا ۱۰۵ هـ ق)

وی از مردم بَرَبَرِ مغرب بوده و از مولای خود ابن عباس وامیر- المومنین علی عَلَيْهِ السَّلَام تفسیر را روایت می کند. شُعْبَى گوید: از مفسران قرآن، کسی اعلم از عکرمه باقی نماند. سِمَاك بن حرب می گفت: از عکرمه شنیدم که گفته بود: من آنچه میان دولوح قرار گرفته [یعنی تمام قرآن] را تفسیر کرده ام و نیز آنچه در مورد تفسیر قرآن می گویم منقول از ابن عباس می باشد. حبیب بن ثابت نیز می گفت: پنج مفسر قرآن نزد من گرد هم آمدند: طاوس، مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه و عطا. مجاهد و سعید بن جبیر تفسیر آیات قرآن را از عکرمه می پرسیدند و او به همه سؤالهای آنان پاسخ می داد.^۳

شخصیت علمی عکرمه در تفسیر قرآن از خلال روایات فوق کاملاً بدست می آید. و نیز در ضمن روایات دیگر ما به این نتیجه می-

۱. در این باره در مقاله بعدی گفتگوی مفصلی در پیش داریم.

۲. ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۰۷.

۳. همان مرجع ص ۱۱۱.

رسیم که عکرمه دارای ذوقی سرشار در تفسیر بوده بطوریکه گاهی ابن-عباس یعنی استاد او از قریحه و شَمّ تفسیری وی بهره‌مند می‌شد. عکرمه مواردی از آیات قرآن را که تفسیر آنها برای ابن عباس غامض و مبهم می‌نمود شرح و توضیح می‌داد و گویند: که ابن عباس آیه «لَمْ يَعْظُوا قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا»^۱ را می‌خواند و می‌گفت ندانستم آیا این قوم نجات یافتند و یا هلاک شدند؟ عکرمه گوید: من راجع به این مطلب بر توضیح خود می‌افزودم تا اینکه ابن عباس دریافت که این گروه نجات یافتند، لذا [مرا مورد تقدیر و تشویق قرار داده] و حَلَّه‌ای بر من پوشاند.^۲ حتی نوشته‌اند که ابن عباس پاهای عکرمه را می‌بست تا تفسیر را به وی تعلیم دهد.^۳ علامه حلی و محدث قمی می‌نویسند: عکرمه از مفسران امامیه نبوده،^۴ بلکه از خوارج بشمار می‌آید،^۵ و حتی یادآور شدند که به امام باقر علیه السلام عرض کردند که عکرمه (مولی ابن عباس) را اجل نزدیک شده و مرگش فرا رسیده است، امام فرمود اگر به وی دسترسی داشتیم سخنی را به او تعلیم می‌دادم که طعمه آتش دوزخ نگردد.^۶

۴. عطاء بن ابی رباح مکی (۲۷ رمضان ۵۱۴ ق)

وی از فقهاء مفسران بنام مکه می‌باشد، و چنانکه از خود وی نقل شده است: هفتاد صحابی را درک کرده بود.^۷

۱. سورة اعراف، آیه ۱۶۴.

۲. ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۶۳-۲۶۷. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۵ ص ۲۸۷، ۲۸۸.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۱۶. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۸۶.

۴. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۲۱۶. شمرانی: فهرست مشاهیر القراء ص ۶.

۵. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۶. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۲۱۶.

۶. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۲۱۶.

۷. همان مرجع و صفحه. شمرانی: فهرست مشاهیر القراء ص ۶.

قتاده وی را داناترین مردم عصر به مناسک و آیین های دینی معرفی نموده است چنانکه نوشته اند: وقتی مردم برای اخذ معارف دینی به ابن عباس مراجعه می کردند می گفت: «تَجْتَمِعُونَ إِلَيَّ يَا أَهْلَ مَكَّةَ وَعِنْدَكُمْ عَطَاءٌ؟!»: چرا شما برای فرا گرفتن تفسیر، پیرامون من گرد می آید در حالیکه عطاء بن رباح در دسترس شما است؟!.

ذهبی می نویسد: شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که موقع و مقام بارز عطاء را از نظر تفسیر و حدیث بازگو نموده و از آنها چنین بر می آید که وی مردی راستین و مورد اعتماد بوده است، اگر چه از لحاظ کثرت روایات تفسیری به پایه مجاهد و سعید بن جبیر نمی رسد؛ ولی این حقیقت از اهمیت مقام او در تفسیر نمی کاهد، بلکه بعکس این نکته - باتوجه به اینکه وی از تفسیر به رأی خودداری می ورزید - اهمیت بیشتری به تفسیر او می بخشد. گویند از وی راجع به مسئله ای پرسش نمودند، وی در پاسخ صریحاً اظهار داشت نمی دانم، بدو گفتند آیا نمی توانی درباره آن اظهار نظر کنی؟ گفت: «إِنِّي أَسْتَحْيِي اللَّهَ أَنْ يُدَانَ فِي الْأَرْضِ بِرَأْيِي».^۱

روایات تفسیری عطاء و مجاهد که از مکتب تفسیری ابن عباس الهام می گیرد اساس کهنترین مصنفات تفسیری می باشد.^۲ مطلب قابل ذکر درباره او این است که عطاء سخت مورد احترام و توجه بنی امیه بوده که دستور داده بودند به مردم اعلام شود جز عطاء، کسی دیگر برای مردم فتوی ندهد و در صورتی که در دسترس مردم نباشد باید عبدالله بن ابی نجیح این مهم را در عهده گیرد!!^۳

۱. ذهبی: التفسیر المفسرون ج ۱ ص ۱۱۲، ۱۱۴.

۲. همان مرجع ص ۱۱۴.

۳. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۷.

۴. همان مرجع.

۵. طاوس بن کیسان یمانی (م ۱۰۴ یا ۱۰۸ هـ ق درمکه) وی بیشتر معارف تفسیری خود را از ابن عباس اخذ کرده است. طاوس در تفسیر خود از عبادله اربعه^۱ و دیگر مفسران عصر صحابه نقل و روایت می نماید، و مدعی بود که با پنجاه صحابی مجالست داشته و با ابن عباس بیش از دیگران شد آمد می کرد.^۲

برخی از دانشمندان او را ایرانی الاصل می دانند، و شیخ طوسی و نیز صاحب روضات او را از اصحاب امام سجاد علیه السلام معرفی نموده اند،^۳ چنانکه ابن قتیبه به تشیع او تصریح می کند.^۴ ولی عده ای از محققان شیعی وی را از متصوفه و مفسران اهل سنت می دانند،^۵ همانطور که محدث نوری، تشیع وی را نمی پذیرد.^۶

حاجی خلیفه وی را در شمار مفسرانی از دوره تابعین آورده که اکثر آنها دارای کتابی در تفسیر بوده اند، و آغابزرگ طهرانی با استناد به نوشته ابن الجزری احتمال می دهد که وی کتابی در تفسیر تدوین کرده بود.^۷

طاوس از انقیاء و پارسایان نام آور زمان خود بوده و بسیاری از مفسران در مورد وثاقت و امانت او با تجلیلی خاص، اتفاق نظر دارند و درباره همو ابن عباس گفته بود: «إِنِّي لَا ظَنُّ طَاوُسًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۸.

۱. که عبارتند از عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، و عبدالله بن زبیر.

۲. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۱۲.

۳. محدث قمی: سفینه البحاج ۲ ص ۹۴.

۴. ابن قتیبه: المعادف ص ۳۰۶.

۵. محدث قمی: سفینه البحاج ۲ ص ۹۴، ۹۵.

۶. همان مرجع و صفحه.

۷. تهرانی: الذذیفة ج ۴ ص ۲۸۰.

۸. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۲ ص ۱۱۲.

برای طاوس بسیار شگفت آور بود که مردم عراق، حجاج بن یوسف را با تمام سیاهکاریها و گناهش، مؤمن و مسلمان می دانستند.^۱

مفسران معروف مدینه در دوره تابعین

می دانیم که بسیاری از صحابه در مدینه مقیم شدند، و مانند عده ای دیگر به سایر بلاد اسلامی روی نیاوردند، و اینان برای تعلیم کتاب خدا و تفسیر قرآن مجالس درس در مدینه داشتند که بسیاری از تابعین در تفسیر قرآن از این مجالس مستفیض می شدند؛ و در نتیجه مکتبی در تفسیر بوجود آمد که اهل مدینه از آن پیروی می کردند، و چون ابی بن کعب در مدینه بسر می برد و در نتیجه در این منطقه بیش از دیگران در کار تفسیر شهرت یافت، مفسران دوره تابعین در مدینه غالباً از تفسیر او پیروی می کردند. عده ای از مشاهیر تفسیر در مدینه عبارتند از: ابوالعالیه رفیع بن مهران، ابواسامه زید بن اسلم و محمد بن کعب قرظی.

۱. ابوالعالیه رفیع بن مهران ریاحی (م ۹۰ یا ۹۳ هـ ق)

از امیرالمؤمنین علی ع و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و ابی بی کعب روایت می کند: وی مقرئ و مفسری بود که ابن عباس او را گرامی می داشته و او را بر فراش و سرپر خود می نشاند و قریش را پائین تر قرار می داد. ابوالعالیه قرائت را از ابی بن کعب فراگرفت.^۲

نسخه ای بزرگ در تفسیر دیده شد که ابو جعفر رازی از ربیع بن انس از ابی العالیه و او از ابی بن کعب روایت کرده است. ابن ابی

۱. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۵ ص ۳۹۴ (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر

الاسلامی ص ۱۸۰) برای آگاهی بیشتر از شرح احوال طاوس رجوع شود

به: ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۸-۱۰. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲

ص ۹۴، ۹۵.

۲. شمرائی: فهرست مشاهیر القراء ص ج.

حاتم و محمدابن جریر طبری از این نسخه در تفسیر خود بسیار نقل دارند، و همچنین حاکم در المستدرک و احمدابن حنبل در مسند از این نسخه روایاتی در تفسیر آورده‌اند.^۱

۲. زیدبن اسلم (م ۱۳۶ هـ ق)

از تابعانِ ذیلی است که در عصر خود به فزونی علم شهرت داشت، و برخی معاصرانِ او معتقد بودند که از وی بیش از دیگران مستفید می‌شدند چون زید در مدینه دارای حلقه و مجلس فتوی بوده است.

گویند که زید از اصحاب امام سجاد ع بوده، بهمین جهت از وی در کافی و تهذیب روایات فراوانی نقل شده است. ولی اخبار-یان او را از مفسران اهل سنت می‌دانند.^۲

فرزندش: عبدالرحمن بن زید و نیز مالک بن انس^۳ معروف به امام «اهل المدینه» تفسیر را از او اخذ کرده‌اند.^۴

معروف است که زید قرآن را به رأی خویش تفسیر می‌کرده، و در این کار احساس دشواری نمی‌نمود؛ شاید بدانجهت که می‌دید احیاناً برخی صحابه نیز دست به چنین کاری می‌زدند.

۳. محمدبن کعب قرظی کوفی مدنی (م ۱۱۷ یا ۱۱۸ هـ ق)

از کبار مفسرین از قبیل علی بن ابیطالب ع و ابن مسعود و

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۸۴، ۲۸۵.

۲. شعرانی: فهرست مشاهیر القراء ص د.

۳. وی نویسنده کتاب الموطأ بوده، و گویند مدت چهل سال برای تألیف آن صرف وقت نموده و به هفتاد فقیه از فقهاء مدینه آنرا عرضه کرد (رك: ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۳۹۵، ۳۹۶. صبحی صالح: مباحث فی علوم القرآن ص ۹۵).

۴. زرقانی: مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۸۹. شعرانی: فهرست مشاهیر القراء ص د.

ابن عباس و با واسطه از ابی بن کعب، تفسیر را روایت کرده است. وی به عدالت و وثاقت و کثرت حدیث و تأویل قرآن شهرت داشت. ابن عون در باره او گفته بود: «مَارَأَيْتُ أَحَدًا أَعْلَمَ بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مِنْ الْقُرْظِيِّ»^۱.

ابن حبان می گفت که قرظی از افاضل علماء و فقهاء اهل مدینه بود و روزی در مسجد با یارانش بگفتگو نشسته بود که سقف مسجد فرو ریخت و او و جمعی از یارانش زیر آوار جان خود را بسال ۱۱۸ هجری از دست دادند.^۲

مفسران دوره تابعین در عراق (بصره و کوفه)

مفسران عراق در تفسیر خود از ابن مسعود پیروی می کردند؛ چون ابن مسعود در آنجا بیش از دیگران در تفسیر قرآن شهرت یافت، بدان جهت که وقتی عَمَّار بن یَاسِر بوسیله عمر به عنوان والی کوفه منصوب گشت، عبدالله بن مسعود را به سَمَتِ معلّم قرآن و تفسیر و نیز معاون عمار، همراه وی گسیل داشت.

مفسران عراق بخاطر وجود مسائل خلافی و کثرت اختلاف میان آنها، اهل رأی و نظر بودند؛ و می گویند: ابن مسعود اساس این طریقه و روش تفسیری را بنیاد کرد که بصورت مبدأ و زمینه ای برای روش تفسیری اهل کوفه در آمد. لذا بیش از پیش برای تفسیر آیات قرآن از رأی و نظر او استمداد می کردند، و اختلاف آنان در مسائل فقهی و دینی بازده اظهار نظر و اجتهاد آنها در فهم نصوص و متون دینی یعنی قرآن و حدیث بوده است.

۱. خزرجی: خلاصة تذهیب الکمال ص ۲۰۵.

۲. ذمبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۱۱۶.

مفسران معروف کوفه در دوره تابعین ۱. مُرَّة همدانی کوفی (م ۷۶ هـ ق)

نام مبسوط او: ابواسمعیل مرّة بن شراحیل معروف به «مرّة الطیب» بوده، و از ابی بکر و عمر و علی علیهم السلام و ابن مسعود روایت می کرد.

مره از نظر اهل سنت در زهد و پارسائی دارای مقامی ارجمند می باشد.^۱ ولی باینکه مردم کوفه و فقهاء آن از شیعیان و دوستانان امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند، مره مانند مسروق و شریح نسبت به علی علیه السلام کینه و عداوتی داشت^۲ که برخی نوشته اند شعبی چهارمین کسی بود که نسبت به علی علیه السلام بغض می ورزید.^۳

۲. علقمه بن قیس بن عبدالله نخعی کوفی (م ۶۱ هـ ق)

از معروفترین و داناترین روّات ابن مسعود بشمار می رود، و از دید اهل سنت از روات موثقی است که به ورع و تقوی موصوف می باشد.

عبدالله بن مسعود می گفت: آیاتی که من قرائت و تفسیر آنها را می دانستم علقمه نیز بدانها آگاهی داشت^۴ و او نه تنها در احادیث اهل سنت توثیق شده بود، بلکه در میان رجال حدیث شیعی نیز به زهد و تقوی و وثاقت نام بردار است، و در رجال کشی از بزرگان تابعین و رؤسا و زهاد این عصر بشمار آمده است.^۵

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۱۰ ص ۸۸، ۸۹.

۲. ابوعلی: منتهی المقال ص ۳۰۰.

۳. همان مرجع و صفحه، ضمن ترجمه احوال «مسروق».

۴. ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۱۹.

۵. ابوعلی: منتهی المقال ص ۲۰۳.

۳. مسروق بن اجدع کوفی (م ۶۳ هـ ق)

از خلفاء راشدین و ابن مسعود و ابی بن کعب و جز آنها روایت دارد، و نیز از برجسته‌ترین یاران و اصحاب ابن مسعود بشمار می‌رود؛ چنانکه از خود او نقل شده است که می‌گفت: من بسیاری از معارف تفسیری خود را از ابن مسعود اخذ کردم، و ابن مسعود عادة سوره‌ای را بر ما می‌خواند و سپس برای تفسیر آن با ما به گفتگو می‌نشست، و در تمام طول ساعات روز به تفسیر همان سوره می‌پرداخت. مسروق از نظر اهل سنت از وثاقت بر خوردار است،^۱ و لسی در کتب رجال شیعی از کوفیانی است که با علی ع عداوت می‌ورزیدند.^۲

۴. عامر شعبی: ابو عمرو عامر بن شراحیل شعبی کوفی (م ۱۰۴ هـ ق یا ۱۰۹ هـ ق)

از علی ع و ابن مسعود و عمر روایت دارد، ولی از آنها سماع حدیث نکرده است.^۳ علاوه بر این از ابی هریره و عایشه و ابن عباس و ابو موسی اشعری نیز نقل حدیث کرده است.^۴ گویند: شعبی پانصد تن از صحابه را درك کرده و نوشته‌اند که از نظر احاطه و اطلاع بر تفسیر در زمان خود - چون ابن عباس در عصر خویش - بی‌رقیب بوده است.^۵ علماء و محققان به اهمیت مقام وی در تفسیر، حدیث، شعر، فقه، و نیز به قوت حافظه و سایر مزایای دیگر او گواهی داده‌اند، ولی در نزد

۱. رك: ابن حجر: تهذیب التهذیب ج ۱۰ ص ۱۰۹ - ۱۱۱.

۲. ابو علی: منتهی المقال ص ۳۰۰.

۳. خزر جی: خلاصة تذهیب الکمال ص ۱۵۵ (نقل از ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۱۲۱).

۴. ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۱۲۱.

۵. محدث قمی: سفینه البحار ج ۱ ص ۷۰۱.

شیعه دارای شخصیتی مطعون و مذموم می‌باشد.^۱
طبری می‌نویسد: شعبی ادعائی بس عظیم داشته و می‌گفت:

«مَإِینَ آیَةِ الْإِسْلَامِ عَنْهَا وَلَكِنَّهَا الرَّوَايَةُ عَنِ اللَّهِ»^۲

باری اکثر محققان اسلامی، وی را شخصیتی عظیم در تفسیر قرآن و معارف عصری معرفی نموده‌اند؛ لکن با تمام این اوصاف، او را مانند برخی مفسران دیگر، مردی جسور و با جرأت در تفسیر معرفی نمی‌کنند، بلکه می‌گویند که از تفسیر به رأی سخت استنکاف می‌ورزید، و در پاسخ به پرسشهای تفسیری توقف و اظهار تردید می‌نمود، مع هذا در تفسیر قرآن دانشمندی نقاد و خرده گیر بود؛ لذا وی تفسیر سدی را نمی‌پذیرفته بلکه از آن انتقاد می‌کرد، و نیز ابی صالح را نیز مطعون می‌دانست زیرا ایندو نفر از نظر او در نقل حدیث دقیق نبوده بلکه مسامحه‌جو و سهل انگار بوده‌اند.^۳

گویند: شعبی برای ابی صالح باذان می‌گذشت و گوش وی را فشرده و باو گفت: «تَفَسِّرُ الْقُرْآنَ وَ أَنْتَ لَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ»^۴: قرآن را ناخوانده و قرائت آنرا نادانسته، تفسیر می‌کنی؟!!

۵. اسود بن یزید نخعی (م ۷۴ یا ۷۵ هـ ق در کوفه)
از رِوَاتِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ ابْنِ بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ وَ حُذَيْفَةُ وَ بِلَالٌ وَ جَزَّاءُ آنهاست. وی دارای مقام و موقعی جالب در فهم کتاب خدا بوده و فقیهی زاهد بشمار می‌آید.

۶. جابر بن یزید جُفَیّی تابعی (م ۱۲۷ یا ۱۲۸ یا ۱۳۲ هـ ق)

۱. همان مرجع و صفحه.

۲. طبری: مقدمة جامع البیان ج ۱ ص ۲۸.

۳. ابوحیان نعوی: البحر المحیط ج ۱ ص ۱۳.

۴. طبری: جامع البیان ج ۱ ص ۳۰ (نقل از ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص-

از اصحاب علی بن حسین علیه السلام و امام باقر علیه السلام بوده^۱ و کتابهای فراوانی در تفسیر و احکام و آثار اهل بیت علیهم السلام و جز آن‌ها نوشته است.^۲ سفیان ثوری درباره اومی گفت: جابر، صدوق در حدیث است جز اینکه شیعه و رافضی است.^۳ باری جابر از نظر رجال حدیث شیعه و سنی شخصیتی مورد اطمینان و مقبول از نظر وثاقت می باشد.^۴ گولدزیهر می نویسد: در تاریخ شیعه، نخستین کتابی که اساس تفسیر شیعی را بنیاد نهاد، کتاب تفسیر قرآنی است که در سده دوم هجری، جابر بن یزید آنرا تدوین کرد، ولی این کتاب موجود نیست و جز از طریق نقلهای پراکنده، قابل شناخت هم نمی باشد ولی بجای این کتاب، کتابهای کاملی در تفسیر شیعی از قرن سوم و چهارم در دسترس ما قرار دارد.^۵

۷. اسمعیل بن عبدالرحمن کوفی معروف به «سُدی کبیر» (م ۱۲۷ هـ ق)

از اصحاب امام سجاد علیه السلام تا امام صادق علیه السلام بوده^۶ و در تفسیر گاهی از ابی صالح و گاهی از ابی مالک - که آندو نیز از ابن عباس روایت می کنند - نقل حدیث کرده است. ابن عطیه می نویسد: اما سدی، کسی است که عامر شعبی، او و هم چنین ابی صالح را مورد طعن قرار می دهد؛ چون شعبی معتقد

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۳۴۲، ۳۴۳.

۲. ابوعلی: منتهی المقال ص ۷۳. صدر: تأسیس الشیعة ص ۲۸۴، ۳۲۶ و ۳۵۸.

۳. ابوعلی: منتهی المقال ص ۷۳.

۴. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ابوعلی: منتهی المقال ص ۷۳.

۵. نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۰۳.

۶. صدر: تأسیس الشیعة ص ۳۲۶. شیخ طوسی در معرفة الرجال خود، او را از اصحاب امام صادق علیه السلام میدانند.

بود این دو مفسر برای نظر و تأمل در حدیث مسامحه و کوتاهی می-ورزیدند.^۱

سده‌ی راشیعه و حتی برخی از اهل سنت شیعی می‌دانند^۲ چنانکه در میزان الاعتدال آمده است که وی شیعی راستین و مورد قبول می-باشد، و ابی بکر و عمر را نیز ششم می‌کرد.^۳ سیوطی نظر خود و دیگران را درباره‌ی سده‌ی اینگونه اظهار می‌کند:

ثوری و شعبه بن حجاج از سده‌ی نقل حدیث می‌نمایند، لکن تفسیری که سده‌ی آنرا فراهم آورد اسباط بن نصر آنرا روایت می‌کند که وثاقت او مورد اتفاق نمی‌باشد، ولی باید گفت که تفسیر سده‌ی بهترین تفاسیر است.^۴

مفسران معروف بصره در دوره‌ی تابعین ۱. ابوسعید حسن بصری (م ۱۱۰ هـ.ق)

مردی عالم و فصیح و زاهد و پارسا و دارای بیانی دلنشین و مؤثر بوده است. محققان اسلامی نیز به مهارت او در تفسیر گواهی کرده‌اند: انس بن مالک می‌گفت: از حسن بصری [درباره‌ی مسائل دینی] سؤال کنید، چون او در این مسائل حاضرالذهن و آماده است ولی ما آنها را فراموش کردیم.^۵

گویند وقتی از حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام یاد کردند، فرمود: این کسی است که سخن او با سخن انبیاء همانند است.^۶ ولی

۱. مقدمتان ص ۲۶۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۲۲، ۲۲۴.

۲. ابن قتیبه: المعارف ص ۳۰۶ (نقل از صدر: تأسیس الشیعه ص ۳۲۶).

۳. ابوعلی: منتهی المقال ص ۵۶.

۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۲۱، ۲۲۲.

۵. ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۱۲۴.

۶. همان مرجع و صفحه.

حسن بصری قائل به قَدَر بوده از این جهت و جهاتی که ذیلاً یاد می شود شخصیتی مقبول در شیعه نیست، حَمَّاد بن سلمه می گوید که حمید می گفت: من قرآن را بر حسن بصری قرائت می کردم و او آنرا بر اثبات [یعنی طبق مذاق قَدَرِیّه] تفسیر می کرد و می گفت: «مَنْ كَذَبَ بِالْقَدَرِ فَقَدْ كَفَرَ»^۱ لذا مرحوم محدث قمی درباره وی می نویسد: حسن بصری از زُهّاد ثمانیه ایست که مطابق خواسته و میل مردم با آنها سخن می گفت و برای ریاست و جاه طلبی صحنه سازی می کرد، و به زهد و تقوی تظاهر می نمود و نیز رئیس و پیشوای مذهب قدریه بوده است، سید مرتضی نیز وی را از زمره متقدمانی می داند که به عدالت و تقوی و پارسائی تظاهر می نمود.^۲

آقای دکتر عبدالرحمن بدوی مصری که در دانشکده الهیات تهران درباره تصوف اسلامی سخنرانیهای ایراد می کرد ضمن یکی از آنها درباره حسن بصری یاد آور شد که ابن الندیم تفسیری منسوب به او در کتاب خود یاد کرده^۳، لذا باید آنرا دومین تفسیر مُدَوَّن پس از تفسیر ابن عباس دانست^۴ سپس نامبرده درباره حسن بصری اضافه کرد که وی نخستین کسی است که حجت و استدلال را بمعنی متعارف آن، معمول و رایج ساخت، و میان زهد و استدلال سازشی بوجود آورد. و از معاویه در چند مورد انتقاد و خرده گیری کرد: از جمله درباره قتل حُجْر بن عدی، و تعیین یزید بعنوان جانشینی خود و جز آنها. او قرآن را از دید زهد و عزلت و بی اعتنائی بدین تفسیر می نمود و حتی بدانها

۱. برای تفصیل رجوع شود به: تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۲۶۳ - ۲۷۰.

۲. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۴۰۵.

۳. ابن الندیم: فهرست ص ۲۹۲.

۴. درباره اینکه ابن عباس دارای تفسیر مدون بوده است یا نه، مطالعاتی در مقاله بعدی نگارنده «تحقیق درباره ابن عباس و مقام وی در تفسیر» دیده می شود.

استشهاد می‌کرد و آیات مربوط به تَمَتُّع از دنیا را نیز به زهد و چشم‌پوشی از آن توجیه می‌نمود، چون معتقد بود که آیات قرآنی توانائی تحمل وجوه مختلف را داراست.^۵

۲. قتاده بن دعامة سدوسی (۱۱۷ هـ ق)

از انس و ابی الطفیل و ابن سیرین و عکرمه و عطاء بن ابی رباح احادیث خود را نقل می‌کرده است. وی دارای حافظه‌ای قوی و اطلاع گسترده‌ای در شعر عربی و ایام و انساب عرب و تبحری در زبان تازی بوده است؛ بهمین جهات در تفسیر قرآن شهرتی فراوان بدست آورد که سعید بن مسیب مفسر می‌گفت: هیچ عراقی، بهتر و کارآمدتر از قتاده نزد من نیامد.^۲

چنین بنظر می‌رسد که قتاده از محبان علی ع بوده، چون در مجلسی، سخن و گفتاری از خالد بن عبدالله قسری درباره نکوهش علی ع شنید، لذا از جا برخاست و در حالیکه می‌گفت: «زَنْدِیقُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، زَنْدِیقُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» از مجلس خارج گشت.^۳

نکته‌ای که راجع به قتاده از آن خرده گرفته‌اند این بود که وی قائل به قَدَر بوده است ولی نباید فراموش کرد که در تفسیر و بسیاری از معارف زمان بی‌رقیب بوده است، و امثال ابو عمرو بن علاء از وی با تجلیل فراوانی یاد کرده‌اند. مَعْمَر می‌گوید: از ابو عمرو راجع به آیه «وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»^۴ سؤال کردم وی به من پاسخی نگفت به او گفتم: که قتاده «مقرنین» را به «مطیقین» تفسیر کرده بود؛ ولی ابو عمرو

۱. یکی از سخنرانیهای نامبرده ضمن بحث از تصوف در اسلام در فروردین ۱۳۵۳.

۲. ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۱۳۵.

۳. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۴۰۵: سوگند به پروردگار کعبه، خالد بن عبدالله قسری زندیق و بی‌دین است.

۴. سوره زخرف، آیه ۱۳۲.

سکوت اختیار کرده و چیزی نگفت لذا گفتم نظر شما چیست؟ گفت: گفتار قتاده ترا بسنده است و رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «إِذَا ذُكِرَ الْقَدَرُ فَأَمْسِكُوا» سپس ابو عمر گفت اگر قتاده را - منهای عقیده او در قدر - در نظر بگیریم هیچیک از معاصران وی را معادلِ با او نمی یابیم.^۱

گویند قتاده درباره اینکه فرزند نوح، کافر گشت آیا فرزندِ صُلَیْیِ او بوده یا فرزند همسرش، قول اول را که مورد اتفاق اهل کتاب است پذیرفته است، ولی حسن بصری به مخالفت با او برخاسته و گفت: «مَنْ يَرْجِعْ فِي دِينِهِ إِلَى أَهْلِ الْكِتَابِ؟!»^۲

باید گفت: قتاده ملجأ و مرجع محققان و دانش پژوهان عصر خود بوده و در نتیجه از اطراف و نواحی مختلف بلاد اسلامی مسائل فراوانی نزد او می فرستادند تا بدانها پاسخ گوید. همین توجه زیاد اهل علم و شهرت او در علوم و دانشهای عصری چنان وی را مغرور ساخت که داعیه «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي» را بر زبان جاری ساخته و رسوا گشت.^۳

۳. ابوصالح باذان یا باذام بصری (م پس از قرن اول هجری) از شاگردان ابن عباس بوده و محمد بن سائب کلبی از او روایت دارد. وی از ثقات شیعه است که شیخ مفید در کتاب الکافّة فی ابطال توبة الخاطئة پس از حدیثی که سند آن، چنین است «أَبَانُ بْنُ عَثْمَانَ عَنْ الْأَحْلَجِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ...» می نویسد: این حدیثی است دارای اسناد صحیح، و طریق واضح، و دارای رواتی بزرگوار می باشد. اگر

۱. ابن خلکان: وفيات الاعیان ج ۲ ص ۱۷۹.

۲. عبد الحلیم نجار: هامش مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۷۶.

۳. قبل از آنکه مرا از دست دهید بهر سیده می نویسند: قتاده چون این داعیه را اظهار نمود وقتی وارد کوفه شد از او سؤال کردند: مورچه ای که با سلیمان سخن گفت، نر بود یا ماده؟ قتاده در پاسخ در ماند! (رك: محدث قمی: سفینه البحار ج ۱ ص ۵۸۶).

ابوصالح از ثقاتِ رواتِ شیعه نمی‌بود شیخ مفید با اینگونه تعبیر از او و سایر رواتی که در طریق این روایت قرار گرفته‌اند یاد نمی‌کرد.^۱ و علت اینکه شعبی نیز دربارهٔ او می‌گفت: «تُفسِّرُ الْقُرْآنَ وَ أَنْتَ لَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ» این بود که وی عجمی بوده و نمی‌توانست قرآن را همانگونه که عرب قرائت می‌کند تلاوت نماید. ابوصالح به‌عکرمه می‌گفت: مولای من امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام اعلم از مولای تو ابن‌عباس می‌باشد.^۲

بخاری، صحیفهٔ تفسیر موجود در مصر را که به‌روایت ابی‌صالح است در کتاب صحیح خود آورده است، ولی شعبی چنانکه قبلاً یاد کردیم وی را متهم به عدم دقت در نقل حدیث کرده بود.^۳ ابوصالح در طریق روایتِ سُدی کبیر و همچنین در تمام طرق روایت کتاب تنویر المقیاس من تفسیر ابن‌عباس قرار دارد و نقل تمام تفسیرهای موجود در این کتاب به ابی‌صالح منتهی می‌گردد که او هم بنوبهٔ خود از ابن‌عباس روایت می‌کند.^۴

□

□

در این دوره و کمی پس از آن گروهی از مفسران را می‌بینیم که در تفاسیر قرآنی در طول تاریخ تفسیر، جایی برای خود باز کرده، و آراء آنها در شرح و گزارش آیات مورد استفاده بوده است؛ و آنان عبارتند از:

۱. عطاء بن ابی‌سلمه خراسانی (؟)

وی اصلاً اهل بصره بوده و مقیم خراسان شد. وی متهم به

۱. صدر: قاسیس الشیعة ص ۳۲۵.

۲. شعرانی: فهرست مشاهیر القراء ص الف.

۳. مقدمتان ص ۲۶۴.

۴. بنگرید به: طرق روایت «تنویر المقیاس من تفسیر ابن‌عباس».

سوء حافظه بوده است، لذا در توثیق وی، محققان اسلامی دچار اختلاف نظر می‌باشند.^۱

۲. محمد سائب کلبی (۱۴۶ هـ ق)

وی از شیعیان خاص امام باقر و امام صادق علیه السلام بوده،^۲ و هیچ کسی را پیش از او تفسیری مفصل و مُشَبَّع تر از تفسیر وی نبوده است،^۳ وی از علماء بنام کوفه در تفسیر و ایام و انساب عرب می‌باشد که جز در تفسیر، کتاب دیگری از او سراغ نداریم.^۴

فرزند وی ابومنذر هشام بن محمد کلبی مانند پدر، عالم به ایام و انساب و مثالب و وقایع عرب بوده که حدود صد کتاب از او باقی مانده است. ابومنذر دارای حافظه‌ای قوی بوده که گویند قرآن را در ظرف سه روز از بر کرد^۵!

۳. علی ابن ابی طلحة هاشمی (?)

شاگرد بواسطه ابن عباس است که راوی صحیفه مصر می‌باشد. وی با اینکه با واسطه از ابن عباس روایت می‌کند معذک توثیقش کرده‌اند.^۶

۴. قیس بن مسلم کوفی (?)

از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل حدیث می‌کند و روایات او را در تفسیر - بشرط توثیق شَيْخَيْن (یعنی مسلم و بخاری) - مورد قبول می‌دانند.^۷

۱. زرقانی: مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۸۹.

۲. تهرانی: الذیعة ج ۴ ص ۳۱۱. صدر: تأسیس الشيعة ص ۳۲۵.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

۴. محدث قمی: سفينة البحار ج ۲ ص ۶۸۸.

۵. همان مرجع ص ۶۸۸، ۶۸۹.

۶. رجوع شود به مقاله بعدی نگارنده: «تحقیق درباره ابن عباس...».

۷. همان مرجع ص ۸۹، ۹۰.

۵. سلیمان بن مهران اعمش (م ۱۴۸ هـ ق)

برخی از محققان وی را شیعی می‌دانند، ولی محقق حلی می‌گوید: وی شیعی نبوده است.^۱

۶. مقاتل بن سلیمان ازدی خراسانی (م ۱۵۰ هـ ق)

از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده، ولی بعضی او را از محدثان اهل سنت معرفی کرده‌اند.^۲

ابن بابویه در کتاب فقیه من لایحضر و کلینی در کتاب کافی از او روایت دارند.^۳ ابن الندیم وی را زیدی دانسته و کتابهای زیادی به او نسبت می‌دهد.^۴

شافعی در باره او گفته بود: «النَّاسُ عِيَالٌ عَلَيْهِ فِي التَّفْسِيرِ»^۵ همه مردم جیره‌خوار او در تفسیر هستند. بهر حال، تفسیر مقاتل را دانشمندان اسلامی ستوده‌اند.^۶

۷. ضحاک بن مزاحم هلالی (م ۱۰۲ یا ۱۰۵ هـ ق)

از ابن عباس روایت می‌کند، و از نظر برخی علماء اهل سنت، مخدوش است، ولی بسیاری از رجال حدیث، وی را توثیق کرده‌اند. سیوطی می‌نویسد: روایات او در صورتیکه بشار بن عماره از ابی‌روق ضمیمه آن باشد، ضعیف، در صورت ضمیمه شدن جَوَیْبِر، اضعف خواهد بود.^۷

۱. شعرانی: فهرست مشاهیر القراء ص ح.

۲. ابوعلی: منتهی المقال ص ۳۱۰.

۳. شعرانی: فهرست مشاهیر القراء ص ح.

۴. ابن‌الندیم: الفهرست (ترجمه فارسی) ص ۳۳۴.

۵. ابن‌خلکان: و فیات الاعیان ج ۲ ص ۱۶۵.

۶. در مقاله بعدی نیز در این باره بحث می‌کنیم.

۷. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

۸. عطیة بن سعید عوفی جدلی کوفی (م ۱۱۱ هـ ق)

از ابن عباس روایت دارد. ابن ابی حاتم و ابن جریر از طریق عوفی روایات زیادی را از او در کتابهای خود آورده‌اند، ولی عده‌ای وی را تضعیف کرده‌اند چنانکه سیوطی نیز دارای همین عقیده است.^۱ از ملحقات هراح چنین برمی آید که تفسیر عطیه دارای پنج جزء بوده و می گفت: من قرآن را بر سبیل تفسیر و توضیح، سه بار و بر سبیل قرائت سی بار بر ابن عباس عرضه داشتم.^۲ گویند: حجاج، عوفی را صد تازیانه زد تا علی علیه السلام را ناسزا گوید، ولی او خودداری نمود.^۳ باید یاد آور شد که مفسران عصر صحابه و تابعین از این مقدار که گزارش گردید به مراتب فزونتر می باشند و نیز مفسرانی که هر یک در تفاسیر متأخر نام بردار هستند و آراء تفسیری آنها در کتابهای تفسیر منعکس است، از این مقدار بیشتر اند. و نمونه‌هایی از مشاهیر مفسرین را در اینجا آوردیم.

مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین الف. راه یافتن اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر قرآن

ابن خلدون می نویسد: اقوال اهل کتاب و آراء آنها که به اسرائیلیات از یهودیان، و نصرانیات از ترسایان، شهرت یافتند در تفسیر قرآن راه یافته است و مطالب غث و سمین، و مردود و مقبول، جائی را در تفسیر قرآن برای خود باز نموده‌اند.^۴

علت و انگیزه این امر يك سلسله عوامل اجتماعی و فرهنگی

۱. خزرجی: خلاصة تذهیب الکمال ص ۳۰. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

۲. تهرانی: الذیعة ج ۴ ص ۲۸۳.

۳. شمرانی: فهرست مشاهیر القراء ص ح.

۴. ابن خلدون: مقدمة العبر ص ۴۳۹.

و دینی بوده که مفسران را واداشت که اینگونه مطالب بیگانه را در تفسیر بگنجانند. ابن خلدون یکی از این عوامل را در غلبه بدوات و بیسوادی برملت تازی آنروز جستجو می کند و می نویسد: تمایل و گرایش عرب آنروز به شناخت اسباب و علل و مبدأ آفرینش، و بالاخره اسرار وجود، و نیز شناخت هر حقیقتی که مآلاً با حوادث و رویدادها پیوند دارد سبب گشت تابرای فهم و پاسخ آنها به اهل کتاب مراجعه کنند و از آنها - بخاطر اینکه تصور می کردند که دارای احاطه بیشتری در این مطالب می باشند - استمداد نمایند.

شاید مجوّز مفسرین در رجوع به اهل کتاب و قبول روایات و آراء آنها این بود که اینگونه مطالب هیچگونه پیوند و رابطه‌ای با احکام و مسائل اعتقادی خاص اسلام نداشته، تا در باره قبول آنها احتیاط و تعمق بیشتری مبذول دارند، و اخبار نادرست را باز شناسند.^۱ بهمین جهت مفسرانی در این عصر، سهل انگاری و مسامحه را در قبول این روایات و آراء اهل کتاب روا دانسته، و ناخود آگاه آنها را در تفسیر قرآن راه دادند.

روایاتی که اهل توراة نقل می کردند و بویژه قصه گویان آنها که نوعاً تجمعی برای داستانسرایی آنها فراهم می آمد، این روایات را مسلمین نیز می شنیدند. قصه سرایان مورد نظر در شرح و گزارش قصص مذکور در قرآن، با اطناب فزونتری سخن می گفتند، بخاطر اینکه در تورات و بخصوص در سفر تکوین، روایاتی که مربوط به آفرینش است سخنانی مفصل تر از قرآن آمده، در حالیکه در مطالب مذکور، قرآن با اجمال و اختصار سخن گفته است.

جاحظ در البیان والتبیین نام تنی چند از این قصاصان و

داستانسراها را آورده و راجع به یکی از آنها بنام ابو موسی اسواری می گوید: وی یکی از اعجوبه های دنیا از نظر وسعت اطلاع و قوت حافظه بوده و میان قصه های تورات و قرآن مقایسه می کرد چون هم حافظ توراۃ و هم حافظ قرآن بوده است.^۱

در اینجا ذکر این نکته بجاست که ابن الندیم می نویسد: توراۃ در قرن سوم هجری بوسیله احمد بن سلام به زبان عربی ترجمه شد.^۲ باری یهودیان بجهاتی که یاد گردید بیش از سایر ملل و اقوام در ورود مسائل دینی آنها به تفسیر و حدیث مؤثر بوده اند؛ زیرا آنها بیش از دیگران مستقیماً با تازیان در تماس بوده و عربها - بخاطر اینکه برخی یهودیان از حسن شهرت و اهمیت مقامات دینی برخوردار بودند - با اعتماد خاصی منقولات آنها را می پذیرفتند.

يك محقق هر گاه بخواهد در علل ورود اسرائیلیات و یا احیاناً نصرانیات در تفسیر قرآن - در عصر تابعین و یا صحابه - کاوش بیشتری کند ناگزیر به این حقیقت می رسد که مفسران در این دوران خواه ناخواه مسائل و مطالبی را در حوزه قصص و روایات دینی از یهودیان و دیگران اخذ می کردند، چون مخصوصاً در عصر تابعین اندیشه ها و افکار مسلمین به آگاهیه های بیشتری گرایش یافت و بالاخره می خواستند از هر وسیله ای برای ارضاء حس کنجکاوی خود استفاده کنند.

ما میدانیم که در کتب تفسیر قرآن، روایات کعب الأحبار یا [کعب الخبّر]، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام، و عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح و دیگران بسیار دیده می شود، آنان یهودیانی بودند ساکن بلاد یمن که اسلام آوردند. و بخاطر اینکه از صحابه

۱. جاحظ: البیان والتبیین ج ۱ ص ۴۴۶.

۲. ابن الندیم: الفهرست (ترجمه فارسی) ص ۳۸، ۳۷.

پیامبر اسلام ﷺ بشمار می‌آمدند و برخی از آنان نیز مشقاتی را - از رهگذر اسلام آوردن خود - تحمل کردند، مقام و موقع ویژه‌ای را در میان مسلمین بدست آوردند.

وقتی از اینگونه مردم جدیدالاسلام درمورد غیر احکام شرعی یعنی درباره قصص و داستانهای قرآن سئوالی می‌شد، طبق مأنوسات ذهنی خود - که از فرهنگ و معارف دینی یهود رنگ گرفته بود - پاسخ میدادند، و هماهنگ با مطالعاتی که در دین یهود داشتند - که آنهم غالباً با مسائل غیر واقعی و افسانه آمیخته بود - قصص و داستانهای قرآن را گزارش می‌کردند. سپس این مطالب در میان مسلمین رائج گشت، و آنان نیز بدون آنکه در ریشه اینگونه مطالب مطالعه کنند و مآخذ آنها را باز یابند آنها را بعنوان يك حقیقت بطور ناخود آگاه در تفسیر خود آورده‌اند.

علاوه بر همه اینها منافقین صدر اسلام که غالباً متشکل از همین یهودیان بودند، عامداً و آگاهانه - بمنظور ایجاد تزلزل در ایمان مردم و از میان بردن شکوه و عظمت اسلام - روایات مجعول و ساختگی را به اذهان آنها تحمیل می‌کردند.

به همین جهت در قرن سوم هجری نقد اخبار و احادیث بصورت علمی در آمد و نخستین کسی که این کار را آغاز کرد، محمد بن سلام جَمَحی (م ۲۳۲ هـ ق) در آغاز کتاب طبقات الشعراء می‌باشد و سپس محققان اسلامی به تنظیم مسائل مربوط پرداختند و قواعد و ضوابطی را برای شناخت احادیث و مآخذ آنها تنظیم کردند.

ب. گسترش نسبی روش تفسیر به رأی

اگر چه تفسیر در عصر تابعین کاملاً از حدود تفسیر اثری و نقلی بیرون نرفت، بلکه قرآن غالباً براساس نقل و اثر تفسیر می‌شد؛ ولی نتوانست مانند عصر صحابه رنگ روایی و نقلی خود را حفظ

کند؛ و چنانکه دیدیم تفسیر در بلاد مختلف، تابع مکتبهای خاصی گشت، در مکه از ابن عباس، در مدینه اکثر از ابی بن کعب، و در عراق از عبدالله بن مسعود پیروی می کردند.

در میان مفسران این عصر چنانکه دیدیم سعید بن جبیر، طاوس یمانی، عامر شعبی سخت از تفسیر به رأی خودداری می کردند. ولی درباره مجاهد و عطاء بن ابی رباح و زیدین اسلم و قتاده و اصولاً اکثر مفسران اهل کوفه نوشته اند که از تفسیر به رأی ابائی نداشته اند.

ج. آماده شدن زمینه برای تفسیرهای مذهبی

ذهبی می نویسد: اختلافات مذهبی در عصر تابعین ریشه گرفته و تفسیرهایی پدید آمد که در خلال آن، حمایت از آراء خاصی در مسائل مذهبی دیده می شد، و چنانکه دیدیم قتاده در مسئله قضاء و قدر خوض می کرد و متهم بود که دارای مذهب قدری است. و بی شک گرایش شدید او به بحث از قدر، روش او را در تفسیر دگرگون ساخته و دیگران را نیز تحت تأثیر قرار داد. لذا گروهی از مفسران اسلامی تفسیر او را به علت قدری مذهب بودن او نپذیرفتند. و همچنین حسن بصری نیز براساس زهد و عقیده به قدر، آیات قرآنی را توجیه می کرد، و حتی منکر قدر را نیز تکفیر می نمود.

بسیار به مورد است در اینجا راجع به نخستین اختلافی که میان مسلمین پدید آمد اشاره کرده تا ریشه اختلافات دیگر را که در تفسیر قرآن نیز اثر گذاشت بشناسیم.

مسلمین در عصر پیغمبر اسلام ﷺ عمیقاً با هم اتحاد در عقیده و همبستگی در عمل داشتند و چنانکه طاش کبری زاده درباره مسلمین عصر پیغمبر اکرم ﷺ و صحابه می گوید:

«أَدْرَكُوا زَمَانَ الْوُثَى وَشَرَفَ صُحْبَةِ صَاحِبِهِ وَأَزَالَ نُورَ الصَّحْبَةِ عَنْهُمْ

ظَلَمَ الشَّكُوكَ وَالْأَوْهَامَ^۱: یاران پیغمبر اکرم ﷺ زمان وحی و شرف مصاحبت با صاحب وحی را درک کردند و پرتو این مصاحبت تیرگیهای تردید را از قلوب آنها زدود.

و نیز مقریزی می نویسد: هیچیک از صحابه رسول خدا ﷺ در اثبات توحید و نبوت جز به کتاب خدا و قرآن استدلال نمی کردند و به هیچگونه طُرُقِ کلامی و فلسفی آشنائی نداشتند، و از این طرق نیز استمداد نمی کردند^۲.

نخستین اختلافی که میان مسلمین پس از وفات پیغمبر اکرم ﷺ خودنمایی کرد، و پیش از وفات او نیز تا حدودی ریشه دار بود بنا به گفته ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ هـ ق) همان اختلاف در امامت و خلافت است، وی می نویسد: «وَأَوَّلُ مَا حَدَّثَ مِنَ الْإِخْتِلَافِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِخْتِلَافُهُمْ فِي الْإِمَامَةِ»^۳: یعنی نخستین اختلافی که میان مسلمین پس از پیامبرشان ﷺ پدید آمد اختلاف در امامت و رهبری و پیشوائی بوده. همین اختلاف بصورت مؤثرترین و نیرومندترین منشاء و مظهر منازعات و مجادلات میان فرق اسلامی در آمده و زمینه اختلافات فرعی دیگر گردید، که احیاناً در برخی از مظاهر عقائد و یا فروغ احکام، این اختلاف ریشه دار گردید؛ و بتدریج در تفسیر قرآن راه یافت، بطریقی که در عصر تابعین بطریق جالبی خودنمایی می کرد.

عصر صحابه و پس از آن و کمی پیش از آن، اختلاف قدریه پدید آمد؛ که معتزلیها درباره آنها می گویند؛ قدریه کسانی بودند که براین اساس می اندیشیدند که کلیه خیرات و شرور و حوادث خوب و

۱. طاش کبری زاده: مفتاح السعادة ج ۲ ص ۳۲.

۲. مقریزی: الخطط ج ۴ ص ۸۱.

۳. اشعری: مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۲.

بد از جانب خدا و به تقدیر و مشیت او است. و روایتی در نکوهش آنها از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده اند که فرمود: «الْقَدَرِيَّةُ مَجُوسُ أُمَّتِي»^۱: قدریه و پیروان این مکتب، مجوس امت من بشمار می آیند.

باری قدریه در قدر و استطاعت بحث و کاوش می کردند مانند: معبد جهنی (م. ۸ هـ ق) که عبدالملک وی را مصلوب ساخت. و برخی گویند: حجاج پس از شکنجه سختی او را بقتل رسانید و نیز از غیلان دمشق و جعد بن درهم - که اخیری مؤدب مروان بن محمد بود - میتوان بعنوان هواداران مذهب قدریه نام برد. جعد را هشام بقتل رسانید. این مذهب و سایر مذاهب اگرچه در زمان صحابه دارای سابقه بوده، ولی در زمان تابعین اختلافات مذهبی رو به شدت نهاد، و ما می بینیم که گروهی از صحابه از قبیل ابن عباس (م ۶۸ هـ ق) جابر (م. ۵ هـ ق)، انس (م ۸۵ یا ۹۳ هـ ق) و امثال آنها راجع به قدریه زبان انتقاد گشودند، و سفارش کردند که به آنها سلام نکنند و اگر بیمار شدند به عیادتشان نروند و بهنگامی که بمیرند بر آنها نماز نگذارند.^۲

د. آغاز تدوین تفسیر

باید در تحت این عنوان پرسشی را مطرح کنیم:

چه کسی نخستین بار تفسیر قرآن را تدوین کرده است؟
برای پاسخ به چنین سئوالی باید گفت: تشخیص اولین مُدَوِّنِ تفسیر قرآن - بر حسب مدارک موجود - کار ساده و آسانی نیست،

۱. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۴۰۹.

۲. ابوالمظفر اسفراینی: التبیان فی الدین (نقل از مصطفی عبدالرزاق: تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة ص ۲۸۵).

ولی اگر تحقیق خود را در این باره گسترش دهیم و نوشته محققان را در این باره با امعان نظر و بمنظور کشف يك حقیقت تاریخی بررسی کنیم و به جرح و تعدیل شواهد و مدارك پردازیم شاید به این نتیجه برسیم که باید سعید بن جبیر (م ۹۴ هـ ق) نخستین مدون تفسیر قرآن باشد که به علت تشیع و وفاداری به علی علیه السلام و مکتب او باشکجهای دردناک بوسیله حجاج به شهادت رسید.

مفسرانی که محققان اسلامی آنها را نخستین مدون تفسیر قرآن معرفی کرده اند همگی پس از سعید بن جبیر از دنیا رفته اند و به حدس قوی بعد از سعید بن جبیر به تدوین تفسیر آغاز کرده اند؛ چون می بینیم که ابن الندیم می نویسد: انگیزه املاء و تدوین کتاب معانی القرآن - فراء این بود که عمرو بن بکیر که از یاران فراء بشمار می رفت به حسن بن سهل روی آورد، و با او محشور بود و به فراء نوشت که امیر حسن بن سهل گاهی از من چیزهایی راجع به قرآن می پرسد، ولی برای پاسخ به آنها حاضر الذهن و آماده نمی باشم، اگر صلاح می بینی اصول و قواعدی برایم فراهم آور یا کتابی در این باره تدوین کن تا بهنگام نیاز، بدان مراجعه کنم. فراء به یاران خود گفت: بیائید گرد هم آمده تا کتابی درباره قرآن بر شما املاء کنم، و روزی را [در هفته] برای این کار معین کرد؛ وقتی اصحاب فراء جمع شدند، نزد آنها آمد و [مرکز تجمع آنها مسجدی بود] که در آن مسجد مردی اذان می گفت. فراء بسویش آمد و گفت فاتحة الكتاب را قرائت کن تا آنرا تفسیر کنم و بالمآل تفسیر قرآن راه بسرانجام آن برسانیم، و همینگونه آن مرد قرآن را میخواند، و فراء آنرا تفسیر می کرد.

۱. این کتاب از نظر احتواء بر شرح آیات قرآن بترتیب سور، همانند مجاز القرآن ابی عبیده است، و اولین بار جزء اول آن بوسیله دارالکتب بسال ۱۹۵۶ م بطبع رسید و این جزء تا پایان سوره یونس می باشد.

ابوالعباس می گوید: پیش از فراء، کسی بمانند او دست به چنین کاری نزد و تصور نمی کنم کسی هم بعداً بتواند فزونتر از او چیزی بیان کند.^۱

باید بیاد داشته باشیم که فراء در ۲۰۷ هـ ق از دنیا رفت و طبق گفته ابوالعباس ثعلب، مَدُون دیگری پیش از او در تفسیر سراغ نداریم. ولی در ترجمه احوال مجاهد باین نتیجه رسیدیم که استیفاء تفسیر آیات و سُورِ قرآن، کاری بی سابقه نبوده است. و از پایان قرن اول، متأخر نیست زیرا ابن ابی ملیکه می گفت: «رَأَيْتُ مُجَاهِدًا يُسْأَلُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمَعَهُ الْوَاحِهُ. فَيَقُولُ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَكْتُبْ قَالَ: حَتَّى سَأَلَهُ عَنِ التَّفْسِيرِ كُلِّهِ»^۲.

سیوطی نیز از این حدیث یاد کرده است^۳، و پیدا است که مطابق این حدیث، تفسیر تمام قرآن و تدوین آن در زمان ابن عباس صورت گرفت. ابن عباس بسال ۶۸ هـ ق و مجاهد در ۱۰۴ هـ ق از دنیا رفته اند. ولی محققان از این روایت نتیجه قاطعی از نظر تدوین تفسیر قرآن ارائه نکرده اند شاید بدین علت که نسبت بآن مُرَدَّد بوده اند.

با توجه به مدارک موجود، شاید بتوان گفت نخستین مَدُون تفسیر قرآن که تمام آنرا تفسیر کرده است سعید بن جبیر (م ۹۴ هـ ق) است، اگرچه ابن الندیم ضمن بر شمردن کتابهایی که در تفسیر قرآن تدوین شده است از کتاب تفسیر عِکْرَمَه از ابن عباس یاد می کند^۴. ولی عکرمه در ۱۰۴ یا ۱۰۵ وفات کرد و سال مرگ او متأخر از سال وفات سعید بن جبیر می باشد. و بعبارت دیگر سعید بن جبیر در میان

۱. ذہبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۱۴۳.

۲. طبری: جامع البیان ج ۱ ص ۳۰.

۳. مقدمتان ص ۱۹۴.

۴. ابن الندیم: الفهرست (ترجمه فارسی) ص ۵۹.

مدونان تفسیر عصر تابعین از نظر زمان جلوتر است، و در رأس همه آنها قرار دارد.

ابن خلکان نوشته است که عمرو بن عبید: شیخ معتزله، کتابی در تفسیر قرآن به نقل از حسن بصری (م ۱۱۰ یا ۱۱۶ هـ ق) نوشته است^۱، چنانکه ابن الندیم نیز از کتاب تفسیر حسن بن ابوالحسن بصری یاد می کند.^۲ ولی این تفسیر نیز نمی تواند نخستین تفسیر مُدَوَّن باشد؛ چون سعید بن جبیر سالها پیش از مرگ حسن بصری دست به تدوین قرآن زد؛ به دلیل آنکه ابن حجر در ترجمه احوال عطاء بن دینار هذلی مصری آورده است که علی بن حسن هسنجانی از احمد صالح روایت کرده است که گفت: عطاء بن دینار از ثقات مصریین بوده... عبدالملک مروان (م ۸۶ هـ ق) از سعید بن جبیر در خواست کرد که برای او تفسیر قرآن بنویسد و سعید بن جبیر آنرا نگاشت، و عطاء بن دینار این کتاب را در دیوان یافت؛ و چون گویا سعید بن جبیر را ندیده بود آنرا بطور مرسل از وی روایت کرد.

این روایت صریحاً مینمایاند که سعید بن جبیر کتابی در تفسیر قرآن نگاشت و این کار بطور مسلم پیش از مرگ عبدالملک - که در ۶۸ هـ ق اتفاق افتاد - صورت گرفت.

باید در تأیید نکته فوق اضافه کرد که ابن الندیم نیز از کتاب تفسیر ابن جبیر یاد کرده است.^۳

با توجه باین شواهد و دلائل و اینکه دانشمندان اهل سنت او را اعلم تابعین در تفسیر قرآن معرفی کرده اند به حدس و ظن قوی می توانیم بگوئیم: سعید بن جبیر نخستین مؤلف و مُدَوَّن تفسیر قرآن است.

۱. ابن خلکان: وفیات الاعیان ج ۲ ص ۳.

۲. ابن الندیم: الفهرست (ترجمه فارسی) ص ۵۹.

۳. ابن الندیم: الفهرست (ترجمه فارسی) ص ۵۹.

تحقیق دربارهٔ ابن عباس
و مقام وی در تفسیر

نام و نسب و تاریخ تولد و وفات ابن عباس^۱

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قُرشِی هاشمی: پسر عمّ پیامبر اسلام، و نیای بزرگ خاندان بنی عباس - طبق برخی روایات - به هنگامی که رسول خدا ﷺ با یارانش در «شعب ابیطالب» واقع در مکه متحصن بودند، از مادرش: «لبابة، دختر حارث بن حَزْن هلالی» زاده شد. یعنی طبق این روایت، ابن عباس سه سال پیش از هجرت متولد گردید.^۱ و بنابراین، ابن عباس هنگام وفات پیغمبر سیزده سال داشت.

وی در سال ۶۸ هـ ق از دنیا رفت^۲، در حالیکه هفتاد ساله بود. و چنانکه مورخان نوشته‌اند: درباره سال تولد و وفات ابن عباس و سن او به هنگام وفات پیغمبر ﷺ اختلاف نظر وجود دارد.^۳ محققان سن

*. این مقاله در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران «مقالات و بررسیها» شماره ۱۷-۱۸، سال ۱۳۵۳، صفحه ۵۴-الی ۱۱۱ نیز بچاپ رسیده

۱. ابن اثیر: اسدالغابة ج ۳ ص ۱۹۳.

۲. برو کلمان: قادیخ ادب عربی ذیل، ج ۱ ص ۱۳۳. برو کلمان می‌نویسد: که ابن عباس در سال ۶۹ و ۷۰ وفات نکرد و تاریخ صحیح وفات او همان سال ۶۸ می‌باشد.

۳. برای آگاهی بیشتر از احوال ابن عباس، رجوع کنید به:
ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۵-۳۷۲. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۱۵۵-۱۵۰. ابن حجر: الاصابة ج ۲ ص ۳۲۴-۳۲۶. ابن اثیر: اسدالغابة ج ۳ ص ۱۹۲-۱۹۵. مسعودی: مروج الذهب ج ۱ ص ۱۰۱.

او را در زمان وفات رسول خدا ﷺ از ده تا سیزده^۱ و یا پانزده سال نوشته‌اند.^۲

ملازمت و هم بستگی ابن عباس با پیامبر اسلام ﷺ

محققان و مورخان، عَلِیْرَغَمِ سِتِّ کَمِ ابن عباس به هنگام وفات پیغمبر ﷺ وی را از اصحاب او بشمار آورده^۳، و نوشته‌اند: که او از کودکی و به ویژه، وقتی که بسن تمیز و تشخیص رسید، همواره ملازم پیغمبر ﷺ بوده و اسرار فراوانی از مسائل نبوت و رسالت آن حضرت را از نزدیک مشاهده نموده، و بدانها آگاهی یافته بود.^۴ دانشمندان در این باره حوادث و رویدادهائی را نقل کرده‌اند که همه آنها حاکی از پیوستگی و همدم بودن ابن عباس با رسول خدا ﷺ می‌باشد.

طبرسی می‌نویسد: جام شیری نزد رسول خدا ﷺ آوردند، در حالیکه ابن عباس طرف راست پیغمبر اکرم ﷺ و خالد بن ولید در سمت چپ او نشسته بودند، پیغمبر شیر را نوشید و به ابن عباس گفت: [باقیمانده] را تو بنوش. ولی آیا تو راضی هستی آنرا خالد بن

۱. گولدزیهر: هذا هو التفسیر الاسلامی ص ۵۸. ابن مسعود به خردسالی وعدم

بلوغ سنی ابن عباس در زمان حیات پیغمبر ﷺ در دو مورد اشاره کرده

است: ۱- پیغمبر اکرم ﷺ در انجام مراسم یکی از جنائز، کودکانی را

به صف آورد که ابن عباس در میان آنها بود ۲- و نیز ابن مسعود گفته بود:

هرگاه ابن عباس با ما همسال می‌بود، علم هیچک از ما [یاران پیغمبر] به

یک‌دهم علم و آگاهی او نمی‌رسید: (رك: ابن اثیر: النهاية فی غریب الحديث ج ۳ ص ۲۴۰ در ماده «عشر». لسان العرب ج ۶ ص ۲۴۶).

۲. ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۶۵.

۳. رك: همان مراجع. علامه حلی: خلاصة الاقوال ص ۵۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۸.

۴. رك: بهمان مراجع و صفحات.

ولید بنوشد؟ ابن عباس به عرض رساند: نه، سو گند به خدا هیچکس را بر باقیمانده نوشیدنی رسول خدا بر خویشتن ترجیح نمی‌دهم؛ و ابن عباس باقیمانده شیر را نوشید.^۱

در کتاب مقدمتان فی علوم القرآن راجع به بیئوته‌های ابن عباس نزد خاله خود «میمونه» که یکی از همسران پیغمبر اکرم ﷺ بود و مشاهداتی که ابن عباس راجع به اسرار رسالت، از آنها برخوردار گردید مطالبی آمده است.^۲ و این قضایا و نیز سایر شواهد تاریخی دیگر نشان می‌دهد که علاوه بر ملازمت او با پیغمبر گرامی اسلام ﷺ دارای محبوبیتی نزد رسول خدا ﷺ بوده است، چنانکه نوشته‌اند: که پیغمبر اسلام ﷺ ابن عباس را به دنبال خود بر استری سوار نمود که کسری یا قیصر آنرا به رسول خدا اهداء کرده بود، و در چنین احوالی، ابن عباس را با کلماتی شریف و وصایای پر ارزشی برخوردار ساخت.^۳

محدث قمی ضمن شرح حال ابن عباس می‌نویسد: که پدر او، وی را برای امری نزد رسول خدا ﷺ فرستاد، ابن عباس وارد بر پیغمبر شد، در حالیکه رسول خدا ﷺ با جبرائیل علیه السلام رازمی گفت و می‌شنید؛ ابن عباس را حیاء، مانع گشت که مبادا نجوای آندو را قطع کند - و جبرائیل علیه السلام را نشناخت - لذا بسوی پدر باز گشت، و مشاهدات خود را بازگو کرد، سپس دوباره نزد پیغمبر ﷺ رفت و توضیح داد که قبلاً شرفیاب شده بود [ولی] نخواسته بود در چنان احوالی خواهش خود را به عرض رساند، رسول خدا ﷺ ابن عباس را در آغوش کشید و دست به سینه او نهاد و فرمود: «اللهم فقهه فی الدین وانتشر منه».

۱. طبرسی: مکادیم‌الآخلاق ص ۲۲. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۱۵۰

۲. ص ۵۵.

۳. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۱۵۰

محدث قمی به دنبال این حدیث اضافه کرده است: که ابن-عباس در امر دین، فقیه و با بصیرت گشت، و آئین پیامبر به وسیله او انتشار یافت، و همه بزرگان اسلام از او نقل دارند؛ چون او شریک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نسب، و نیز خاله وی: «میمونه» همسر آنحضرت بوده، لذا ابن عباس به آداب و عادات او متأدب گردید.^۱

استاد ابن عباس در تفسیر وحید

اکثر محققان اسلامی، ابن عباس را شاگرد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و بلکه از خواص تلامذ او معرفی کرده اند.^۲ چون اعجوبه ای در تفسیر مانند ابن عباس باید نزد علی علیه السلام تعلیم یافته باشد؛ زیرا تمام امت اسلامی به اهمیت و عظمت مقام علمی و آگاهی سرشار علی علیه السلام معترف بوده و به وی لقب «صدرالمفسرین» داده اند.^۳ ابن عطیه می نویسد: گروه زیادی از پیشینیان، قرآن را تفسیر کرده اند. اما «صدرالمفسرین» که مورد تأیید تمام صحابه بوده است، علی بن ابیطالب می باشد. و پس از او ابن عباس قرار دارد که [تمام عمر خویش را] در تفسیر قرآن مصروف داشته و آنرا تکمیل نمود.^۴ تَنَلَّمَدُ و شاگردی ابن عباس در تفسیر قرآن نزد علی علیه السلام مطلبی است که خود ابن عباس بارها بدان تصریح و یا اشاره کرده است. چنانکه گفته بود: «مَا اخَذْتُ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، فَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ».^۵ آنچه از تفسیر قرآن دریافتم از علی بن ابیطالب است. علامه حلی می گوید: عبدالله بن عباس از اصحاب رسول خدا

۱. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۱۵۴.

۲. همان مرجع. علامه حلی: خلاصة الاقوال ص ۵۱. سیدحسین صدر: تأسیس الشیعة ص ۳۲۲.

۳. مقدمتان ص ۲۶۳.

۴. همان مرجع و صفحه.

۵. مقدمتان ص ۲۴۶. ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۸۹ و ۹۰.

عَلَيْهِ السَّلَامُ و دوستدار علی و شاگرد او است، حال وی از نظر جلالتِ قدر و اخلاص وی به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ معروف‌تر از آن است که بر کسی مخفی ماند.^۱

لذا می‌بینیم ابن عباس علم و آگاهی خود را در جنب دانش علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بسیار حقیر و اندک می‌نمایاند چنانکه گفته بود: آنچه علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بیان و گزارش فرمود، دریافتم؛ و سپس به این نتیجه رسیدم که علم و آگاهی من نسبت به دانش علی عَلَیْهِ السَّلَامُ همچون برکه آبی در کنار دریا است.^۲

در حدیثی دیگر، فروتنی علمی ابن عباس نسبت به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ به درجاتی شدیدتر جلب نظر می‌نماید، آنجا که می‌گوید: علی عَلَیْهِ السَّلَامُ دانشی را فراهم آورد که پیامبر اسلام صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بدو تعلیم داد، آگاهی پیامبر از علم الهی مستفیض بود، دانش علی نیز از علم پیغمبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مدد می‌گرفت، علم و آگاهی من از علم علی عَلَیْهِ السَّلَامُ الهام گرفته است؛ دانش من و علم اصحاب و یاران پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در جنب علم علی عَلَیْهِ السَّلَامُ مانند قطره آبی است کنار هفت دریا.^۳

در بحارالانوار، حدیثی آمده است که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ تفسیر تمام سوره حمد را به ابن عباس تعلیم داد.^۴

بنا بر آنچه گذشت ابن عباس از لحاظ تفسیر قرآن در مرحله نخستین، شاگرد رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و پس از او شاگرد برجسته امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلَامُ است، و چنانکه ملاحظه گردید - و نیز در همین مقاله ضمن بحث از مقام استاد ابن عباس می‌بینیم - همه محققان به به عظمت مقام علمی علی عَلَیْهِ السَّلَامُ و رُجَحان وی در تفسیر قرآن بر همه

۱. علامه حلی: خلاصة الاقوال ص ۵۱.

۲. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۴۱۴.

۳. همان مرجع و صفحه.

۴. همان مرجع.

یاران پیغمبر ﷺ تصریح کرده‌اند و «تنها علی بن ابیطالب است که در فهم و علم [قرآن] بر ابن عباس برتری داشته و مقامش رفیع‌تر است.»^۱

گزارش کوتاهی از اهمیت مقام استاد ابن عباس در تفسیر قرآن پیش از این دیدیم که علی عَلَيْهِ السَّلَام نخستین کسی بود که بعد از رسول خدا ﷺ به تفسیر قرآن پرداخت، و مقام او در تفسیر قرآن از نظر محققان، بسیار ارجمند است و او کسی است که غالب بزرگان صحابه در فهم مسائل پیچیده و مشکلات بدو مراجعه می‌کردند^۲، زیرا به اتفاق همه صحابه و کلیه محققان اسلامی، علی عَلَيْهِ السَّلَام عالم‌ترین اصحاب پیغمبر ﷺ در فهم قرآن بوده است؛ چون علاوه بر مهارت در قضاء و داوری، و فتوی بر طبق کتاب خدا، به اسرار و رموز و معانی قرآن واقف بوده، و در حد وسیعی به اسباب نزول و تفسیر و تأویل آن آگاه^۳، و اعلیت او در این مسائل و هرگونه مطالب، محرز بوده است.^۴

از عطاء بن ابی رباح (م ۱۱۴ هـ ق) پرسیدند: «أَكُنَّ فِي أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ أَعْلَمُ مِنْ عَلِيٍّ؟» در پاسخ گفت: «لا، وَاللَّهِ لَا أَعْلَمُهُ» یعنی آیا در میان اصحاب محمد ﷺ عالم‌تر از علی عَلَيْهِ السَّلَام وجود داشت؟ گفت: نه، بخدا سوگند عالم‌تر از او را نمی‌شناسم. و حتی اگر در هر مسئله دینی رأی علی عَلَيْهِ السَّلَام بدست می‌آمد رأی دیگری ملاک نظر و عمل قرار قرار نمی‌گرفت. سعید بن جبیر (م ۹۵ هـ ق) گفته بود: «إِذَا ثَبِتَ لَنَا

۱. الاحیاء ۲ ص ۴۶ (نقل از مذاهب التفسیر اسلامی ص ۸۹).

۲. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۳ ص ۸۹.

۳. آغا بزرگ طبرانی: الذیعة ج ۴ ص ۲۷۰.

۴. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۸۹.

۵. همان مرجع و صفحه.

الشَّيْءُ عَنِّي، لَمْ نَعِدْ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ^۱: آنگاه که چیزی از رأی علی عَلَيْهِ السَّلَام بر ما ثابت می‌شد از آن عدول نمی‌کردیم.

ابن اثیر می‌گوید: اگر کسی داوریه‌ها و سخنان و سفارشهای علی عَلَيْهِ السَّلَام را با اِمْعَانِ نظر بررسی کند درمی‌یابد که او دارای خِرَدی سرشار و هوشی عمیق، و بصیرتی نافذ، و بهره‌وافری از دانش و علم بوده است.^۲

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ به هر پرسشی، حاضرالذهن و آماده بوده و برای حلّ هر گونه مشکلات دینی و اجتماعی توانائی داشت. مَعْمَر از وَهَب بن عبدالله، او از ابی طفیل روایت کرده که گفت: من علی عَلَيْهِ السَّلَام را در حال ایراد سخن دیدم که به مردم می‌گفت: از من سؤال کنید، سوگند به خدا اگر درباره‌ی هر چیزی از من بپرسید، شما را آگاه خواهم ساخت. از کتاب خدا و قرآن بپرسید، قسم به خدا آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که من ندانم در شب یا روز، در دشت و هامون و یا کوهستان نازل شده است.^۳

ابو نعیم در الحلیة آورده که ابن مسعود گفته بود: قرآن بر هفت حرف نازل گردید، و هر حرفی در قرآن دارای ظاهر و باطنی است، و علی عَلَيْهِ السَّلَام به هر دوی آنها آگاه است.^۴

و در حدیث دیگر از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که گفته بود: بسه خدا سوگند آیه‌ای نازل نگشته جز آنکه می‌دانم درباره‌ی چه کسی و در کجا

۱. همان مرجع.

۲. در اسد الغابة ج ۴ ص ۴۰-۱۶ به تفصیل از حالات علی (ع) گفته‌گوشده است.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۸، ۳۱۹.

۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مقدمه تفسیر مجمع البیان ص ۷. احادیثی

در بحواله‌الانوار دیده میشود که از نظر مضمون همانند این حدیث و مضامین

آن حاکی از آن است: که علم ظاهر و باطن قرآن از آن علی وائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام

می‌باشد (نقل از سفينة البحار ج ۲ ص ۴۱۴).

نزول یافته است؛ چون خداوند به من قلبی و مغزی اندیشمند و زبانی جویا و پرسان موهبت کرده است.^۱

رسول خدا ﷺ بارها در بارهٔ علی علیه السلام دعا فرمود، لذا در تمام مسائل، پیروز و موفق بوده، و برای مشکلاتی که برای مسلمین پیش می‌آمد بهترین مَلَجاً و مطمئن‌ترین پناهگاه بشمار می‌رفت؛ تا جائیکه برای حل قضایای پیچیده، نام وی بعنوان ضرب‌المثل بر زبانها بود، و می‌گفتند: آیا قضیه‌ای در عالم هست که ابی‌الحسن نتواند آنرا بگشاید: «قضية ولا ابالحسن لها».^۲

لذا علی علیه السلام در کتب شیعی به «کلام الله الناطق» معروف و ملقب است.^۳

رد گفتار ابن تیمیه و نقد نظریه او

ابن تیمیه می‌نویسد: روایات و منقولات ابن عباس از علی علیه السلام بسیار کم و ناچیز است، و مُدَوَّنِ احادیث صحیح، چیزی از احادیث ابن عباس را از علی علیه السلام یاد نکرده‌اند.

وی علاوه بر این می‌نویسد: این، ابن عباس است که از او احادیثی بی‌اندازه و فراوان در تفسیر قرآن نقل شده درحالی‌که ما نام علی را در هیچ‌یک از آنها نمی‌بینیم!^۴

پیدا است که ابن تیمیه دستخوش پیش‌داوری در این قضیه گردیده و بدون دقت در تاریخ اظهار نظر کرده است؛ زیرا ما میدانیم که همهٔ محققان اهل سنت، خلفاء راشدین را از مفسران معروف عصر صحابه

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. زُرْقَانِي: مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۸۳.

ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص: ۹.

۲. ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۸۹.

۳. بنگرید به: Zdmg Lxiv 532 (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۳۳۱).

۴. ابن تیمیه منهاج السنة (نقل از صدر: تأسیس الشیعه ص ۲۱۸).

معرفی کرده‌اند؛ و ضمناً همه آنها پس از ذکر این مطلب یاد آور شده‌اند که اکثر روایات مربوط به تفسیر قرآن-از میان خلفاء نامبرده- از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و احادیث مربوط به تفسیر قرآن از دیگر خلفاء، جداً بسیار کم و ناچیز است، و اینگونه استدلال نموده‌اند که سه خلیفه اول پیش از وفات علی علیه السلام از دنیا رفته‌اند.^۱ سیوطی پس از یاد کردن این استدلال می‌نویسد: از ابی‌بکر جز آثار اندکی در تفسیر قرآن بیاد ندارم و آنها [نیز] از ده عدد تجاوز نمی‌کند.^۲

با اینکه کثرت روایات تفسیری از علی علیه السلام چشم‌گیر است و سیوطی در همین مورد می‌نویسد: «أَمَّا الْخُلَفَاءُ، فَكَثُرَ مَن رَّوَى عَنْهُ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» و یا می‌گوید: «أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَكَثُرَ مَن رَّوَى عَنْهُ الْكَثِيرُ»^۳ و با اینکه خود ابن عباس بارها صریحاً خود را شاگرد علی علیه السلام در تفسیر معرفی کرده و آشکارا گفته بود: آنچه از تفسیر قرآن میدانم از علی علیه السلام است؛^۴ چگونه ابن تیمیه می‌نویسد: روایات ابن عباس در تفسیر قرآن از علی علیه السلام بسیار کم و ناچیز است، و یا آنکه با وجود این صراحتی که از ابن عباس می‌بینیم جا دارد که ابن تیمیه بعنوان يك تنبه تاریخی! بگوید: در هیچیک از روایات ابن عباس، نام علی علیه السلام دیده نمی‌شود؟!^۵

کسی که صریحاً همه معارف و احادیث خود را یکجا نقل از علی علیه السلام معرفی می‌کند، هیچ ضرورتی ندارد که در موارد بیشمار و در جزئیات بیانات خود، نقل آنرا از علی علیه السلام بشناساند. و بعبارت

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۸. زرقانی: مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۸۲.

۲. دکتر صبحی صالح: مباحث فی علوم القرآن ص ۲۸۹.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۸.

۴. همان مرجع و صفحه.

۵. مقدمتان ص ۲۶۴.

دیگر؛ طبق گفته ابن عباس، ماباید تفسیر علی علیه السلام را در تفسیر او جستجو کنیم، چون ابن عباس از علی روایت می کند. بهمین جهت علی علیه السلام تفسیر ابن عباس را ستوده و مردم را به فرا گرفتن تفسیر از وی تشویق می کرد.^۱

سید حسن صدر پس از ذکر گفتار سیوطی: «أَمَّا عَلِيُّ فَرَوَى عَنْهُ الْكَثِيرُ» می نویسد: این مقدار کثیر در جنب روایات اهل بیت علیهم السلام از علی علیه السلام بسیار کم و ناچیز است، چون امام حسن عسکری علیه السلام تفسیری به روایت اهل بیت - که به علی منتهی می گردد - بر حسن بن خالد برقی (برادر محمد بن خالد برقی) املاء کرده بود که به صد و هشت مجلد می رسید.^۲

ابن عطیه می گوید: «آنچه در تفسیر قرآن از ابن عباس در خاطره ها مانده، بیش از آن مقداری است که از علی علیه السلام مانده است»^۳.

سخن ابن عطیه اگر چه معصومانه و بی غرض بنظر میرسد ولی نشانه نوعی غفلت می باشد زیرا باتوجه به اینکه همه روایات تفسیری ابن عباس - به گواهی خود ابن عطیه - از علی علیه السلام است^۴، پس آثار تفسیری علی علیه السلام که در کتب و خاطره ها مانده از آثار تفسیری ابن عباس فزونتر است؛ چون آنچه خصوصاً و بدون واسطه از علی علیه السلام روایت شده و آنچه از ابن عباس نقل شده - و مجموعاً از علی علیه السلام است - رویهمرفته زیاده از روایات تفسیری خود ابن عباس است.

۱. همان مرجع و صفحه.

۲. سید حسن صدر: تأسیس الشيعة ص ۳۱۸.

۳. مقدمتان ص ۲۶۳.

۴. همان مرجع ص ۲۶۴.

شهرت علمی ابن عباس در بلاد اسلامی

ابن عباس علاوه بر آنکه در شبه جزیره العرب از لحاظ تفسیر و سایر معارف دینی و ادبی از معروفیت برخوردار بود، در ممالک دیگر که مسلمین آنها را گشودند نیز شهرتی به سزا داشت.

گویند پیامبر اسلام ﷺ در باره مالِ کار و سرانجام زندگانی ابن عباس فرموده بود: « لَنْ يَمُوتَ حَتَّى يَذْهَبَ بَصْرُهُ، وَيُؤْتَى عِلْمًا »^۱؛ تا وقتی که ابن عباس نابینا نگردد و علم و دانش به وی نرسد از دنیا نخواهد رفت.

ذکر این حدیث در بحث از شهرت علمی ابن عباس، اگر چه نامناسب به نظر می‌رسد، ولی هدف ما این است که آیا این حدیث می‌تواند با تاریخچه دیگری در زمینه شهرت علمی ابن عباس مربوط باشد؟

نوشته‌اند: مردی نزد ابن عمر آمد و از تفسیر آیه: «... السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتْما رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا...»^۲ سؤال کرد، ابن عمر گفت: برو نزد ابن عباس و از او بپرس و سپس پیش من بازگرد، و جریان را بگو. آن مرد نزد ابن عباس رفت، و از وی تفسیر آیه مذکور را درخواست کرد. ابن عباس در پاسخ گفت: «رَتَّقِ سَمَوَاتٍ» یعنی نباییدن باران. و «رَتَّقِ اَرْضٍ» یعنی نیرویاندن زمین. «فَتَقِ سَمَوَاتٍ» به معنی باییدن باران، و «فَتَقِ اَرْضٍ» به معنی روئیدن گیاه در زمین است. [این مرد پس از دریافت جواب] نزد ابن عمر بازگشت، و توضیح ابن عباس را برای وی بازگو کرد. ابن عمر گفت: «قَدْ كُنْتُ أَقُولُ مَا يُعْجِبُنِي جُرْأَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ عَلَى تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، فَلَا أُنَقِدُ عِلْمُتُ: أَنَّهُ أُوتِيَ عِلْمًا»^۳؛

۱. محدث قمی: سفینه البحار ج ۲ ص ۱۵۰.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۳. ذمبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۶۸. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

و ۳۲۰. زرقانی: مناهل العرفان ج ۱ ص ۲۸۳ و ۴۸۴.

قبلاً به جرأت و گستاخی ابن عباس در تفسیر قرآن گویا بودم هم اکنون بیقین فهمیدم که علم و دانش در اختیار او است. شاید، ابن عمر، حدیث: «لن يموت ... و يؤتى علماً» را که پیامبر اسلام ﷺ در باره ابن عباس فرموده بود، شنیده، و پس از آگاهی از احاطه ابن عباس در تفسیر آیات: بدان اعتراف نموده است. این قضیه ضمناً حاکی از شهرت ابن عباس در تفسیر است که ابن عمر آن مرد را بدو راهنمایی کرد.

و نیز طبری می نویسد: سعید بن جبیر گفت: مردی یهودی، در کوفه به من برخورد - در حالیکه عازم حج بودم - به من گفت: فکر می کنم تو مردی متبّع و جویای علم هستی برای من توضیح ده که کدامیک از دو اجل و سرآمد و مدت را موسی طی کرد و سپری ساخت؟ ابن جبیر می گوید: بدو گفتم من نمیدانم؛ ولی هم اکنون آهنگ کسی را دارم که «حَبْرُ عرب: یعنی دانای تازیان» است، و از وی جویای حلّ این قضیه می گردم. ابن جبیر می گوید: وقتی وارد مکه شدم، از ابن عباس توضیح آن را در خواست کردم، در پاسخ گفت: «قَضَى أَكْثَرَهُمَا وَ أَطْيَبَهُمَا، إِنَّ النَّبِيَّ إِذَا وَعَدَ لَمْ يُخْلَفْ» یعنی بیشترین و بهترین مدت را سپری ساخت چون وقتی پیامبر وعده دهد، خلف وعده نمی کند. ابن جبیر گوید: به عراق باز گشتم و با همان مرد یهودی برخورددم، و گفتار ابن عباس را برای وی گزارش کردم، آن مرد یهودی گفت: «صَدَقَ، وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى هَذَا وَاللَّهُ الْعَلِيمُ».^۱

این داستان نمایانگر شهرت اصیل و ریشه دار ابن عباس در

۱. این سؤال مربوط به آیه ۲۸. سورة قصص: «قال ذلك بيني و بينك ايما الاجلين قضيت فلاحداون على...» و نیز آغاز آیه ۲۹ همین سوره: «فلما قضى موسى الاجل...» می باشد.

۲. رازی: «دفع الجنان ج ۸ ص ۵. طبری: جامع البيان ج ۲۰ ص ۴۰. و نیز بنگرید به: Ildybarski, propheticis Legendis arabicis 22. (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسير الاسلامی ص ۹۳).

تفسیر است که مفسری بنام، چون سعید بن جبیر، حلّ مشکلات تفسیری را نزد او جستجو می کند.

ابن عباس نه تنها در تفسیر، بلکه در اکثر مسائل غامض و پیچیده، مرجع مطمئنی بود، و عمر - با وجود آنکه ابن عباس جوان تر از سایر اصحاب پیغمبر ﷺ بود - در مشکلات بدو پناه می برد؛ ابن اثیر می نویسد: وقتی عمر با قضایای مشکلی مواجه می گردید، به ابن عباس می گفت: تو برای حل آنها شایستگی داری، و رأی او را نیز بر دیگران ترجیح می داد.^۱

نمونه دیگری که عمق شهرت ابن عباس و گسترش آنرا حتی در خارج از حدود جزیره العرب نشان می دهد، قضیه ای است که مُحَدِّث قمی از آن یاد کرده است:

از عبایه اسدی نقل شده است که ابن عباس کنار زمزم با مردم به گفتگو نشسته بود، وقتی از ایراد سخن باز ایستاد مردی نزد وی آمد، و پس از عرض تحیت و سلام، گفت: من از مردم شام هستم، ابن عباس گفت: «یاران هر ستم گر و متجاوز، جز کسانی که خدا او را از ستم باز دارد» سؤال خود را بگو. آن مرد گفت: من از شام بدین منظور بسوی تو آمدم تا درباره کسی سؤال کنم که علی بن ابیطالب وی را کشت، و اهل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ = توحید» بود، نماز، حج، روزه رمضان و زکوة را منکر نبود. ابن عباس گفت: مأم تو دَرَسُو کَتَّ گَرِید. از چیزی سؤال کن که به تو مربوط است، و از نامربوط مپرس. آن مرد گفت: من بخاطر حج یا عمره، از «حِمَص» تا بدینجا راه نمیروم، بلکه بدین منظور این مسافت بعید را طی کردم تا برای من، کار علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام را گزارش کنی. ابن عباس گفت: «إِنَّ عِلْمَ الْعَالَمِ صَعْبٌ، لَا تَحْمِلُهُ وَلَا تُقَرِّبُهُ الْقُلُوبُ الصِّدِّيقَةُ. أَخْبَرَكُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَثَلُهُ فِي الْأُمَّةِ كَمَثَلِ مُوسَى وَالْعَالَمِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»: [تحمل] دانش دانشمند، دشوار و گران

است که دلهای زنگار گرفته، آنرا بر نمی دارد و بدان قانع و مُقَرّر نمی گردد، من ترا آگاه می سازم که مَثَل علی عَلَيْهِ السَّلَام در میان امت مانند داستان و مَثَل موسی با عالم و دانشمند است^۱ [که موسی نمی توانست کارهای آن دانشمند را تحمل و باور نماید].

این قضیه مانند بسیاری از قضایای دیگر، شهرت گسترده ابن عباس را از نظر علمی تأیید می کند، که مردی با تحمل رنج طَسِی مسافت دور و درازی، حل مشکل خود را نزد ابن عباس در حجاز می یابد.

تأیید این شهرت از نظر صحابه و تابعین و دانشمندان اسلامی
شهرت چشم گیر ابن عباس - بخصوص در تفسیر قرآن - چنان عمیق و گسترده بود، که غالباً به ذوق سرشار او در کشف رموز قرآنی معترف بوده اند.

میدانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ابن عباس دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَ عَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ»^۲.

دعای پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ابن عباس در مصادر اسلامی با تعبیر مختلفی دیده می شود: ابن عمر گوید: پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ابن عباس گفت: «اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِ وَانْشُرْ مِنْهُ» و یا فرمود: «اللَّهُمَّ آتِهِ الْحِكْمَةَ»^۳ «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ»^۴ و یا آنکه نوشته اند: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وی را در آغوش گرفت و فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَ انْشُرْ مِنْهُ»^۵.

۱. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۱۵۰.

۲. زرکشی: البرهان ج ۲ ص ۱۵۰. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مسعودی: مروج الذهب ج ۳ ص ۱۳۱. سید حسن صدر: تأسیس الشیعه ص ۳۲۲ و کتب دیگر.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مقدمتان ص ۵۳.

۴. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۱۵۴.

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت: من در خانه خاله‌ام «مِیمُونَه» بودم و [ظرف] آب وضو پیغمبر ﷺ را آماده کردم، از همسر خود «مِیمُونَه» سؤال کرد چه کسی ظرف آب وضو برایم فراهم ساخت؟ گفت: عبدالله. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ وَفَقِّهِهُ فِي الدِّينِ»^۱.

رسول خدا ﷺ ابن عباس را به «ترجمان القرآن» مُلقَّب ساخت.^۲ محدث قمی می‌نویسد: که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: حَدِيثُ: مِنْ أَصْفِيَاءِ الرَّحْمَنِ، وَ أَبْصَرَ كُمْ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ. وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: مِنَ السَّابِقِينَ. وَ الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ: مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ. وَلِكُلِّ شَيْئٍ فَارِسٌ، وَ فَارِسُ الْقُرْآنِ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ^۳: حدیثه از برگزیدگان خدای مهربان و نسبت به شما دارای بینش فزونتری در حلال و حرام است. و عمار بن یاسر از پیشتازان در ایمان، و مقداد بن اسود از مجتهدان می‌باشند. برای هر امری، فارس و سوار کاری وجود دارد و فارس و سوار کار قرآن، عبدالله بن عباس است.

و نیز پیغمبر ﷺ درباره او فرموده بود: تا ابن عباس، نابینا نگردد، و از علم بهره سرشاری نگیرد، نخواهد مرد.^۴

امیرالمؤمنین علی ﷺ تفسیر ابن عباس را ستوده، و مردم را به فراگرفتن آن از ابن عباس تشویق می‌کرد، و درباره او فرمود: «ابن عَبَّاسٍ كَأَنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى الْغَيْبِ مِنْ سِتْرِ رَقِيقٍ»^۵: گویا ابن عباس به مسائل نهانی از وِزای پوششِ نازکی می‌نگرد.

۱. مقدمتان ص ۵۴.

۲. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

۳. محدث قمی: سفینه الجهاد ج ۲ ص ۱۵۰.

۴. همان مرجع و صفحه.

۵. مقدمتان ص ۲۶۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

بیهقی در کتاب الدلائل آورده که ابن مسعود گفته بود: «نِعْمَ تَوْجَمَانُ الْقُرْآنِ ابْنِ عَبَّاسٍ»^۱.

به طاوس یمانی (م ۱۰۴ یا ۱۰۸) گفتند: چرا همواره ملازم با ابن عباس هستی و بزرگان صحابه را واگذشتی؟ در پاسخ گفت: من هفتاد نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ را می‌دیدم که وقتی در یک موضوع دچار اختلاف رأی می‌شدند و در صدد حمایت از نظر خویش بر می‌آمدند به قول ابن عباس استناد می‌جستند، و به رأی او باز می‌گشتند.^۲

ابن عمر می‌گفت: «ابْنُ عَبَّاسٍ أَعْلَمُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ بِمَا نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ»^۳: ابن عباس، عالمترین امت محمد ﷺ نسبت به حقایقی است که بر آنحضرت نازل گردید.

مجاهد (م ۱۰۴) درباره ابن عباس می‌گفت: «كَانَ إِذَا فُسِّرَ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ، رَأَيْتُ فِي وَجْهِهِ النُّورَ»^۴: آنگاه که ابن عباس به تفسیر آیه‌ای از قرآن می‌پرداخت نور و روشنائی را در چهره او می‌دیدم. در طول تاریخ اسلام، ابن عباس به صورت شخصیتی بارز و نمونه در تفسیر قرآن جلوه می‌کند، چنانکه علامه حلی از وی به عنوان يك سند اساسی، یاد می‌کند.^۵

اوضاع و شرایط روحی و عقلی و اجتماعی زندگانی ابن عباس اقتضاء میکرد که چنین اعجوبه‌ای در تفسیر قرآن در صدر دفتر تاریخ اسلام، مقام رفیعی برای خویش فراهم سازد، چرا که سراسر زندگانی وی به تعلیم و تعلم گذشت، علاوه بر آنکه خود از خواص شاگردان

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. مقدمتان ص ۵۷ و ۲۶۴.

۲. ابن اثیر: اسدالغابة ج ۳ ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳. ذهبی: التفسير والمفسرون ج ۱ ص ۶۷.

۴. ابن قیم: إعلام الموقعين ج ۱ ص ۲۰.

۵. کشف اليقين (نقل از گولدریهر: مذاهب التفسير الاسلامی ص ۹۷).

«صدرالمفسرین»: علی بن ابیطالب؛ و پیش از آن پیوسته از ملازمت با پیامبر اسلام ﷺ برخوردار بود، و به موطن نزول آیات و تاریخ تشریع احکام و اسباب نزول بطور مستقیم و از نزدیک آشنائی داشته و از نظر احاطه به زبان و ادبیات عرب در عصر خود کم نظیر بود، و بخاطر همین احاطه و اطلاعات، با شهادت و قاطعیت به تفسیر آیات قرآنی می پرداخت، و آنچه به نظر او حق می رسید از اظهار آن خودداری نمی کرد.

باید این نکته را نیز اضافه کرد، که ابن عباس از بیت نبوت، و با پیغمبر اکرم ﷺ از نظر نسب شریک بوده، و نیز خداوند بسو هوشی سرشار موهبت فرمود.

مایه های علمی و آگاهی های ابن عباس در تفسیر از این منابع الهام می گرفت، بخصوص که مستقیماً شرائط و اوضاع زمان پیغمبر اکرم ﷺ را نیز درک کرده، و همواره با صحابه رسول خدا ﷺ و خود آنحضرت محشور بوده است.

زرکشی گوید: رأی ابن عباس بر آراء سایر صحابه مقدم بود، و در صورتی که تفسیر اصحاب، متعارض بنظر می رسید رأی ابن عباس را ترجیح میدادند.^۱

تأیید تفسیر ابن عباس به وسیله صحابه، در تابعین اثر گذاشت و در میان آنها مکتبی در تفسیر بوجود آمد که تفسیر صرفاً از آراء ابن عباس مدد می گرفت، و این مکتب در مکه خودنمایی کرد و آنچنان روبه گسترش نهاد که اکثر بلاد اسلامی را تحت پوشش خود قرار داد.

ابن تیمیه می نویسد: عالم ترین مردم به تفسیر قرآن، اهل مکه بودند؛ زیرا آنان یاران ابن عباس و از شاگردان او هستند مانند: مجاهد، عطاء، عکرمه مولى ابن عباس، و دیگران.^۱

عناوین و القاب علمی ابن عباس

ابن عباس از همان صدر اسلام بایک سلسله عناوین علمی معروف بوده و با مرور زمان و تشخیص اهمیت کار او در تفسیر، از ناحیه محققان اسلامی القاب دیگری را نیز کسب کرد.

ما با توجه و استناد به مصادر تاریخی، بطور اختصار از این عناوین و القاب یاد می کنیم:

ترجمان القرآن: روایات تاریخی در باره این عنوان علمی ابن عباس، بسیار و فراوان است که نخست پیغمبر اسلام ﷺ او را بدین لقب مفتخر ساخت، و پس از آن نیز از زبان دیگران بدان معروف گشت^۱:

مجاهد گوید: ابن عباس گفت که پیغمبر اسلام ﷺ به من فرمود: «نعم ترجمان القرآن انت»^۲.

و چنانکه گذشت: ابن مسعود درباره وی می گفت: «نعم ترجمان القرآن عبدالله بن عباس»^۳.

ابن عطیه پس از یاد کردن این عنوان از زبان ابن مسعود، می نویسد: و این [یعنی ابن عباس] همان کسی است که رسول خدا ﷺ در باره او گفت: «اللهم فقهه فی الدین» و همین دعا [برای شناخت مقام ابن عباس] ترا بسنده است^۴.

فارس القرآن: در حدیث نبوی سابق الذکر دیدیم که رسول خدا ﷺ فرمود: «... لكل شیئی فارس، و فارس القرآن عبدالله بن

۱. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۶. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹. سید حسن

صدر: تأسیس الشیعة ص ۳۲۲. آغا بزرگ طهرانی: الذبیقة ج ۴ ص ۲۳۳.

گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۳.

۲. همان مراجع و صفحات.

۳. مقدمتان ص ۵۷ و ۲۶۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

۴. مقدمتان ص ۲۶۴.

عباس»^۱.

حَبْرُ الْأُمَّةِ: ابونعیم در الحلیة آورده است که ابن عباس گفت: من نزد رسول خدا ﷺ بودم، هنگامیکه جبرائیل نزد او بود، جبرائیل به پیغمبر اکرم ﷺ [درباره من] گفت: « إِنَّهُ كَاتِبُنْ حَبْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ... »^۲: ابن عباس مرد دانائی در میان این امت خواهد شد.

و همو از مجاهد آورده که گفت: « كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ حَبْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ »^۳.

رسول خدا ﷺ گروهی از یاران خود را یاد کرد، و هریک را به ویژگیها و مزایائی شناساند، و سپس فرمود: « وَ حَبْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ابْنُ عَبَّاسٍ »^۴.

شیخ حسن، پسر شهید ثانی پس از ذکر احادیث شاذّه که حاکی از قَدَح و جَرَح ابن عباس است، در مقام دفاع از او می نویسد: «وَمِثْلُ الْحَبْرِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) مَوْضِعٌ أَنْ يَحْسُدَهُ النَّاسُ وَيُنَافِسُوهُ وَيَقُولُوا فِيهِ وَيَبَاهِتُوهُ»^۵: و شخصیت با بصیرتی مانند ابن عباس جا دارد که محسود مردم قرار گرفته، و با او به رقابت برخیزند، و درباره او بد-گوئی کنند، و وی را مورد تهمت قرار دهند.

بَحْر: بسیاری از محققان نوشته اند: که ابن عباس به خاطر گسترش و فزونی دانش به «بحر» موسوم گشت.^۶

۱. محدث قمی: سفينة البحار ج ۲ ص ۱۵۰.

۲. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

۳. همان مرجع و صفحه. حبیب بن عماره (م ۱۵۶ هـ - ق ۷۷۳ م) که یکی از قراء سبعه بوده به «حَبْرُ الْقُرْآن» موسوم بود (رك: گولدزیهر: مذاهب التفسير الاسلامی ص ۸۳).

۴ و ۵. مقدمتان ص ۵۷. در برخی روایات آمده است: «وبحر هذه الامة ابن عباس» (رك: بهمان مرجع و صفحه).

۶. شیخ حسن: التحریر الطائوسی (نقل از سفينة البحار ج ۲ ص ۱۵۴).

۷. محدث قمی: هامش سفينة البحار ج ۲ ص ۱۵۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۱۹.

رئیس المفسرین: ابوالخیر در طبقات المفسرین ابن عباس را اینگونه وصف می کند: «فهو ترجمان القرآن، و حبر الامة، و رئیس المفسرین»^۱.

شیخ المفسرین: احمد مصطفی مراغی در مقدمه تفسیر خود راجع به ابن عباس نوشته است: «ترجمان القرآن، و حبر الامة، و شیخ المفسرین»^۲.

وسعت و تنوع معلومات ابن عباس و برنامه درس او
پیامبر گرامی اسلام ﷺ و مسلمین این عناوین و القاب را به گزاف بدو اعطاء نکردند، چون برجسته ترین شاگردان عالمترین امت پیغمبر اکرم ﷺ بوده است.

گسترش معلومات ابن عباس با توجه به شواهد تاریخی که از پیش گذشت قابل تردید نیست، تنوع این معلومات و تفنن او در علوم و معارف عصری، نیز مطلبی است که منابع اسلامی آنها را تأیید می نماید:

عطاء بن ابی رباح مفسر گوید: من مجلسی درسی، آبرومندتر و آکنده تر از مجلس درس ابن عباس ندیدم، اصحاب فقه، و اصحاب قرآن، و اصحاب شعر در آن حضور داشتند، و ابن عباس آنانرا از منبع گسترده ای بهره مند می ساخت.^۳

آنطور که از کتب تاریخ و سیر استفاده می گردد، ابن عباس برنامه خاصی روزانه ای برای مجلس درس خود تنظیم کرده بود و علوم و معارف مختلف را در روزهای خاصی القاء می کرد.

عبدالحی حنبلی: شذذات الذهب ج ۱ ص ۷۶. مقدمتان ص ۵۷.

۱. سید حسن صدر: تأسیس الشیعة ص ۳۲۲.

۲. مقدمه تفسیر المراغی ص ۶.

۳. ابن اثیر: اسد الغابة ج ۳ ص ۱۹۴. عبدالحی حنبلی: شذذات الذهب ج ۱ ص ۷۶۷۵.

ابن اثیر بنقل از عُبَیدالله بن عبدالله بن غُثَیبه می‌نویسد: ابن عباس يك روز فقط در فقه، و روزی دیگر در تأویل سخن می‌گفت و يك روز به مغازی می‌پرداخت، و روزی در باره شعر بحث می‌کرد، و روزی را نیز تنها از ایام العرب گفتگو می‌کرد. هر عالم و دانشمندی در مجلس درس او ناگزیر از خضوع و تَأَدُّب بود. من هرگز کسی را ندیدم که در مجلس او حاضر شود و سئوالی را مطرح کند مگر آنکه پاسخ آنرا نزد او می‌یافت.^۱

عطاء گوید: گروه‌های مختلف بسوی ابن عباس روی می‌آوردند: عده‌ای برای شعر و دسته‌ای برای شنیدن مطالبی در باره ایام العرب و گروهی برای آگاهی از انساب، بدو مراجعه می‌کردند.^۲ نوشته‌اند: ابن عباس در درس تفسیر، نخست آیات را می‌خواند، بعد به تفسیر می‌پرداخت و سپس حدیث می‌گفت.^۳ و معقّد بود: کسانی که قرآن را می‌خوانند ولی تفسیر آنرا نمی‌دانند مانند اعرابی و بادیه‌نشین هستند که با شعر، یاوه‌گوئی می‌کنند.^۴

ابن عباس به امر تفسیر اهتمام زیادی نشان میداد و دیگران را هم به این کار ترغیب می‌کرد. حتی از عکرمه، مولی ابن عباس نقل شده که گفته بود: ابن عباس پاهایم را مقید می‌کرد و می‌بست و قرآن و حدیث را به من تعلیم میداد.^۵

اگر کسی در تفسیر قرآن، اطلاع و رأی درستی ارائه می‌کرد مورد تشویق و تقدیر او قرار می‌گرفت: گویند: عکرمه موارد زیادی از آیات قرآنی را که از نظر ابن عباس تا حدودی مبهم تلقی می‌شد،

۱. ابن اثیر: اسدالغابة ج ۳ ص ۱۹۳.

۲. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۷.

۳ و ۴. مقدمتان ص ۲۶۲. مجلسی: بحارالانوار ج ۱۹ ص ۲۸.

۵. سیوطی: الاقتان ج ۲ ص ۳۲۳. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۸۶ و ج ۵ ص ۲۸۷.

تفسیر کرد، و روزی ابن عباس آیه «لَمْ تَعْظُون قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا»^۱ را می خواند، و می گفت من نمی دانم آیا این گروه نجات یافتند و یا هلاک شدند، عکرمه می گوید: من در تفسیر این آیه به توضیح خود ادامه دادم تا آنجا که ابن عباس دریافت که این قوم نجات یافتند؛ لذا حُلّه‌ای را بر من پوشاند.^۲

ابن عباس در تفسیر قرآن بسیار موفق بوده، و حتی نوشته‌اند آنرا بر گروهی املاء نموده و برخی نیز آنرا نوشته بودند.

ابن ابی‌ملکیه روایت کرده است که گفت: من مجاهد را دیدم که در تفسیر قرآن از ابن عباس سؤال می کرد، در حالیکه مجاهد الواحی را با خود داشت. ابن عباس به مجاهد می گفت بنویس [و او می نوشت] تا از تمام تفسیر قرآن سؤال کرد.^۳

آیه‌ای در قرآن وجود نداشت که ابن عباس آنرا تفسیر نکرده باشد^۴، بهمین جهت وی را ترجمان القرآن نامیدند، او کلمه به کلمه قرآن را تفسیر و گزارش کرد.^۵

در کتاب مقدمتان، گسترش معلومات و عمق اطلاعات ابن عباس در تفسیر و علوم دیگر اینگونه ارائه شده است:

«اگر بپرسند: چرا شما در کتاب خود این همه به حدیث ابن عباس تکیه می کنید، و حدیث ابن مسعود و جز آنها را مورد توجه قرار نمی دهید با اینکه ابن عباس از آنها جوانتر بوده، و نیز قسمتی از معارف خود را از آنها اخذ کرده بود؟

در پاسخ می گوییم: ابن عباس در تفسیر و تکمیل آن به پایه‌ای رسید که هیچیک از صحابه به آن نرسیده بودند - و تاجائی که اطلاع

۱. سورة اعراف، آیه ۶۴.

۲. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۵ ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۳. مقدمتان ص ۱۹۳.

۴ و ۵. همان مرجع و صفحه.

داریم - با اینکه صحابه پیغمبر ﷺ از اوسالمندتر، و از نظر مصاحبت با رسول خدا ﷺ دارای سوابق بیشتری بودند اکثر آنان از نظر علمی به علو مقام و برتری ابن عباس معترف بودند... ابن عباس از نظر هوش و جودت قریحه و شدت اهتمام به تحقیقات علمی دارای حظ و بهره‌ای بود که دیگر صحابه از آن برخوردار نبودند.

روزگار و دوران زندگانی ابن عباس آنچنان طولانی گشت که دانش پژوهان همۀ صرّویّ رو به فزونی نهادند، و مسلمین معاصر به وضوح احساس می کردند که بدو نیازمندند. معارف ابن عباس در بلاد اسلامی انتشار یافت، و همزمانان او صریحاً اعتراف نمودند که وی گوی سبقت را در علوم و معارف عصری از همگان و همگان ربوده است.^۱

مصادر ابن عباس در تفسیر قرآن

الف. ملازمت با پیامبر اسلام ﷺ: این موضوع - چنانکه شرحش گذشت - خواه ناخواه در ابن عباس اثر گذاشت بخصوص که در سایه این ملازمت و مصاحبت، مستقیماً با رویدادهای دینی مواجه بوده، و موطن نزول آیات را از نزدیک ملاحظه می کرد، و چنین برخوردها مسلماً در سازندگی ابن عباس در تفسیر قرآن بی اثر نبوده است. اگر چه برخی محققان به علت کم سال بودن ابن عباس به هنگام وفات پیغمبر در این مأخذ دچار تردید و یانوعی ردّ و انکار می باشند.

ب. تفسیر امیرالمومنین علی علیّه السلام: تردیدی نداریم تفسیر علی علیّه السلام قسمت عمده معارف و معلومات ابن عباس را تشکیل می دهد، و همانطور که پیش از این یاد کردیم، شواهد تاریخی نیز این موضوع را تأیید می نماید؛ و در حقیقت می توان گفت، پس از نخستین مصادر تفسیری ابن عباس، تفسیر علی علیّه السلام در رأس سایر مراجع تفسیری ابن عباس قرار دارد.

ج. اشعار کهن عربی: ابن عباس عاده از شعرهای کهن جاهلی [در توضیح معانی واژه‌های قرآنی] مدد می‌گرفت^۱ و این مطلب را اکثر مورخان و محققان اسلامی یاد آور شده‌اند، در صورتیکه صحت آن مسلم باشد، حاکی از احاطه ابن عباس نسبت به زبان شناسی و بخصوص آشنائی وی به ادب عربی و واژه‌ها و الفاظ غریب و پیچیده قرآن است.

خود ابن عباس بارها به این مأخذ تفسیری خود در بیان معانی «غریب القرآن» اشاره کرده است:

طبری می‌نویسد: ابن عباس گفته است: «إِذَا تَعَاَجَمَ شَيْئٌ مِنَ الْقُرْآنِ فَانْظُرُوا فِي الشَّعْرِ، فَإِنَّ الشَّعْرَ عَرَبِيٌّ»^۲: اگر چیزی از کلمات قرآن از نظر معنی و مفهوم، گنگ و مبهم نماید به شعر بنگرید؛ زیرا شعر، عربی است. عِکْرَمَه گوید: ابن عباس گفته بود: اگر از غریب القرآن، چیزی از من می‌پرسید، آنرا در شعر جستجو کنید، چون شعر دیوان عرب است.^۳

و نیز گفته بود: شعر دیوان عرب است، هرگاه حرفی از قرآن برای ما مبهم به نظر می‌آمد، قرآنی که خداوند آنرا به زبان عربی نازل کرد. برای شناخت آن به شعر استناد می‌کردیم.^۴
محققان موارد فراوانی را یاد کرده‌اند که درباره آنها ابن عباس از شعرهای کهن عربی استمداد می‌کرد:

۱. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۷. بروکلمان: تاریخ ادب عربی ذیل ج ۱ ص ۱۳۳ (آلمانی) و نیز بنگرید به:
Noeldeke Beitrage Yur Semitischen Sprackwissennchaft (1609)
11 Anm. 6.

(نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۹).

۲. طبری: جامع البیان ج ۱۷ ص ۱۲۹.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۱ ص ۲۰۶.

۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۰۶.

نافع بن ازرق از ابن عباس در باره مقادیر فراوانی از مفردات قرآن سؤال کرد، و از او درخواست نمود تا برای توضیح معانی آن به اشعار کهن عربی استشهاد نماید. ابن عباس حدود صد کلمه^۱ از کلمات قرآن را همراه با شواهدی از اشعار کهن عربی برای نافع بن ازرق تفسیر کرد.

جلال الدین سیوطی - منهای هفده مورد از صد مورد نامبرده - کلماتی که ابن عباس برای نافع تفسیر کرده بود همراه با اشعاری که ابن عباس بدانها استشهاد جسته در کتاب خود آورده است.^۲

ابن عطیه در مقدمه تفسیر خود حدیثی آورده - که در صورت صحت آن - ما را تا حدوی به انگیزه ابن عباس در استشهاد به اشعار کهن برای تفسیر و توضیح مفاهیم قرآن آگاه می سازد. وی می نویسد: ابن عباس گفته است: مردی از پیغمبر اسلام ﷺ پرسید کدامیک از معارف و علوم قرآن دارای شرف و فضیلت بیشتری است؟ رسول خدا در جواب فرمود: عربیت آن؛ و این جهت را در شعر جستجو کنید.^۳ و نیز همو فرموده است: «اعَرَّبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ»^۴.

شاید ابن عباس با توجه به این حدیث، این روش را در تفسیر قرآن آغاز کرده بود.

راجع به اهتمام ابن عباس در تفسیر مفردات قرآن و استناد او به اشعار در توضیح معانی آنها، اکثر محققان اتفاق نظر دارند و ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود یادآور می شود که ابن عباس به طرز عجیبی برخی از اشعار عمر بن ابی ربیع را در خاطرش سپرده بود و می توانست برخی از قصائد وی را آغاز تا انجام و بالعکس، از بر -

۱. میرد در الکامل کمتر از آن گفته است.

۲. رک سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۰۶ تا ۲۷۷.

۳. مقدمتان ص ۲۶۱.

۴. مجلسی: بحار الانوار ج ۱۹ ص ۲۸.

بخواند و نسبت به اشعار وی اظهار علاقه می کرد.^۱
پیش از سیوطی، محققان دیگر نیز موارد فراوانی از تفسیر
غریب القرآن ابن عباس را که مُسْتَنَد به اشعار کهن عربی بود در
کتابهای خود آورده اند.^۲

ما به عنوان نمونه یکی از آنها را که در بعضی از متون کهن
اسلامی آمده است یاد می کنیم:

از ابن ابی ملیکه نقل شده است که گفت: از ابن عباس راجع
به کلمه «وَسَقَ» در آیه «وَاللَّيْلُ وَمَا وَسَقَ»^۳ سؤال شد، وی «ماوسق»
را به «ماجمع» معنی کرد و سپس به پرسش کننده گفت آیا نشیدی که
شاعر گفت:

ان لنا فلائضا حقايقا مستوسقات لويجدن سائقا^۴

ذکر این نکته نیز لازم است که در قرآن، لغاتی دیده می شد که
برای زبان شناسان عرب در صدر اسلام، مفهوم و مدلول آنها روشن
نبود؛ لذا برای توضیح این لغات ناگزیر بودند از قرائن و شواهد
مختلف استمداد نمایند که از آن جمله اشعار کهن عربی است و اصالت
آن ها نیز مورد توجه بوده است. ابن عباس از اینگونه اشعار در فهم
معانی قرآن استناد می جست.^۵

این روش ابن عباس در مفسران معاصر و دانشمندان تفسیر قرنهاي
بعد اثر گذشت، چنانکه سیوطی می نویسد: صحابه و تابعین در توضیح
لغات غریب و پیچیده قرآن به اشعار، استشهاد و احتجاج می کردند.^۶

۱. ابوالفرج اصفهانی: الاغانی ج ۱ ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۶.

۲. مقدمتان ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۳. سورة انشاق، آیه ۱۷.

۴. مقدمتان ص ۱۹۸. شعر از عَجَّاج است (رك: ديوان عجاج ص ۴۸ :
(Ed. Ahlwardt)

۵. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۷.

۶. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۶۷.

ابان بن ثعلب (م ۴۱ هـ ق) که از مفاخر دانشمندان شیعی است در کتاب الغریب خود، شواهدی از اشعار کهن را در توضیح مفردات قرآن فراهم آورده است.^۱

چون ابن عباس اولین کسی بود که این روش را بکار برد. در حقیقت بنیان‌گذار طریقه‌ای در تفسیر است که بعدها بنام «مکتب و روش تفسیر لغوی» معروف گشت.

پس از ابن عباس در طول تاریخ اسلام این طریقه و روش استمرار یافت، و کلماتی قرآنی و واژه‌ای حدیثی در کتب غریب - القرآن و غریب الحدیث و غریبین و اکثر کتب تفسیر قرآن با استشهاد به اشعار جاهلی و اسلامی عربی توضیح و تفسیر می‌شد. و در واقع کار ابن عباس و ابان ثعلب، اساس و زیرسازی برای پرداخت مُعْجَم و فرهنگ عظیم طبرانی (م ۳۵۰ هـ ق - ۹۷۱ م) گردید.^۲

اگر چه میان فقهاء و گروهی از مفسران از يك سو، و اهل لغت و ادباء و نحویین از سوی دیگر، در این باره مشاجراتی پدید آمد؛ سیوطی می‌نویسد: جماعتی که از علم بی‌بهره بودند بر نحو - یّین خرده گرفتند و گفتند: اگر در فهم لغات قرآن و احتجاج درباره آنها از اشعار جاهلی استمداد نمائید؛ در واقع، شعر را اصل «و قرآن را فرع» قرار داده‌اید، و شعر، که در قرآن و حدیث از آن نکوهش شده است چگونه می‌تواند مورد استشهاد برای فهم قرآن قرار گیرد؟!^۳

شیخ طوسی نیز این روش را نپسندیده، مُنتَهی تا این حد، روش مزبور را نادرست میداند که برای اثبات فصاحت قرآن از شعر جاهلی

۱. فهرست کتب الشیعة ج ۶ ص ۴ (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۹).

۲. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۰.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۰۵.

و یا گفتار اعرابی و بادیه‌نشین و امثال معمول و رایج میان بیابان‌گردان
استشهاد کنیم.^۱

باید گفت غالب مواردی که در تفاسیر به شعر استشهاد شده،
مربوط به تفسیر و توضیح لغات قرآن است.^۲ اگر چه ادباء برای تأیید
فصاحت قرآن این روش را به خدمت گرفته‌اند و برای رفع منازعات
لغوی، خالی از وجه نیست و شیخ طوسی نیز در این وضع و نیز بعلت
ناگزیری از هماهنگی با دیگران در تفسیر خود به اشعار مزبور استناد
جسته است.^۳

باید یاد آور گردیم که اگر استناد به اشعار در فهم لغات قرآن
نوعی توهین به آن بشمار آید اصولاً نباید قرآن را به زبان بشری تفسیر
نمود و به آن استشهاد کرد در حالیکه تنها روش تفسیر قرآن به همین
زبان بشری میسر است، آیا در این صورت می‌توان گفت که ما کلام
بشری را اصل، و گفتار الهی را فرع قرار داده‌ایم؟!

وجود معربات در قرآن، از نظر ابن عباس

به ابن عباس تفسیرهایی نسبت داده‌اند که نشان می‌دهد: وی به
معربات قرآنی اجمالاً اشاره‌ای کرده است مانند تفسیر کلمه «ناشئة»^۴ در
آیه ششم سوره مزمل که از اصل حبشی است.^۵ و «سامدون» که از
«سمد = غنی» که از زبان جمیری می‌باشد.^۶ چون ابن عباس گفته بود:
ناشئة از ریشه «نشاء» است که در لغت حبشی بمعنی قَامَ مِنَ اللَّيْلِ =

۱. شیخ طوطی: مقدمة التبیان ص ۷.

۲. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۲۰۵.

۳. شیخ طوسی: مقدمة التبیان ص ۷.

۴. در آیه: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَالْوُجُوهُ لِيلًا»

۵. بخاری: الجامع الصحيح، ابواب التفسیر شماره ۳۱.

۶. کلمه ایست که در آیه ۶۱ سوره نجم: «وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ» بکار رفته است.

۷. گولد زیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۰.

پاسی از شب را بیدار ماند» می باشد. و نیز همو کلمه «قُسُورَة^۱» را به «اسد = شیردرنده» معنی کرده و گفته بود که لغت حبشی است.^۲

پس در واقع، ابن عباس مانعی نمی دید که در قرآن لغات و واژه هائی بکار رفته باشد که از زبان بیگانه ریشه می گرفته است چنانکه عددای در این باب راه مبالغه را پیموده و گفته اند: در قرآن از همه زبانها نمونه هائی وجود دارد: ابی اسحق از عمرو بن شَرَحْبیل آورده است که گفته بود: «فَمِنْ لِسَانِ الْإِنْسَانِ فِي الْقُرْآنِ^۳» و نیز از طریق ابی میسره از ابی اسحق نقل شده که گفت: «فِي الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ لِسَانٍ». ابی عبیده و دیگران نیز گفته اند: در قرآن از هر زبانی لغتی دیده می شود.^۴ باری، محققان اسلامی به وجود مُعَرَّبَات در قرآن اشاره کرده، و یا احیاناً آنها را بر شمرده اند، سیوطی می نویسد: من کتابی مستقل بنام الْمُهِذَّبُ فِيمَا دَفَعَ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْمُعَرَّبِ تَأْلِيفَ كَرْدَهَام و با اینکه میان دانشمندان در این مطلب، اختلاف نظر وجود دارد اکثر علماء آنرا پذیرفتند و به وجود کلماتِ مُعَرَّب در قرآن تصریح کرده اند.^۵

سیوطی پس از ذکر مقدمه ای در این باب، لغاتی که از ریشه زبانهای بیگانه در قرآن وجود دارد، يك به يك را بر شمرده، و توضیح داده است که از چه لغتی ریشه گرفته است.^۶ و در پایان اشعاری که درباره کلماتِ مُعَرَّبِ قرآن انشاء شده، آورده است. طبری نظریه خود را درباره مُعَرَّبَاتِ قرآن اظهار کرده، که خلاصه آن این است:

۱. کلمه ایست که در آیه ۵۱ سورة مدثر: «قُرَّتْ مِنْ قَسُورَة» دیده میشود.

۲. مقدمتان ص ۲۷۷.

۳ و ۴. همین مرجع ص ۲۱۱.

۵. سیوطی: الاتفاقان ج ۱ ص ۲۳۱.

۶. بنگرید به سیوطی: الاتفاقان ج ۱ ص ۲۳۱ تا ۲۴۰.

در قرآن اساساً لغات غیر عربی وجود ندارد، زیرا خداوند بارها به نزول آن به زبان عربی تصریح کرده است، و لغاتی که در قرآن به عنوان واژه‌های بیگانه و غیر عربی تلقی شده است مبتنی بر تواتر زبانها است که احياناً تازی و فارسی و حبشی به يك گونه تلفظ می‌نمایند.^۱

باید گفت در حقیقت، در قرآن لغاتی دیده نمی‌شود که ما در فهم آنها به فرهنگ و معجم بیگانه از زبان عربی نیازمند باشیم، و شاید طبری به همین علت منکر وجود مُعَرَّبَات در قرآن بوده است.

۵. اعرابی و بیابان‌گرد: یکی از مصادر تفسیری ابن عباس مراجعه به طرز گفتار اعرابی‌ها و بادیه‌نشینان، و کیفیت برداشت آنها از لغات عربی بوده است، که در نتیجه ابن عباس به معانی و مفاهیم دست نخورده این واژه‌ها نزدیک می‌شد.

در طریق حدیث مجاهد از ابن عباس نقل شده که گفت: من معنی «فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ را نمی‌دانستم، تا آنکه دو مرد بادیه نشین نزد من آمدند، و درباره چاهی باهم مشاجره می‌کردند یکی از آنها گفت: «أَنَا فَطَرْتُهَا»: من به کندن آن چاه آغاز کردم.^۳ ابن عباس، معنی فاطر را از زبان این مرد بادیه نشین استفاده کرده بود با اینکه «فَطَّر» در لغت قریش بمعنی ابتداء آفرینش و ساختن است مع الوصف این معنی برای ابن عباس قانع کننده نبود تا آنکه آنرا از زبان آن اعرابی شنید و پذیرفت.^۴

ابی حاتم از قتاده آورده است که ابن عباس گفت: من معنی آیه

۱. طبری: مقدمة جامع البیان ص ۸-۱۱.

۲. سوره ۴۲، آیه ۱۱.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۱ ص ۱۹۶ مقدمتان ص ۲۷۱.

۴. مقدمتان ص ۲۷۱.

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ ۱» را نمی دانستم «یعنی معنی کلمه «افْتَح» برای من روشن نبود: تا آنکه شنیدم دختر «دنی حذق» به همسرش می گفت: «أَفَاتِحُكَ = یعنی باتو بمحاکمه و محاصره و داوری برمی خیزم»^۲.

۹. اهل کتاب (آیا ابن عباس در تفسیر خود به اهل کتاب مراجعه می کرد؟)

گولد زیهر، و تا حدی احمد امین درباره رجوع ابن عباس به اهل کتاب (یهود و نصاری) در تفسیر، دچار مبالغه و گزاف گوئی شده اند:

گولد زیهر می نویسد: «میان مصادری که نزد ابن عباس، مهم و قابل توجه تلقی می شد، یهودیانی قرار داشتند که اسلام را پذیرفتند از قبیل کعب الأخبار و عبدالله بن سلام، و بطور عموم اهل کتاب یکی از منابع تفسیری ابن عباس را تشکیل می دادند؛ یعنی همان مردمی که نقل و روایت از آنها در احادیث، ممنوع و محذور بود»^۳.

گولد زیهر می گوید: اسلام این یهودیان موجب گشت که گمان کذب درباره آنها از میان برود و به مقامی ترفیع یابند که بصورت یکی از مصادر علمی در آیند و هیچگونه شبهه و تردیدی درباره آنها بوجود نیاید: اوتولوث O. Loth - هنگامی که از مکتب و روش تفسیری ابن عباس گفتگو می کند و می نمایاند که این مکتب دارای سیمای یهودی بوده است - از حد صواب و واقع تجاوز نکرده و پافرا

۱. سورة ۷ آیه ۸۹.

۲. مقدمتان ص ۲۷۱، سیوطی بجای «دنی حذق» نوشته است «ذی یزن» (رك سیوطی: الاتفاق ج ۱ ص ۱۹۶).

۳. گولد زیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۶ و ۸۷. بروکلمان نیز می نویسد: ابن عباس در تفسیر قرآن از روایات اهل کتاب بهره می برد (رك: تادیخ ادب عربی ذیل ج ۱ ص ۱۳۳ (آلمانی).

نگذاشته است.^۱

ابن عباس نه تنها گفتار اهل کتاب را که وارد اسلام شدند، در مورد اسرائیلیات قرآن و اخبار کتب آسمانی، حجت می‌شمرد، بلکه از کعب الاحبار راجع به تفسیر صحیح «... اُمّ الکتاب...»^۲ و «... المرّجان»^۳ سؤال می‌کرد.^۴

گولدزیهر می‌گوید: چون تصور می‌شد که فهم دقیق‌تر نسبت به مدارک عمومی دینی قرآن و نیز گفتار رسول خدا ﷺ نزد احبار یهود موجود بود، بدین جهت در اینگونه مسائل بدانها مراجعه می‌شد.^۵

گولدزیهر می‌نویسد: روشی که این پدر نخستین تفسیر قرآن ابداع کرد^۶، و نیز محصولی که از اهل کتاب بدست آورد، مطلبی که لئون کایتانی Leone Caetani آنرا گزارش کرده است.^۷

از اعمش نیز نقل شده است که گفته بود: تفسیر مجاهد از آنجهت برای خود کسب اعتبار کرد، که چون از اهل کتاب نیز دریافت میکرد.^۸

۱. گولدزیهر ص ۷۸.
۲. کلمه ایست که در آیه ۷ سورة آل عمران بکار رفته است: «... مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ...»
۳. کلمه ایست که در آیه ۲۲: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» و آیه ۵۸: «كَانَ لَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» سورة «الرحمن» دیده می‌شود.
۴. طبری: جامع البیان ج ۱۷ ص ۱۲۶ و نیز ج ۱۷ ص ۹، و ج ۲۷ ص ۶۹ (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۸).
۵. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۸.
۶. یعنی استشهاد ابن عباس در تفسیر قرآن به اشعار کهن عربی.
۷. Annali del Islam، ج ۱ ص ۴۷-۵۰ (نقل از بروکلیمان: قادیخ ادب عربی ذیل ج ۱ ص ۱۳۳. مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۹) دائرة المعارف الاسلامیه ج ۱ ص ۲۰ (نقل از بروکلیمان: قادیخ ادب عربی، ذیل ج ۱ ص ۱۳۳ (آلمانی).
۸. ابن سعد: الطبقات الکبری ج ۵ ص ۳۴۴.

احمد امین در این باره می نویسد: اخبار برخی یهودیان که اسلام را پذیرفتند در میان مسلمین راه یافت، و در تفسیر قرآن نیز برای خود جائی باز کرد، و مسلمین تفسیر خود را با آن اخبار تکمیل می کردند؛ و حتی بزرگان صحابه امثال ابن عباس نیز از این کار مُسْتَثْنی نبودند.^۱

پاسخ به گولدزیهر و احمد امین

ابن عباس و دیگران به یهودیان در تفسیر خود مراجعه نمی کردند؛ یهودیانی که اسلام پذیرفتند دیگر یهودی نیستند، مانند سایر مسلمین هستند که پیش از اسلام دارای عقیده ای جز دین اسلام بوده اند.

اهل کتاب و بویژه یهودیان، در قرآن و حدیث متهم به کذب و تحریف هستند و نیز احادیثی که تصدیق اهل کتاب را نهی کرده است فراوان است؛ و ما به عنوان نمونه از چند حدیث یاد می کنیم:

ابی عبید در حدیثی مرفوع آورده است: عمر نزد خدا رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ما احادیثی از یهود می شنویم که اعجاب انگیز است آیا صلاح می دانید آنها را بنویسیم؟ پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «أَمْتَهُوْكُمْ أَنْتُمْ كَمَا تَهْوَوْنَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيِّضَاءَ نَفِیَّةٍ، وَلَوْ كَانَ مُوسَى حَیًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا تَبَاعِی^۲» آیا شما - آنچنانکه یهود و نصاری متحیر هستند - در دین خود متحیرید؟ «تا از یهود و نصاری آنرا فراگیرید» من برای شما شریعتی روشن و پاکیزه آورده ام، هرگاه موسی زنده می بود، جز پیروی از من، یارای امر دیگری نداشت.

۱. احمد امین: فجر اسلام ص ۲۰۱.

۲. ابن اثیر: النهاية فی غریب الحديث مادة «هوك» بر گشمار ندارد - محدث قمی

سفينة البحار ج ۲ ص ۷۲۷.

محدث قمی در ذیل این حدیث می نویسد: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه به اهل کتاب و استفاده از آنها را دوست نمی داشت.^۱
در حدیث دیگری، می بینیم: عمر صحیفه ای از اهل کتاب نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورد، حضرت خشمگین گشت و فرمود: «أُمَّتَهُوْ كُؤُنْ فِیْهَا یَا ابْنَ الْحَضَابِ؟!»^۲.

و نیز بخاری می نویسد: ابن عباس به مردم گفته بود: گروه مسلمانان، آیا [سزا است] که از اهل کتاب سؤال کنید؟! در حالیکه کتاب شما [قرآن کریم] - که خداوند آنرا بر پیامبرش فرو فرستاد- تازه ترین اخبار به خداوند است، که آنرا می خوانید [و هنوز] سالخورده و پیر نگشته، و خداوند شما را هشدار داد که اهل کتاب، نبشته های الهی را جابجا و تحریف کردند و آنرا دگرگون ساختند و گفتند که [همانگونه است] که از جانب خدا نازل شده است بدین منظور که متاعی ناچیز بدست آرند: «لِیَشْتَرُوا بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا»^۳ آیا خداوند، شما را از سؤال از آنها نهی نکرد؟ سوگند به خدا، هرگز مردی از اهل کتاب ندیدم که راجع به کتاب شما از شما سؤال کند.^۴

و نیز احمد امین روایت مربوط به نهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از تصدیق اهل کتاب را آورده است که فرمود: «إِذَا حَدَّثَكُمُ أَهْلُ الْكِتَابِ فَلَا تُصَدِّقُوهُمْ وَ لَا تُكَذِّبُوهُمْ»: آنگاه که اهل کتاب شما را حدیث کنند نه آنها را تصدیق کنید و نه تکذیبشان نمائید.

با وجود اینگونه روایات که صریحاً اهل کتاب را نکوهش کرده و از تصدیق حدیث آنها نهی کرده است چگونه ابن عباس به آراء و روایات آنها - آنهم در تفسیر قرآن - مراجعه میکرد؟! تا چه رسد به

۱. محدث قمی: سفینه البحال ج ۲ ص ۸۲۷.

۲. ابن اثیر: النهاية فی غریب الحدیث مادة «هوك». سفینه البحال ج ۲ ص ۷۲۷.

۳. سورة بقره، آیه ۸۹.

۴. احمد امین: فجر اسلام ص ۲۰۱.

اینکه به صورت یکی از مهمترین مصادر تفسیری او در آید! بر فرض آنکه این مطلب را صحیح بدانیم منحصر به مسائلی بود که با عقاید و یا احکام دینی ارتباطی نداشته، چنانکه گولدزیهر هم بدان اشاره کرده است. یعنی در صورت درست بودن این مطلب، ابن عباس و یا دیگر صحابه در مسائلی از قبیل اخبار و قصص قرآنی که در کتابهای آسمانی یهود و نصاری با تفصیل بیشتری از آنها یاد شده است مراجعه می کردند. و مسلماً بدین منظور نبوده که گفته ها و روایات آنها را باور و تصدیق نمایند، بلکه بدین منظور بود که از طرز تفکر و آشنائی آنها به اخبار و قصص آگاه گردند.

در پایان این بحث نکته قابل ذکر این است: که گزارش و روایات اهل کتاب در باره داستانها و قصص قرآن و رواج آنها در میان مسلمین، برای ورود «اسرائیلیات» و یا «نصرانیات» در تفسیر قرآن بی اثر نبوده است، بدین معنی که مسلمین پس از شنیدن این روایات اهل کتاب، در خاطر آنها سپرده می شد و ناخود آگاه آنها را در تفسیر قرآن نیز احیاناً مورد استفاده قرار می دادند.

دانشمندان اسلامی سعی خود را بکار بردند تا تفاسیر قرآنی و احادیث را از اسرائیلیات و نصرانیات برهانند و تا حدی نیز در این کار موفق بوده اند.

طرق روایت از ابن عباس در تفسیر قرآن

سیوطی می نویسد: از ابن عباس در تفسیر قرآن روایات بی- اندازه فراوانی نقل شده است.^۱ واقعیت امر نیز همین مطلب را گواهی می کند؛ زیرا چنانکه پیش از این یاد آور شدیم، در بیشتر کتب تفسیری موجود در بیش از نیمی از احادیث تفسیری، روایاتی دیده می شود که

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱.

به ابن عباس منسوب می باشد.

کثرتِ روایاتِ تفسیری منسوب به ابن عباس، و احیاناً وجود تنوع و یساگاهی تناقض در آنها محققان را در پذیرش همه روایات منسوب به او مردد ساخته است.

برخی بعنوان نمونه یادآور شدند که از ابن عباس در مورد آیه-

ای از قرآن دو نوع روایت نقل شده است:

در آیه: «فَخَذَ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَّرَهُنَّ اِلَيْكَ...» در معنی کلمه «صَّرَهُنَّ» دو روایت نقل شده است که در یکی از آنها - که از علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت شده است - «صَّرَهُنَّ» به «قَطَّعَهُنَّ» آنها را پاره کردن» تفسیر شده، و در روایت دیگر - که از محمد بن سعد، و او از عمویش، و او از پدرش، و او از نیایش و او از ابن عباس روایت کرده است - «صَّرَهُنَّ» به «اَوْثَقَهُنَّ» آنها را به بند آور» تفسیر شده است.^۱ این تنوع و دوگونگی تفسیر را - آنهم در باره يك کلمه در مورد يك آیه - نمی توان اینگونه توجیه نمود که ابن عباس در دو زمان دو گونه نظر را در معنی کلمه اظهار کرده است؛ زیرا این توجیه در باره ابن عباس قانع کننده نیست.

لذا دانشمندان اسلامی در باره طُرُقِ روایت تفسیری از ابن عباس دست به تحقیق و پژوهش زدند تا شاید بتوانند صحیح ترین طرقِ مزبور را ارائه دهند، و ما خلاصه ای از این تحقیق را متذکر می گردیم:

۱. طریق روایت علی بن ابی طلحه هاشمی از ابن عباس

احمد بن حنبل گفته است: «بِمَصْرَ صَحِيفَةٍ فِي التَّفْسِيرِ رَوَاهَا اَبِي طَلْحَةَ، لَوْ رَحَلَ رَجُلٌ فِيهَا اِلَى مِصْرَ مَا كَانَ كَثِيرًا»^۲: در مصر صحیفه ایست در تفسیر که آنرا علی بن ابی طلحه روایت کرده، و اگر کسی برای باز یافتن

۱. اطوار الثقافة ج ۲ ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱.

آن تا مصر کوچ کند کارزیادی نخواهد بود.

ابن عطیه، علی بن ابی طلحه را در عداد مفسران آورده و می نویسد: گروهی در تفسیر، کتاب نوشتند از قبیل عبدالرزاق و مفضل و علی بن ابی طلحه و بخاری و جز آنها.^۱

باری، نسخه صحیفه مصر نزد ابی صالح؛ کاتب لیث، بوده و او آنرا از معاویه بن ابی صالح از علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده است.

بخاری نیز به نقل از ابی صالح، آنرا روایت کرده، و در کتاب صحیح خود درباره آنچه که راجع به ابن عباس آورده، به این نقل در مواضع فراوانی اعتماد کرده است.

ابن جریر و ابن ابی حاتم - با وجود وساطتی که میان آنها و ابی صالح بچشم می خورد - در تفسیر و کتاب خود از این طریق، از ابن عباس نقل دارند، و این امر نشان می دهد که آنان بدان متمایل بوده و از آن، در تفسیر خود بهره برده اند.^۲

در کتب رجال شیعی از قبیل خلاصة الاقوال و منتهی المقال و کتب دیگر، نامی از ابن ابی طلحه بمیان نیامده است.

برخی از دانشمندان اهل سنت در صدد بر آمدند که از ارزش این طریق بکاهند؛ از این نظر که علی بن ابی طلحه با اینکه حدیثی بطور مستقیم از ابن عباس نشنیده، مع هذا بعنوان سماع از او نقل می کند؛^۳ چون همه حفاظ حدیث متفقاً گفته اند: ابن ابی طلحه از خود ابن عباس حدیثی نشنیده، بلکه او احادیث ابن عباس را از طریق مجاهد و سعید بن جبیر روایت کرده است، ولی در سخن خود اینگونه وانمود

۱. مقدمتان ص ۲۶۴.

۲. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱.

۳. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۸۹.

می سازد که مستقیماً از ابن عباس شنیده است.^۱
ابن حجر بمنظور تأیید و تقویت این طریق می گوید: چون واسطه حدیث ابن ابی طلحه از ابن عباس [که مجاهد و یاسعید بن جبیر است] افرادی شناخته شده وثقه و مورد اطمینان هستند، حذف واسطه، به صحت حدیث خدشهای وارد نمی کند.^۲
سیوطی درباره این طریق می نویسد: «وَمِنْ جَدِّهَا طَرِيقُ ابْنِ أَبِي طَلْحَةَ»^۳ بخاری نیز این طریق را توثیق کرده و به صحت آن گواهی داده است.

ذهبی در المیزان آورده است: که علی بن ابی طلحه از ابن-عباس تفسیر مُمْتَع و قابل ملاحظه ای را روایت کرده... اگر چه مستقیماً از ابن عباس روایت نمی کند، ولی چون مجاهد [که واسطه نقل است] ثقه می باشد، روایت ابن ابی طلحه، مقبول است.^۴

۲. طریق قیس بن مسلم کوفی

وی احادیث را از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند، و این طریق از نظر اهل سنت «بِشَرِّطِ الشَّيْخَيْنِ» یعنی با توثیق مسلم و بخاری صحیح است. قریابی، و حاکم در مستدرک خود از این طریق روایات زیادی آورده اند.^۵

۳. طریق ابن اسحق «صاحب السیر»

وی از محمد بن ابی محمد «مولى آل زید» از عکرمه یاسعید بن جبیر، از ابن عباس، تفسیر را روایت کرده، و سیوطی درباره این طریق می نویسد: طریق مقبول و پسندیده ایست، و اسناد آن نیز حسن

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱.
۲. همان مرجع و صفحه.
۳. همان مرجع.
۴. یمانی: ایثار الحق ص ۱۵۹.
۵. ذهبی: التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۷۸.

است. محمد بن جریر طبری و ابن ابی حاتم، از این طریق، بسیار نقل دارند. و طبرانی در معجم بزرگ خود روایات زیادی از این طریق آورده است.^۱

۴. طریق اسماعیل بن عبدالرحمن سُدی کبیر

وی گاهی از ابی مالک، و گاهی از ابی صالح؛ از ابن عباس روایت می کند.

اهل سنت درباره او دچار اختلاف نظر هستند؛^۲ ابن عطیه گوید: اما سُدی، عامر شعبی، او و ابی صالح را مورد طعن قرار داده است؛ زیرا شعبی معتقد بود که این دو از لحاظ نظر و تأمل [در حدیث] کوتاهی و مسامحه می کردند.^۳

سدی از مفسران عصر تابعین و از اصحاب امام سجّاد ع و امام صادق ع و به تصریح ابن قتیبه شیعی بوده است.^۴ در میزان الاعتدال آمده است: که سدی، شیعی صدوق و راستین بوده و ابی بکر و عمر را شتم می کرد.^۵

سیوطی درباره سُدی، نظر خود و دیگران را اینگونه ارائه می دهد:

از سدی، امثال ثوری و شعبه، نقل دارند؛ لکن تفسیری که سدی آنرا گرد آورده، اسباط بن نصر آنرا روایت کرده، و اسباط از نظر حدیث مورد قبول و اتفاق نیست جز اینکه [باید گفت: بهترین تفاسیر،

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

۲. سیوطی: الاتقان ج ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

۳. مقدمتان ص ۲۶۴.

۴. سید حسن صدر: تأسیس الشیعه ص ۳۲۶.

۵. شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را اینگونه معرفی کرده است.

۶. ابن قتیبه: المعالاف ص ۳۰۶ (نقل از سید حسن صدر: تأسیس الشیعه ص ۳۲۶) و نیز بنگرید به یمانی: ایثار الحق ص ۱۵۹.

۷. ابوعلی: منتهی المقال ص ۵۶.

تفسیر سدی است. ابن جریر بسیاری از احادیث را از طریق سدی از ابی مالک از ابی صالح از ابن عباس در کتاب خود آورده است. ولی ابن ابی حاتم هیچ حدیثی را از این طریق نیاورده است، زیرا وی معتقد بود که سدی ملتزم و پای بند به نقل حدیث از صحیح ترین طرق آن نبوده است. ولی حاکم در مستدرک، بسیاری از احادیث را از طریق مرة، از ابن مسعود و گروهی از صحابه، آورده است، و از طریق سدی از ابی مالک از ابی صالح از ابن عباس، حدیثی را در کتاب خود نیاورده است.^۱

۵. طریق ابو خالد عبدالملک بن جریح از ابن عباس

سیوطی می نویسد: باید در روایاتی که از این طریق نقل شده است دقت نمود تا صحیح و سقیم آن از هم باز یافته شود؛ زیرا ابن جریح در جمع آوری حدیث، دقت و تأمل نمی کرد.^۲ درباره تشیع او، و نیز اینکه آیا وی زیدی و یا از اهل سنت بوده دانشمندان شیعی نیز دچار اختلاف نظر هستند.^۳

این محدثان از او در تفسیر، روایت دارند:

محمد بن ثور از ابن عباس، در سه جزء بزرگ، که با تصحیح طریق مزبور آنرا روایت کند.^۴

حجاج بن محمد از ابن عباس، در حدود یک جزء، سیوطی روایت او را از ابن جریح، صحیح و متفق علیه می داند.^۵ بکر بن سهل دمیاطی، از عبدالغنی بن سعید، از موسی بن محمد،

۱. سیوطی: الاتفاق ج ۲ ص ۳۲۱ و ۳۲۲

۲. همان مرجع ص ۳۲۱.

۳. ابوعلی: منتهی المقال ص ۱۹۶.

۴. سیوطی: الاتفاق ج ۲ ص ۳۲۱.

۵. همان مرجع و صفحه.

از ابن جریح از ابن عباس، که طولانی‌ترین طرق روایت از ابن جریح از ابن عباس می‌باشد.^۱

سیوطی درباره ابن جریح می‌نویسد: که وی مورد نظر و تأمل است.^۲

۶. طریق ضحاک بن مزاحم هلالی (م ۱۰۲ یا ۱۰۵ هـ) از ابن عباس

وی در نظر اهل سنت از لحاظ حدیث، مخدوش است؛ زیرا اگر چه بسیاری از رجال حدیث او را توثیق کرده‌اند، ولی طریق او تا ابن عباس با وسائلی گسسته می‌شود، و با اینکه از ابن عباس، مستقیماً سماع حدیث نکرده و با او برخورد و ملاقاتی نداشته، بصورتی از ابن عباس روایت می‌کند که گویا مستقیماً از او شنیده است.^۳

سیوطی می‌گوید: اگر به این طریق، روایت بشر بن عماره از ابی‌روق، از ضحاک اضافه شود طریق ضعیفی خواهد بود، زیرا بشر بن عماره، ضعیف و غیر قابل اعتماد است. اگر چه محمد بن جریر و ابن ابی حاتم از این طریق روایات زیادی در کتاب خود آورده‌اند.

سیوطی سپس می‌نویسد: اگر طرق روایت ضحاک بصورت روایت از جویبر از وی باشد، دچار ضعف شدیدتری خواهد شد. زیرا جویبر، سخت ضعیف و غیر قابل اطمینان است، لذا ابن ابی-حاتم و ابن جریر از این طریق، حدیثی را نیاورده‌اند و تنها ابن مردویه و ابوالشیخ بن حبان از طریق جویبر، روایت دارند.^۴

گویند: ضحاک را در خراسان، مکتبی بسوده و سوار بر حمار می‌شد و سه هزار کودک را در حالیکه میان آنها می‌گشت، تعلیم

۲۰۱. همان مرجع و صفحه.

۳. مقدمتان ص ۲۶۴.

۴. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱.

می داد!.^۱

۷. طریق روایت عطیه بن سعید جدلی کوفی (م ۱۱۱ هـ ق) از ابن عباس

ابن ابی حاتم و ابن جریر روایات زیادی از ابن طریق نقل کرده اند، ولی محققان وی را تضعیف کرده اند.^۲ در منقول از ملحقات صراح آمده است: که تفسیر ابن عطیه در پنج جزء بوده است، و گفته بود: من قرآن را از نظر تفسیر و توضیح مفاهیم آن، سه بار، و بر وجه قرائت سی بار، بر ابن عباس عرضه نمودم.^۳

عوفی را حجاج چهارصد تازیانه زد تا علی رضی الله عنه را ناسزا گوید، ولی او خودداری کرد.^۴

۸. طریق محمد بن سائب کلبی (م ۱۴۶ هـ ق)

وی از ابی صالح از ابن عباس روایت می کند. او از شیعیان خاصّ امام صادق و امام باقر علیه السلام و از مفسران و نسابان کوفه بوده و کتابی در تفسیر نوشت.^۵

سیوطی می گوید: طریق روایت کلبی، ضعیف ترین طرق روایت از ابی صالح از ابن عباس است. و اگر روایت محمد بن مروان «سدی» بدان ضمیمه گردد، سلسله کذب را تشکیل می دهد. ثعلبی و واحدی روایات فراوانی از ابن طریق آورده اند، لکن ابن عدی در الکامل گوید: کلبی را احادیث شایسته ای - بخصوص - از ابی صالح است، وی معروف به تفسیر بوده، و کسی را تفسیری مفصل تر و مُشّع تر از تفسیر

۱. شمرانی: مشاهیر القراء فی مجمع البیان

۲. خزرجمی: خلاصة تذييب الكمال، و هامش ص ۳۰ سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

۳. نقل از: طهرانی: الذیعة ج ۴ ص ۲۸۳.

۴. شمرانی: مشاهیر القراء ۵. محدث قمی: سفينة البحار ج ۲ ص ۶۸۸.

او نیست.^۱

۹. طریق مقاتل بن سلیمان ازدی خراسانی (م ۱۵۰ هـ ق) از ابن عباس

ابوعلی وی را از یاران امام باقر ع معرفی کرده و می-نویسد: برخی او را از محدثان اهل سنت می دانند.^۲ درعین حال، ابن بابویه (صدوق) در کتاب فقیه من لایحضره الفقیه و کلینی در الکافی از او روایت دارند.^۳ ابن الندیم می نویسد: وی زیدی بوده، و کتابهای زیادی بدو منسوب است.^۴

شافعی درباره مقاتل گفته است: «النَّاسُ عِيَالٌ عَلَيْهِ فِي التَّفْسِيرِ» همه مردم جیره خوار و هزینه بر مقاتل در تفسیر هستند.

نوشته اند: که او، از ضحاک و مقاتل روایت می کند، در حالیکه مستقیماً از آندو، سماع حدیث نکرده بود،^۵ و ضحاک چهار سال قبل از تولد مقاتل از دنیا رفت.^۶

با اینکه مقاتل را از نظر عقیده متهم کرده اند^۷ و نوشته اند که از اهل کتاب نیز در تفسیر خود بهره می گرفت^۸؛ مع هذا تفسیر او را ستودند. احمد بن حنبل درباره او گفت: «لَا يَفْجُبُنِي أَنْ أَرَوْي عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سَلِيمَانَ»: روایتم از مقاتل مرا به شگفت نمی آورد.^۹

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱. ۲. شعرانی: مشاهیر القراء ص ح.

۳. ابوعلی: منتهی المقال ص ۳۱۰. ۴. ابن ندیم: فهرست ص ۳۳۴.

۵. ابن خلکان: وفيات الاعيان ج ۲ ص ۱۶۵.

۶. دائرة المعارف الاسلامية ج ۵ ص ۳۵۱ (ترجمة عربی).

۷. عبدالحی حنبلی: ايثاد الحق ص ۱۵۹، که درباره اومی نویسد: وی پیرو عقیده «مُشَبَّه و مُجَبَّه بوده است».

۸. دائرة المعارف الاسلامية ج ۵ ص ۳۵۱ (ترجمة عربی).

۹. نووی: تهذيب الاسماء واللغات ج ۲ (قسم ول) ص ۱۱۱. ابن خلکان:

وفيات الاعيان ج ۲ ص ۱۶۶.

سیوطی میگوید: تفسیر کلبی بر تفسیر مقاتل از آنجهت رجحان دارد، که مقاتل دارای مذهب و عقیده‌ای مذموم و نامقبول بوده است.^۱ باری، آنانکه تفسیر مقاتل را از نظر فنی و ذوق و قریحه او ستودند، وی را نیز تضعیف کرده‌اند، و درباره او گفته‌اند: «مَا أَحْسَنَ تَفْسِيرَهُ لَوْ كَانَ ثِقَةً!»^۲ هرگاه مقاتل ثقه و قابل اعتماد می‌بود، چه اندازه تفسیر او نیکو جلوه می‌کرد! از وکیع راجع به تفسیر مقاتل سؤال کردند، در پاسخ گفت: در آن ننگرید، گفتند: پس چه کنیم؟ گفت: آن را دفن نمایید.^۳

آثار ابن عباس در تفسیر و معارف دیگر

به ابن عباس آثار بی‌واسطه و با واسطه نسبتاً فراوانی منسوب است که محققان اسلامی در باره هیچیک از آنها نظر قاطعی ندارند. و چنانکه از برخی از همین آثار پیدا است همه آنها را عبارت از روایاتی می‌شناسند که بعدها به نقل از ابن عباس در کتب و یا رسالات فراهم و تدوین گردید.

و چون اکثر این آثار - که بیشتر آنها با واسطه و یا وساطتی از ابن عباس روایت شده است - هم اکنون در دسترس نیست و در نتیجه مقایسه میان آنها ممکن نمی‌باشد لذا نمی‌توان گفت که آثار متعدد و گوناگونی است و یا يك و چند اثری است که احیاناً از نظر محتوی بکνωخت و متحدند.

گولدزیهر می‌نویسد: تفسیر ابن عباس - که با اسنادی از شاگردان وی گردآوری و نقل شده - از دیرباز در مجموعه‌هایی فراهم و تدوین شده است. چنانکه مجموعه‌ای از فتاوای فقهی ابن عباس جمع‌آوری

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

۲. ۳. نووی: تهذیب الاسماء ج ۲ (قسم اول) ص ۱۱۱.

و تدوین گشت که گویند گردآورنده آن، ابوبکر محمد بن یوسف - بن یعقوب^۱ می باشد.^۲

تألیف تعلیقاتی که تفسیر کننده قرآن است و مجاهد و عطاء و روات دیگر از مکتب تفسیری ابن عباس نقل کرده اند در تاریخ ادبیات اسلامی جلب نظر می کند، و می توان گفت: از کهن ترین مصنفات این جمع محسوب می گردد.^۳

اگرچه محققان متأخر و خاورشناسان، حدود سده اول اسلامی را عصر تدوین و تألیف در علوم نمی دانند و بدین جهت در مقام رد و یا تردید وجود آثار مُدَوَّن در آغاز قرن هجری و حدود سده اول، مقالاتی نوشته اند، ولی اعتماد کلی نسبت به این نظریه نیز جای تأمل و تردید است.

در الفهرست ابن الندیم آثاری را می بینیم که در حدود قرن اول اسلامی تدوین و فراهم شده است.^۴

در باره اولین تألیفات اسلامی علامه فقید شیخ الاسلام زنجانی کتابی به زبان عربی نوشته است که ما در این کتاب آثار مُدَوَّن مربوط به قرن اول اسلامی را می بینیم و علی پاشا صالح مترجم تاریخ ادبی ایران، خلاصه ای از این کتاب را بفارسی در هامش ترجمه کتاب مزبور آورده است^۵ و نیز دانشمند محقق سید حسن صدر نیز در کتاب خود در موارد مختلف این نکته را یادآوری نموده است.^۶

۱. وی محدثی فقیه و شافعی بوده و در مصر وفات یافت، ابن حزم در جمهرة الانساب آورده که این مجموعه طبق ابواب فقهی به بیست کتاب تقسیم شده بود. و او را آثار دیگری نیز هست (رك: ابن قیم: اعلام الموقعین ج ۱ ص ۱۳ - نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۶).

۲. گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۶.

۳. الاحیاء ج ۱ ص ۷۹ (نقل از گولدزیهر: مذاهب التفسیر الاسلامی ص ۹۶).

۴. بنگرید به: ابن الندیم: الفهرست ص ۵۹ (ترجمه فارسی).

۵. ادوارد برون: قادیخ ادبی ایران ج ۱ هاش ص ۳۹۲-۳۹۶.

۶. بنگرید به بخشهای مختلف تأسیس الشیعه.

پس از تمهید این مقدمه، آثاری که به ابن عباس منسوب است و محققان اسلامی از آنها یاد کرده‌اند در اینجا می‌آوریم و گزارشی کوتاه در باره آنها می‌نویسیم باشد که پژوهشگران علاقه‌مند معاصر، آنها را پی‌گیری نموده و با فرصتی کافی درباره آنها تحقیق و بررسی کنند.

۱. صحیفة فی التفسیر

چنانکه در طریق روایت ابن ابی طلحه یاد کردیم، طبق گفتهٔ احمد بن حنبل نسخه‌ای از آن در مصر بوده است.^۱ و این صحیفة - چنانکه شرح گذشت^۲ - با واسطهٔ (سعید بن جبیر یا مجاهد) از ابن عباس نقل شده، و بطور مسلم خود ابن عباس آنرا فراهم نکرد.

۲. تفسیر ابن عباس

ابن الندیم راجع به کتابهایی که در تفسیر تدوین شده است، نخست از تفسیری به نام کتاب الباقر محمد بن علی بن الحسین به روایت ابی الجارود یاد می‌کند و سپس می‌نویسد: کتاب ابن عباس، تفسیری است که مجاهد [بن جبیر مکی م ۱۰۳ و یا ۱۰۲ هـ ق] آنرا روایت کرده، و حمید بن قیس [متوفی در زمان حجاج] و ابوالنجیح، آنرا از مجاهد نقل کرده‌اند، و ورقا [بن میمون] آنرا از نجیح روایت نموده است.^۳ چنانکه از معرفی کتاب پیدا است خود ابن عباس آنرا فراهم نکرده است بلکه بعدها به روایتِ مُحَمَّدَانِ فوق‌الذکر، جمع و تدوین گردید.

۳. تفسیر ابن عباس عن الصحابة

که ابی احمد عبدالعزیز بن یحیی بن عیسی جلودی (م ۳۳۲ هـ ق)

۱. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۱.

۲. بنگرید به همیق مقاله.

۳. ابن الندیم: الفهرست ص ۵۱ (عربی) و ص ۵۹ (ترجمه فارسی). طهرانی:

الذیفة ج ۴ ص ۲۶۳ و ۴۴۴.

آنرا فراهم آورد.^۱

۴. تفسیر ابن عباس

نجاشی پس از ذکر تفسیر علی و تفسیر جلودی از ابن عباس از تفسیر دیگری یاد می‌کند که جلودی مذکور از ابن عباس فراهم آورد.^۲

۵. التأویل

همان نجاشی در فهرست خود از این اثر نام برده است.^۳

۶. الناسخ والمنسوخ

به نقل از همان نجاشی در فهرست خود.^۴

۷. تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس

این تفسیر در چهار جزء و از آغاز قرآن تا پایان آن در این تفسیر گزارش شده است.

بروکلیمان می‌نویسد: وی در این تفسیر صرفاً به گزارش و شرح الفاظ اقتصار و بسنده نموده است.^۵

حافظ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی در الضوء اللامع جمع و تدوین آن را به محمد بن یعقوب فیروزآبادی شافعی (م ۸۱۷ هـ ق) صاحب القاموس المحيط نسبت می‌دهد.^۶

فراهم آورنده این تفسیر در بحث از «بسمله» روایت و نقل از ابن عباس را با اینگونه اسناد یاد می‌کند:

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ الثَّقَفِيُّ ابْنُ الْمَأْمُونِ الْمَهْرَوِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا

۱. طهرانی: الذیعة ج ۴ ص ۲۷۰.

۲. همان مرجع و صفحه.

۳. همان مرجع.

۴. همان مرجع.

۵. بروکلیمان: تادیخ ادب عربی (آلمانی) ج ۱ ذیل ص ۳۳۱.

۶. طهرانی: الذیعة ج ۴ ص ۲۴۴: دیگران نیز این انتساب را تأیید کرده‌اند:

(رك: ذهبی: التفسیر و المفسرون ج ۱ ص ۲۱ و ۸۲. اطواد الثقافة ج ۲

ص ۲۵۵.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَمَّارُ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ
الْهَرَوِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْحَقَ السَّمَرَقَنْدِيُّ [م ۲۳۷] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مَرْوَانَ [السُّدِّي الصَّغِيرِ] [م ۱۴۶] عَنْ [مُحَمَّدِ بْنِ سَائِبِ] الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي
صَالِحٍ [الْمِيزَانِ الْبَصْرِيِّ] عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ.^۱

در آغاز سورة بقره، گرد آورنده تفسیر، سخن را با استناد به
عبدالله بن مبارک اینگونه آغاز می نماید:

«قَالَ: [عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُبَارَكٍ] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْحَقَ السَّمَرَقَنْدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ
بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ»^۲ و گرد آورنده در آغاز
هر سوره ای می نویسد: «و باسناده عن ابن عباس».^۳

باری، مدار نقل تمام احادیث در این تفسیر، محمد بن مروان سدی
صغیر، از محمد بن سائب کلبی^۴، از ابی صالح میزان بصری از ابن-
عباس است.

برو کلمان می نویسد: نسخه ای از تفسیر سورة واقعه که منسوب
به ابن عباس است در دیوان هند لندن تحت شماره ۱۰۷۵ موجود است؛
و این نسخه با تفسیر سورة واقعه موجود در تنویر المقیاس که به چاپ
رسیده تفاوت دارد، در این نسخه تفصیلات زیادی دیده می شود که
مربوط به مسائل آخرت و روز قیامت می باشد.^۵

پیش از ابن الندیم و پس از او دیگران نیز از تفسیر ابن عباس

۱. ابن عباس: تنویر المقیاس (هامش: الد المثنود) ج ۱ ص ۲، طهرانی: الذریعه
ج ۴ ۲۴۴.

۲. ابن عباس: تنویر المقیاس (هامش: الد المثنود) ج ۱ ص ۵.

۳. همان مرجع: در آغاز تمام سور.

۴. در قادیخ ادب عربی آمده است؛ از برخی روایات بدست می آید که ابن-
الکلبی همچون حلقه ای از حلقات سند این تفسیر می باشد (ج ۱ ذیل،
ص ۳۳۱).

۵. برو کلمان: قادیخ ادب عربی ج ۱ ذیل، ص ۳۳۱ (آلمانی).

یاد کرده‌اند: ابن قتیبه دینوری^۱ و غزالی^۲ از تفسیر ابن عباس نام برده‌اند.

بروکلیمان نسخه‌های خطی تنویرالمقیام را در کتاب خود نشان داده و می‌نویسد: نسخه کهنی از آن در کتابخانه مدینه وجود دارد^۳ این تفسیر بارها بطبع رسیده است:

الف: مصر در ۱۲۹۰ هـ ق.

ب: بمبئی در ۱۳۰۲ هـ ق.

ج: قاهره به سال ۱۳۱۴ هـ ق، در حاشیه تفسیر الدد المثلث.

د: ایران ۱۳۷۷ هـ ق، که همان چاپ قاهره را عکس برداری کرده است و بصورت افست به چاپ رسیده.

۸. قصة الاسراء والمعراج

که به ابن عباس منسوب است و در دمشق به سال ۱۳۱۴ هـ ق چاپ شده است.

۹. الدعاء المنظوم یا دعاء السریانی

این کتاب در میسور هند بسال ۱۸۷۰ م و در کتاب مدائح المصطفی حبیب محمد قاهری در ۱۸۹۸ م و با ترجمه فارسی آن در هند به سال ۱۸۷۲ م بطبع رسیده است.^۴

اما کتاب غریب القرآن منسوب به او، که در برلین به شماره ۶۸۳ وجود داشت، قسمتی از کتاب الاتقان سیوطی است که از آن جداگشته

۱. ابن قتیبه: عیون الاخبار (طبع دوم) ج ۲ ص ۳۴۰ (نقل از قادیخ ادب عربی همان جلد و صفحه).

۲. غزالی: التبر المسبوك ص ۱۱۲ و ۱۱۵: (نقل از بروکلیمان: قادیخ ادب عربی همان جلد و صفحه).

۳. بروکلیمان قادیخ ادب عربی ج ۱ ذیل، ص ۳۳۱ (آلمانی).

۴. همان مرجع.

است و با همان شماره نسخه خطی در برلین دیده شده است.^۱ ولی متأسفانه در برخی از آثار علمی متأخر، این نسخه بصورت یکی از آثار مستقل و منسوب به ابن عباس و بدون اشاره به اینکه یکی از اجزای کتاب سیوطی است به نقل از بروکلمان تلقی شده است.^۲

در خاتمه سخن از آثار ابن عباس، ذکر برخی از نکات لازم بنظر میرسد، و آن این است که برویهم محققان درباره احادیث تفسیری ابن عباس طرق مختلفی را پیموده اند:

گروهی از محققان درصدد برآمدند که از ارزش این احادیث و آثار بکاهند و قسمت عمده آنها را مجعول و موضوع معرفی نمایند. اینان برای تأیید مدّعی خود ادله ای اقامه می کنند:

نخست: آنکه می گویند که ابن عباس با آن سن کم نمیتواند لقب «ترجمان القرآن» را از پیغمبر اکرم ﷺ دریافت کرده باشد.

دیگر: آنکه عامل سیاسی در جعل احادیث به نام ابن عباس مؤثر بوده است، باین معنی که چون ابن عباس نیای بزرگ سلسله خلفای بنی عباس بوده، سیاست اقتضاء میکرد که به نام او دست به جعل احادیث بزنند تا مقام ابن عباس و فضائل این سلسله را وانمود سازند. پیدا است که چنین تصویری درباره ابن عباس و احادیث او بر- حدس و گمان مؤسس است.

سه دیگر: آنکه مطابق گفته شافعی نباید این همه احادیث منسوب به ابن عباس صحیح باشد، چون شافعی گفته بود: «لَمْ يَثْبُتْ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي التَّفْسِيرِ إِلَّا شَيْبَةٌ بِمِائَةِ حَدِيثٍ»^۳: از ابن عباس جز چیزی شبیه به صد حدیث ثابت نشده است.

۱. همان مرجع.

۲. احمد عبدالغفور: مقدمة الصحاح ص ۴۳. سید حسین نصار: المعجم العربی ج ۱ ص ۴۰.

۳. سیوطی: الاتقان ج ۲ ص ۳۲۲.

مسلماً طبق گفته شافعی که احادیث صحیح از ابن عباس از حدود صد، تجاوز نمی کند، این تعداد در جنب صدها و بلکه هزارها احادیثی که منسوب به ابن عباس است بسیار ناچیز و اندک بوده و بهیچوجه قابل مقایسه بایکدیگر نیستند. تنها یکی از آثار تفسیری منسوب به ابن-عباس در قطع معمولی، حدود چهارصد صفحه کتاب را اشغال کرده و به چاپ رسیده است، تا چه رسد به آثاری که از میان رفته یا تاکنون به طبع نرسیده است.

گروهی دیگر که درباره احادیث منسوب به ابن عباس راه افراط و تفریط را پیش نگرفتند، یعنی نه در پذیرش آنها سهل انگار بوده و مسامحه را روا داشته اند، و نه در ردّ و یا ایجاد تردید در این روایات تحت تأثیر نظرهای مشکوک خاورشناسان قرار گرفته اند، می گویند: ما باید در طرق روایات منسوب به ابن عباس تحقیق و بررسی کنیم، چنانکه از پیش بوسیله سیوطی و دیگران تا حدودی راجع به این طرق تحقیق به عمل آمد.

یکی از راههایی که می تواند به رفع ابهام و حل مشکل انتساب این احادیث و آثار منسوب به ابن عباس، مدد نماید این است که درباره روایاتی که منسوب به ابن عباس است مقایسه ای به عمل آید و نسبت به کلیه روایات موجود در آثار مخطوط و نیز در آثار چاپی و آنچه در کتابهای تفسیر به او منسوب می باشد سنجش و تطبیقی بکار آید و سپس درباره طرق روایات مزبور کاوش و تحقیق نمود، تا روایات صحیح منسوب به ابن عباس بدست آید. پیدا است که چنین بررسیهایی به فرصتی گسترده و طولانی و کوششی مستمر نیازمند است، تا روابط میان احادیث موجود در آثار منسوب به ابن عباس و کتب تفسیر، کشف گردد. و نیز باید تحقیق نمود که آیا آثار تفسیری منسوب به ابن-عباس از نظر محتوای متحدند و یا متنوع و گوناگون هستند چون این

آثار، پراکنده و درنواحی مختلف موجود است و دسترسی به آنها به سادگی امکان پذیر نیست.

باری، با وجود همه خرده گیریها و نقدهائی که بطور اجمال و سربسته از احادیث منسوب به ابن عباس شده است، مع هذا این خرده گیریها نمی تواند از ارزش علمی آنها بکاهد؛ زیرا این آثار تفسیری، عبث و بی اساس به وجود نیامده است، مسلماً دارای اصل و مأخذی می باشد یعنی یا نتیجه اجتهاد و اظهار نظرهای خود ابن عباس و یا دیگران است، و به علت مرور زمان، ابهامی در انتساب آن به ابن عباس بوجود آمده و دچار شبهه و تردید گردیده است.

اخلاص ابن عباس به امیر المؤمنین علی علیه السلام و سر انجام زندگانی او

اکثر قریب به تمام محققان شیعی در باره تشیع ابن عباس و اخلاص او نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام اتفاق نظر دارند، و چنانکه گذشت: علامه حلی راجع به ابن عباس می نویسد: عبدالله بن عباس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و مُجِبِّ علی علیه السلام و شاگرد او بوده است. حال او از لحاظ علو قدر و اخلاص وی نسبت به علی علیه السلام معروفتر از آن است که بر کسی مخفی ماند.^۱

کشی احادیثی نقل کرده است که متضمن قدح و نکوهش ابن عباس است؛ شهید ثانی می نویسد: مجموع احادیثی که کشی در قدح و ذم ابن عباس آورده است متشکل از پنج حدیث می باشد که همه آنها از لحاظ سند ضعیف است.^۲ شیخ حسن: فرزند شهید ثانی

۱. علامه حلی: خلاصة الاقوال ص ۵۱. محدث قمی: سفينة البحار ج ۲ ص ۱۵۴.

ابوعلی: منتهی المقال ص ۱۸۶.

۲. همان مراجع و صفحات.

هم می‌نویسد: حال ابن عباس از نظر محبت و اخلاص به علی ع و نصرت و دفاع و حمایت از او، از مسائلی است که شك و شبهه‌ای در آن راه ندارد^۱. شیخ حسن این جمله را نیز اضافه کرده است: اگر چه اخبار شاذ و ضعیفی در قدح و نکوهش ابن عباس نقل شده است، ولی حَبْر و مُرَدِّ با بصیرتی چون ابن عباس، هدف سهام ورقابت دیگران بوده است، لذا اینگونه احادیث را درباره او ساخته‌اند و به وی تهمت زدند. تمام شخصیت‌های بزرگ عالم به خاطر تَبَرُّز و تشخص علمی و غیر علمی مورد تهمت و افتراء دیگران قرار می‌گرفتند.^۲

نوشته‌اند که امیرالمؤمنین ع نامه نکوهش آمیزی به ابن عباس دارد.^۳ درباره این نامه، ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: راجع به کسی که این نامه را علی ع به او نوشته، مورخین نظرهای مختلفی اظهار کرده‌اند، اکثر آنها نامه را خطاب به عبدالله بن عباس می‌دانند و در این باره به روایات و اسنادی زیادی استناد می‌نمایند، ولی گروه اندکی می‌گویند: مخاطب نامه، ابن عباس معروف نیست.

ابن ابی‌الحدید پس از این بیان می‌نویسد: درواقع، ابن عباس علی ع را وانگذاشته و با او به مخالفت برخاسته بود، و درحالی‌که فرماندار علی ع در بصره بود، از دنیا رفت.^۴

قطب رواندی می‌گوید: مخاطب نامه، عبیدالله بن عباس است نه عبدالله بن عباس. ولی این سخن درست بنظر نمی‌آید، زیرا عبیدالله بن عباس، عامل علی ع در یمن بوده، و راجع به او نقل نشده است که نسبت به اموال مردم تجاوز کرده و یا آنکه از فرمان علی ع سرپیچی نموده باشد.^۵

۱. شیخ حسن: التحریر الطامسی (نقل از محدث قمی: سفینة البحاد ج ۲ ص ۱۵۴).
۲. شیخ حسن: التحریر الطامسی (نقل از محدث قمی: سفینة البحاد ج ۲ ص ۱۵۴).
۳. برای اطلاع از محتوای نامه بنگرید به: محدث قمی: سفینة البحاد ج ۲ ص ۱۵۴.
۴. همان مرجع ج ۲ ص ۱۵۲.
۵. همان مرجع.

ابن میثم «شارح نهج البلاغه» میگوید: استبعاد این مطلب [یعنی بعید شمردن مخاطب بودن ابن عباس در این نامه] بی مورد است، چون ابن عباس، فردی عادی بوده و معصوم از خطاء و اشتباه نبوده است، و نیز علی علیه السلام از هیچ حقی - حتی درباره عزیزترین فرزندان خود - نمی گذشت.^۱

روی هم رفته از مجموع روایات چنین استفاده می شود که ابن عباس در اخلاص به علی علیه السلام و استمرار آن با دیگر یاران او تفاوتی نداشته و بلکه طبق برخی از شواهد تاریخی، سخت به علی علیه السلام اظهار علاقه می کرد، ما در اینجا تاریخچه ای جالب درباره سرانجام زندگانی ابن عباس می آوریم که ضمن آن نکته فوق نیز تأیید می گردد.

عطاء گوید: ما بر ابن عباس - وقتی که بیمار بود، و در طائف بسر می برد - وارد شدیم، ما مجموعاً حدود سی نفر از شیوخ و بزرگان طائف بودیم، ابن عباس رنجور و ضعیف گشته بود، بروی سلام کردیم و در محضر او نشستیم.

ابن عباس گفت عطاء: این گروه کیانند؟ گفتم: آقای من، اینان شیوخ و بزرگان این شهر هستند: عبدالله بن سلمه بن حصرم، عماره بن ابی الاحلیج، ثابت بن مالک و... من حاضران را بر شمرده و معرفی کردم، سپس همراهان من به وی نزدیک شدند و به او گفتند: تو پسر عم پیغمبر صلی الله علیه و آله هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدی، و آنچه را که باید و شاید از او شنیدی، راجع به اختلاف و تفرقه این امت ما را آگاه کن، عده ای علی علیه السلام را مقدم بر دیگران و گروهی او را پس از دیگران، خلیفه و جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند؟ عطاء می گوید: ابن عباس نفسی تازه کرد و گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت:

«عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، وَهَذَا الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ فَازَ وَنَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ ضَلَّ وَغَوَى»؛ علی باحق و حق با اوست و این همان امام و پیشوا و جانشین پس از من می باشد هر که به او بپیوندد، پیروز است و نجات می یابد و هر که از او روی برگرداند گمراه می گردد.

تا آنکه ابن عباس شدیداً گریست. همراهان من به ابن عباس گفتند: با وجود اینکه مقام و موقعیت تو نزد رسول خدا ﷺ معلوم است چرا اینگونه می گریی؟ ابن عباس گفت: به خاطر دوا می گریم دهشت روز قیامت و فراق و جدائی از دوستان. سپس حاضران از پیرامون وی متفرق شدند.

عطاء می گوید: ابن عباس به من گفت: دستم را بگیر و مرا به صحن خانه ببر. من و سعید دست او را گرفتیم و وی را به صحن خانه بردیم، ابن عباس دستش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ»؛ خدایا با توسل به محمد ﷺ و خاندان او ﷺ به تو تقرب می جویم، و خدایا با توسل به ولایت علی بن ابیطالب ﷺ قرب به تو را آرزو می کنم.

پیوسته این جمله را تکرار می کرد تا به زمین افتاد، و ملاحظه ای بر او درنگ نمودیم، وقتی خواستیم وی را از جایش بلند کنیم دیدیم از دنیا رفته است.^۱

۱. علی بن محمد رازی: کفاية الاثر ص ۲۹۱.

۳

از ابی الاسود تا سیبویه یا
سیری در پیدایش نحو و تطور آن تا الکتاب سیبویه*

مقدمه *

در تاریخ تطور و پیشرفت صنعت نحو، کتابی جلب نظر می کند. که باید گفت نخستین کتابی است در نحو که بدست ما رسیده است؛ و با اینکه از عمر پیدایش نحو بیش از يك قرن و نیم سپری نشده بود، این کتاب با پختگی و سازمان پیشرفته خود حس کنجکاوی ما را بر می انگیزد که نحو، چه دوره ها و مراحل را پیموده، و چه زمینه هایی در به ثمر رسیدن این کتاب مؤثر بوده است.

کتاب مورد نظر، الکتاب معروف سیبویه است. اصول و قواعدی که در آن دیده میشود نظام تکامل یافته ای را در صنعت نحو و دستور زبان عربی ارائه میدهد؛ این نظام و سیستم بازده مساعی و کوشش های يك فرد نیست، زیرا سیبویه نخستین بنیان گذار نحو نبوده و نیز وی در تکامل یافتن این فن به تنهایی نمی توانسته است چنین اوضاع اصولی و متقنی را بوجود آورده باشد.

در اینجا يك محقق و پژوهشگر این سؤال را مطرح می کند که چه کسی بذر این صنعت را افشانده و میان نخستین بذری که کشته شد و درخت گش و باروری همچون الکتاب سیبویه - که ثمره همان بذر است - چه کسانی قرار گرفته اند و با مساعی خویش در این رهگذر آنرا سیراب و بارور ساختند، و با بذل کوششهای مداوم خود زمینه ای

* این مقاله، بار دیگر در یادنامه کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه (دانشگاه شیراز ۷-۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳) به سال ۱۳۵۴ به چاپ رسیده است (ص ۲۸ الی ۶۷).

را برای سیبویه آماده ساخته‌اند؟
برای پاسخ به چنین سؤالی ناگزیر باید مسائل زیر را بررسی کرد:

- الف. نخستین واضع نحو کیست؟
- ب. چه انگیزه‌ای موجب پیدایش نحو بوده است؟
- ج. نحو پس از ابی‌الاسود، چه کسانی میان نخستین بنیان‌گذار نحو و سیبویه در فراهم آمدن زمینه‌ی کتاب موثر بوده‌اند، و اساساً چه نظرهای تازه‌ای را برای پیشرفت نحو ارائه داده‌اند؟
- د. اهمیت کار سیبویه و مشخصات ویژه‌ی کتاب و مسائل تازه آن.

الف. نخستین بنیان‌گذار نحو

چون شناخت نخستین واضع نحو و کیفیت کار او از نظر آشنائی و آگاهی به تطور و تکامل نحو، مسئله‌ی مهمی است لذا در این باره، کمی با تفصیل و گزارش بیشتری بحث را ادامه می‌دهیم، تا بدانیم اول گامی که برداشته شد به چه کیفیت بوده و در چه حدی قرار داشته که سرانجام بصورت کتاب عمق و گسترش یافته است. در اینکه اولین طراح نحو چه کسی بوده است میان محققان و نویسندگان طبقات تقریباً اختلاف نظر وجود ندارد، بلکه همه مورخان متفقاً می‌گویند کسی که برای بار اول به مبادی و مقدمات این علم اشاره فرمود و رموز بنیادی آنرا به دست داد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده، که ابی‌الاسود دؤلی (م ۶۹) را به تأسیس قواعد نحوی راهبری نمود.^۱

۱. اگر چه برخی نصر بن عاصم لیثی (م ۸۹) و یا عبدالرحمن بن هرمز (م ۱۱۷)

پس نخستین مؤسس نحو که رموز آنرا از علی ع فرا گرفته است، ابی الاسود دؤلی است؛ آنگاه که ابی الاسود قاعده و دستوری در زبان عربی وضع می کرد آنرا به علی ع عرضه و ارائه می نمود و آن حضرت با افزودن و یا کاستن چیزی، آنرا تأیید می فرمود. و حتی نوشته اند که ابی الاسود کتابی^۱ در نحو نوشت که محتوای آنرا قواعدی تشکیل می داد، و آنرا بر علی ع قرائت کرد تا نقائص آنرا جبران کند.^۲

علیهذا با توجه به شواهد تاریخی که ذیلاً یاد می گردد می توان گفت نحو عربی و دستور زبان تازی را ابی الاسود بنیاد نهاده و حتی پیش از سال چهارم هجری بصورت علمی تدوین یافته و بالنسبه گسترده در آمده بود مُنْتَهَی بطرز ساده و بسیطی که هر علم و فنی در آغاز پیدایش خود ناگزیر با چنان بساطت و سادگی خاصی توأم است.

اسناد و مدارکی که ابی الاسود را نخستین واضع نحو معرفی می کند، و گواهی می نماید که او نیز با ارشاد و راهبری امیرالمؤمنین علی ع دست به چنین کاری زد، بی اندازه صریح و نیز فراوان است؛ لذا ما از برخی از آنها یاد می کنیم:

محمد بن سلام جمحی (م ۲۳۲) در کتاب طبقات الشعراء.

ابن قتیبه دینوری (م ۲۸۵ یا ۲۷۶) در کتابهای المعادف و الشعر والشعراء. وی در کتاب اخیر راجع به ابی الاسود می نویسد:

«لَأنَّه أَوَّلُ مَنْ عَمِلَ كِتَابًا فِي النَّحْوِ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَوَلَّى الْبَصْرَةَ لِابْنِ

→
را نخستین واضع نحو معرفی کرده اند، ولی همانها نیز ابی الاسود را اولین واضع نحو شناساندند (رك: القواعد النحویة ص ۷۷. طبقات النحویین ص ۲۰).

۱. شاید منظور از کتاب، نبشته ای باشد نه کتاب معمولی و متعارف.

۲. اول من وضع النحو (مقاله-) ص ۶۹.

عباس، وَفَاتَ بِهَا وَقَدْ أَسَنَ^۱.

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد (م ۲۸۵) در کتاب الکامل.
 ابوالطیب عبدالواحد بن علی (م ۳۵۱) در کتاب مراتب النحویین.
 ابوسعید سیرافی (م ۳۶۸) مفسر و شارح معروف الکتاب سیبویه،
 در کتاب اخبار النحویین.
 ابی بکر محمد بن حسن زُبَیدی (م ۳۷۹) در کتاب طبقات النحویین
 واللغویین. محمد بن اسحق «ابن الندیم» (م ۳۸۵) در کتاب الفهرست.
 دیگر محققان و مورخان نیز به نقل از همین کتب، همین نکته
 را تأیید می کنند.^۲

ب. چه انگیزه‌ای موجب پیدایش نحو بوده است؟

در لسان حدیث از «عربیت = نحو، و فنون دیگر» و لزوم
 اهتمام به آن مطالبی دیده می شود: امیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. الشعر والشعراء ص ۱۷۱: زیرا ابی الاسود نخستین کسی است که دست اندر کار
 نگارش کتابی در نحو پس از علی بن ابیطالب علیه السلام شد و ولایت بصره را به
 ابن عباس سپرد و در همانجا از دنیارفت درحالی که سالخورده بود.
۲. این نکته تاریخی، مورد تأیید محققانی است که در زیر از آنها یاد می شود:
 قفطی در: انباه الرواة. ابوهلال عسکری در: الاوائل. ابن الانباری در:
 نزهة الالباء. کفعمی در: مختصر نزهة الالباء. ابن حجر در: الاصابة. ابوالفرج
 اصفهانی در: الاغانی. ابن شهر آشوب در: المناقب. یسافمی در: هرات
 الجنان. از هری در: تهذیب اللغة. ابن منظور در: لسان العرب. ابن خلکان
 در: وفيات الاعیان. ابن فارس در: فقه اللغة. جلال الدین سیوطی در:
 بنية الوعاة و السوسائل و المزهرة و الاشباه و النظائر. و شیخ حسن بن ابوعلی
 طبرسی در: تحفه الابرار و مکادیم الاخلاق. ابن ابی جمهور احسانی در: المجلی.
 امام فخر رازی در: مناقب الشافعی. مصطفی صادق رافعی در: تاریخ آداب
 العرب. محدث قمی در: سفینه البحار. ابوعلی در: منتهی المقال و بیش از
 صدها دانشمند و محقق دیگر این موضوع تاریخی را در کتابهای خود آورده
 و آنرا به عنوان يك قضية مسلم تاریخی پذیرفته اند.

«الْفَقْهُ لِلْأَدْنَانِ، وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِللِّسَانِ، وَالتَّجْوُّدُ لِمَعْرِفَةِ الْإِزْمَانِ»^۱.

مردی از پیغمبر اسلام ﷺ پرسید کدامیک از معارف و علوم قرآنی دارای شرف و فضیلت بیشتری است؟ رسول خدا در پاسخ فرمود: عربیت آن، و این جهت را در شعر جستجو کنید.^۲

و نیز امام صادق علیه السلام گفت: «تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ، فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي يَكَلِّمُ بِهِ خَلْقَهُ»^۳.

باتوجه به امثال اینگونه روایات و نیز تاریخچه‌هایی که قریباً گزارش خواهد شد به یقین می‌توان گفت: راه و روشی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای تأسیس مبادی عربیت و دستور زبان تازی به ابی الاسود ارائه داد يك پدیدهٔ دفعی و رویداد اَرْتِجَالِی و بدون علت و انگیزه نبوده است؛ بلکه مسبوق به عوامل و انگیزه‌هایی بوده که آن حضرت را متوجه فراهم آوردن زمینهٔ صناعت نحو ساخت؛ چون علی علیه السلام و ابی الاسود و دیگر صحابهٔ زبان شناس و فصیح عرب با انحراف در زبان تازی و تعابیر غلط گروهی از عرب و یا مُتَعَرَّب مواجه بودند، که بیم آن می‌رفت مبادا زبان عربی دچار دگرگونی ناهنجار و هرج و مرج گردد.

روایات تاریخی که ذیلاً نگارش می‌یابد مؤید و روشنگر مطالب فوق‌الذکر است:

دو نفر برای طرح مخاصمه و دَعْوَى، حضور علی علیه السلام آمدند، یکی از آن دو مدعی گشت که مالی نزد دیگری دارد. حضرت به مدعی

۱. سفینة البحار ج ۲ ص ۵۷۱: فقه و بینش در احکام به کار ادیان می‌آید و پزشکی به ابدان مربوط است و نحو برای زبان و نجوم برای شناختن زمانها است.

۲. مقدمتان فی علوم القرآن ص ۲۶۱.

۳. سفینة البحار ج ۲ ص ۱۷۲: عربیت را بیاموزید زیرا عربیت سخن و گفتار الهی است که با چنین سخنی با خلق خود گفته‌گو می‌کند.

گفت: نظر تو چیست؟ آن مرد در پاسخ و رَدِّ مُدَّعِي مال گفت: «مَالُهُ عِنْدِي حَقٌّ» وی کلمه «ماله» را بضم لام خواند که مُفَادِ آن این است: مال مدعی در نزد من حق است و او درست میگوید. لذا امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بنابراین باید آنرا به صاحب آن برگردانی. مُدَّعَى عَلَيْهِ بعرض رساند که هدف من از این جمله آن بود که وی مالی نزد من ندارد.^۱ امیرالمومنین متوجه شد که این مرد، در تعبیر خود دچار اشتباه گشته است، یعنی تعبیر درست این بود که بگوید: «مَالُهُ (بفتح لام) عِنْدِي حَقٌّ» لذا فرمود: سو گند به پروردگار کعبه که زبان مردم دچار انحراف و تباهی گشته است. و در خطاب به ابی الاسود - که در آنجا حضور داشت - فرمود: «أُنَحِّ لِلنَّاسِ نَحْوًا يَتَّعِمِدُونَ عَلَيْهِ» «راه و روشی برای مردم نشان ده تا با اتکاء به آن، سخن گویند». ابی الاسود گفت: چگونه و با چه زمینه‌ای آن راه و روش را ارائه دهم؟ حضرت فرمود بگو: «الْكَلِمَةُ كُلُّهَا إِسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ،^۲ الْإِسْمُ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى، وَالْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ بِهِ، وَالْحَرْفُ مَا أَفَادَ مَعْنًى، وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأَسْمَاءَ ثَلَاثَةٌ: ظَاهِرٌ وَمُضْمَرٌ وَإِسْمٌ لَظَاهِرٌ وَلَاضْمَرٌ،^۳ وَإِنَّمَا يَتَفَاضَلُ النَّاسُ فِيمَا لَيْسَ بِظَاهِرٍ وَلَا مُضْمَرٍ»^۴ در ذیل همین تاریخچه، در طریق برخی از روایات آمده است که امیرالمومنین علی علیه السلام به ابی الاسود فرمود: به همین روش کار خود را ادامه داده و آنچه به خاطر تو می‌رسد بدان اضافه کن.

۱. چون باچنان تعبیری غلط، هدف خود را بیان کرد؛ لذا این توضیح را به عرض رساند.

۲. در برخی از روایات آمده است که علی علیه السلام به ابی الاسود فرمود: بنویس: «الْكَلَامُ كُلُّهُ لَا يَخْرُجُ عَنِ اسْمٍ وَفِعْلٍ وَحَرْفٍ جَاءَ لِمَعْنًى» و این جمله همان تعبیری است که سیبویه در آغاز الکتاب خود بکار برده است.

۳. منظور از آن «اسم علم مبینهم» می‌باشد.

۴. اطوار الثقافة ۲ ص ۳۵. تأسیس الشيعة ص ۶۱. نزهة الالباع ص ۵۴. نظیر چنین روایتی در اوائل کتاب المصباح فی النحو ابوالحسن سلامه بن عیاض شامی نحوی یاد شده است.

ابی الاسود گوید: آنچه به خاطر من رسید و بر نحو اضافه نمودم عبارت از «انّ و اخوات آن یعنی حروف مشبهة بالفعل» بود به استثنای «لکن» وقتی آنرا بر علی عليه السلام عرضه نمودم فرمود: چرا «لکن» را بدانها نیفزود؟ گفتم تصور می کردم که «لکن» از ملحقات «انّ» نباشد. علی عليه السلام گفت: «لکن» نیز از همان است، لذا من «لکن» را نیز بر آنها افزودم. و من هرگاه بابی بر ابواب نحو می افزودم آنرا بر علی عليه السلام ارائه می دادم تا آنجا که رمز ادامه کار در نحو را بدست گرفتیم و آنچه لازم به نظر می رسید فراهم می آوردم. علی عليه السلام به من فرمود: «مَا أَحْسَنَ هَذَا النَّحْوُ الَّذِي نَحْوُتُ» = چه خوش روش و طریقه را آهنگ نموده و آنرا در پیش گرفته ای.^۱

فتوحات اسلامی نیز موجب گشت که ملتهای غیر عرب با عربها در معاشرت بسر برند که احیاناً منجر به ازدواج مردی تازی زبان با همسری پارسی و یا به عکس می گردید. و نتیجه نسل جدیدی در میان عرب بوجود می آمد که زبان خود را از محیط خانوادگی که با دو زبان و لهجه سخن می گفتند فرا می گرفت. اینگونه معاشرتها و آمیزش باملل بیگانه از عرب و داد و ستدی که در لغات و لهجهها از آنها ناشی می شد منجر به انحراف زبان عربی از مسیر فطری و بومی خود می گشت. لذا از همان آغاز امر در صدد برآمدند اصول و قواعدی وضع کنند تا نو مسلمانان غیر عرب و نیز کودکان و نسل جدید دو رگه به طرق و روشهای تعبیر صحیح در زبان عربی آشنائی پیدا کنند.

تاریخچه هائی تأیید می کند که انگیزه وضع نحو و دستور زبان عربی، انحراف زبان از مسیر طبیعی خود بوده است و ما به ذکر یکی از آنها مبادرت می کنیم:

۱. اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶. تأسیس الشيعة ص ۵۵، که از «وضحة العابدین» نقل دارد.

نوشته‌اند که دختر ابی‌الاسود شبی به آسمان می‌نگریست و به پدر گفت: «مَا أَحْسَنُ السَّمَاءِ» (بضم نون) که در اینصورت، معنای جمله آنست: چه چیز در آسمان نیکوتر و زیباتر است؟ پدر در پاسخ گفت: «نَجُومُهَا»: ستارگان آن. دختر گفت: منظورم پرسش و سؤال نبود، بلکه می‌خواستم بگویم آسمان زیباست. پدر گفت: در این صورت باید بگوئی «مَا أَحْسَنَ السَّمَاءُ» (بفتح نون) و باید لبهای خود را در تلفظ نون «احسن» بگشائی [و آنرا به فتح بخوانی].

بامدادان ابی‌الاسود نزد علی ع رفت و جریان امر را گزارش کرد. علی ع فرمود: من بیم آن دارم که زبان عربی با آمیزش تازیان با ملل غیر تازی به تباهی گراید. لذا به ابی‌الاسود دستور داد که نحو را وضع نموده و اصول و قواعد آن را بنگارد. بهمین جهت ابو حرب - بن ابی‌الاسود می‌گوید: نخستین بابی که پدرم در صناعت نحو گشود، باب «تعجب» بوده است.^۱

باید علاقه شدید بزرگان اسلام به تلاوت و قرائت صحیح قرآن را نیز یکی از انگیزه‌های تأسیس صناعت نحو دانست. باین معنی چون مردم قرآن را - به علت عدم آشنائی کافی از زبان عربی - درست نمی‌خواندند این موضوع در کنار سایر عوامل دیگر موجب گشت تا راه و روش قرائت صحیح قرآن به آنها ارائه گردد.

ابن ابی‌جمهور احسائی در کتاب المجلی خود آورده است که نخستین واضع نحو، ابی‌الاسود می‌باشد؛ چون او دیده بود شخصی آیه «إِنَّ اللَّهَ بَرُّهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» را به کسر لام «رسوله» و نادُرست می‌خواند. لذا گفته بود «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ»: یعنی پناه می‌برم

۱. نظیر چنین تاریخچه‌ای را نیز زُبَیدی در کتاب خود درمورد مسأله‌الحر آورده است (رك: طبقات النحویین ص ۱۴ و نیز: اطواد الثقافة ج ۲ ص ۳۶).

به خدا از نقصان ایمان پس از فزونی آن. سپس نزد علی ع رفت. حضرت به او فرمود: «أُنْحِ لِلنَّاسِ مَا يُقَوِّمُونَ بِهِ أَلْسِنَتَهُمْ»: یعنی برای مردم روشی وضع کن تا زبانهای خویش را به راه صحیح خود استوار سازند. سپس ابی الاسود را به کیفیت کار راهبری فرموده و گفت: «الْكَلَامُ كُلُّهُ يَدُورُ عَلَى اسْمٍ وَفِعْلٍ وَحَرْفٍ» و نیز وجوه اعراب را بدینگونه یادآوری فرمود: «الْوَقْعُ لِلْفَاعِلِ، وَالْتَصُّبُ لِلْمَفْعُولِ، وَالْجَرُّ لِلْمُضَافِ إِلَيْهِ»^۱.

باری، آنچه ابی الاسود درباره نحومی ساخت - چنانکه دیدیم - آنرا به امیرالمؤمنین علی ع بمنظور اصلاح و تکمیل آن، ارائه می داد؛ بهمین جهت است که ابی عبیده گوید: ابی الاسود بهیچوجه از آن مقداری که در مورد نحو می ساخت و آنها را از علی ع آموخته بود تجاوز نمی کرد. یعنی پس از علی ع ابواب دیگری در نحو اضافه نکرد، تا آنکه زیادبن سُمَّیَّه (زیادبن أبیه) که والی بصره بود از ابی الاسود درخواست کرد که بمنظور اصلاح و تکمیل خط عربی، قواعد و نشانه‌هایی وضع کند تا مردم بتوانند به آسانی قرآن را درست تلاوت کنند. ابی الاسود از دست زدن به چنین کاری خودداری می کرد. زیاد مردی را مأمور ساخت که بر سر راه ابی الاسود بنشیند و وقتی ابی الاسود بدو نزدیک می گردد با صدای بلند - به عمد - قرآن را غلط و نادرست بخواند. وقتی ابی الاسود از کنار این مرد می گذشت، آیه «إِنَّ اللَّهَ بَرُّهُ مِنْ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»^۲ را بکسر لام «رسوله» می خواند. این قرائت نادرست برای ابی الاسود گران آمد. لذا نزد زیادبن ابیه بازگشت و گفت:

۱. نقل از تأسیس الشیعة ص ۵۷. برای آگاهی بیشتر از موجبات تأسیس قواعد

نحو و صرف در زبان عربی رجوع کنید به: طبقات النحویین ص ۱۴ تا ۱۶.

تأسیس الشیعة ص ۵۶ تا ۶۱. ابوحیان النحوی ص ۲۶۱ و ۲۷۰ و کتب دیگر طبقات.

۲. سورة توبه، آیه ۳.

من هم اکنون آماده‌ام درخواست تورا انجام دهم و کار اعراب گذاری قرآن را آغاز نمایم، کاتب و نویسنده‌ای برایم فراهم آور. زیاد سی کاتب برای ابی‌الاسود آماده ساخت و او از میان آنها یکنفر را - که از قبیلهٔ عبدقیس بود - انتخاب کرد و ابی‌الاسود بدو گفت قرآن را باز کن، و با رنگی متفاوت از رنگِ متنِ قرآن نشانه گذاری کن: وقتی لبانم را برای تلفظ حرفی بالا بردم و آنرا گشودم نقطه‌ای روی آن (فتحه) و هرگاه پائین آوردم، نقطه‌ای در زیر آن (کسره) و بهنگامی که لبهایم را بستم، نقطه‌ای در میان آن (ضمه) و اگر شنیدی همراه این حرکات، حرفی را با «غنه»^۱ ادا کردم دو نقطه روی آن بنگار (تنوین)^۲.

این تاریخچهٔ کوتاه که اکثر محققان و مورخان آنرا نقل کرده‌اند نشان میدهد که نخست به علت شهرت ابی‌الاسود در آشنائی به قواعد نحو و دستور زبان تازی مورد توجه بوده، و ثانیاً اینکه ابی‌الاسود نشانه گذاری قرآن را سالها پس از تأسیس قواعد نحو آغاز کرده است.

چه ابوابی را امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابی‌الاسود در نحو تأسیس کردند؟

چنانکه ملاحظه شد انگیزهٔ تأسیس نحو از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ریشه می‌گیرد و در زمان امیر المؤمنین علی علیه السلام بوسیلهٔ ابی‌الاسود به ثمر می‌رسد. و در زمان سیبویه آنگونه بارور می‌گردد که

۱. صدای آوازی که از کام بیرون آید.

۲. البرهان ج ۱ ص ۲۵۰ و ۳۵۱. مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۰۱. تاریخ القرآن ص ۸۸. اول من وضع النحو (مقاله) ص ۷۲. القواعد النحویة ص ۷۸. ص ۸۸. اول من وضع النحو (مقاله) ص ۷۲. القواعد النحویة ص ۸۸. برخی از محققان نوشته‌اند که ابی‌الاسود نقطه گذاری قرآن را به دستور عبدالملک بن مروان آغاز نمود (رک: الاتفاق ج ۲ ص ۲۹۰. تأسیس الشیعه ص ۴۲).

دارای سازمان و اصول علمی می‌شود.

اکنون باید دید چه ابوابی در نحو در زمان ابی الاسود بنیاد گرفت؟ با توجه به روایات تاریخی، ابواب نسبتاً زیادی در نحو در این زمان تأسیس شد که گاهی بموجب رویدادها و حوادث خاصی این ابواب بوجود می‌آمد و نام و عنوانی برای خود کسب می‌کرد و گاهی نیز خود ابی الاسود بدون آنکه حادثه‌ای ایجاب کند دست اندر کار تأسیس ابواب و قواعدی در نحو می‌شد، که بی‌تردید با بساطت و سادگی خاصی توأم بوده است. ما در این زمان، قیاس و یا تعلیلی در نحو نمی‌بینیم.

ترتیب تاریخی درباره موضوعات و یا ابوابی که در نحو در زمان ابی الاسود تأسیس شد یعنی بیان تسلسل این ابواب و اینکه اولین باب چه بوده و بترتیب آخرین باب نحو در زمان ابی الاسود چه موضوعی را تشکیل می‌داده است، کاری بس دشوار و پیچیده است. اما با توجه به قرائن تاریخی، ابواب نحو بطور احتمالی بترتیب مذکور در زیر بنیاد گرفته‌اند:

تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف و تعریف آنها.^۱
باب تعجب و استفهام^۲، باب مضاف و حروف رفع و نصب و جرّ و جزم.^۳ تقسیم اسم به معرفه و نکره.^۴ رفع فاعل، نصب مفعول،

۱. اکثر مدارك تاريخی از این باب یاد کرده‌اند (بنگرید به همه مصادر که در پاورقی همین مقاله از آنها یاد شده است).

۲. اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶. تأسیس الشیعة ص ۴۸ و ۶۱.

۳. طبقات النحویین ص ۱۳. طبقات الشعراء (نقل از اول من وضع النحو «مقاله» ص ۶۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (نقل از تأسیس الشیعة ص ۵۴).

۴. تأسیس الشیعة ص ۵۴.

جرّ مضاف الیه.^۱ حروف مُشَبَّهَةٌ بالفعل^۲، باب عطف و نعت.^۳ ابن الانباری گوید: ابی‌الاسود پس از اعراب‌گذاری قرآن، مختصری نیز در صناعت نحو تدوین کرده بود.^۴

أدلة مخالفان نظریه وضع نحو به وسیله ابی‌الاسود
گروهی از محققان در صدد بر آمدند برخی از حقایق مسلم تاریخی را مورد تردید و یا انکار قرار دهند تا طبق مَثَلِ سائر: «خَالِفْ، تُعْرِفْ» برای خود در تاریخ علم، جایی باز کنند و خویشان را بنمایانند. از جمله در باره وضع و تأسیس نحو بوسیله ابی‌الاسود نظریه‌های جدیدی ارائه داده‌اند تا این قضیه مسلم تاریخی را دچار تردید سازند.

احمد امین تأسیس نحو بوسیله ابی‌الاسود را «حدیث خرافه» نامیده و می‌نویسد: طبعیت زمان علی عَلَيْهِ السَّلَام و ابی‌الاسود یارای اینگونه تأسیسات علمی و تقسیمات منطقی را نداشت.^۵

بدنبال او، دیگران نیز کار وی را تعقیب کردند. ابراهیم مصطفی، الکتاب سیبویه را دستاویز خود ساخته و از آن به عنوان حربه و دلیلی برای انکار وضع نحو بوسیله ابی‌الاسود استفاده می‌کند. وی پس از یاد کردن نصوص کتب طبقات که همگی متفقاً نحو را ساخته ابی‌الاسود معرفی کرده‌اند، می‌نویسد:

۱. باید نخستین کتب نحوی را که در دسترس ما است مورد

۱. دوضة الدافین و محبوب القلوب. (نقل از تأسیس الشیعة ص ۵۹).

۲. اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶. تأسیس الشیعة ص ۴۹ و ۶۱.

۳. القواعد النحویة ص ۷۹.

۴. مختصر نزهة الالباء (نقل از تأسیس الشیعة ص ۶۱).

۵. ضحی الاسلام ص ۲۸۵.

بررسی قرار دهیم تا اولین عالم نحوی را که رأی در صناعت نحو به وی منسوب است باز شناسیم. اولین کتب موجود در نحو الکتاب سیبویه می‌باشد و ما نام دانشمندانی که آراء نحوی بدانها منسوب است با توجه به تعداد مواردی که از آنها یاد شده است بترتیب تاریخی در الکتاب سیبویه چنین می‌بینیم:

عبدالله بن ابی اسحق حضرمی (۱۰۷م) شش بار.

عیس بن عمر ثقفی (۱۵۰م) هیجده بار.

ابو عمرو بن علاء (۱۵۴م) سی و نه بار.

خلیل بن احمد (۱۶۰) سیصد و هفتاد و شش بار.

یونس بن جیب (۱۸۳م) صد و پنجاه و پنج بار.

بنابراین در الکتاب سیبویه، حتی برای یکبار نظر و رأی در نحو که منسوب به ابی‌الاسود باشد نمی‌یابیم. و نیز نام عده‌ای از نحو-بین که در دو طبقه پس از ابی‌الاسود قرار دارند، در الکتاب دیده نمی‌شود یعنی ما از عبدالرحمن بن هرمز، نصر بن عاصم لیثی، یحیی بن یَعْمَر، عنسبة الفیل و میمون اقرن که در طبقه دوم نُحاة قرار دارند و نیز از ابن ابی عقرب و عبدالله بن ابی اسحق که در طبقه سوم هستند رأی و نظری در الکتاب مشاهده نمی‌کنیم.

۲. در همان کتب طبقات، که نخستین بنیان‌گذار نحو را عبارت از ابی‌الاسود می‌داند می‌بینیم که ابی‌الاسود را نخستین کسی معرفی می‌کند که قرآن را به وسیله نقطه، اعراب‌گذاری کرده است و این کار را ابی‌الاسود در زمان زیاد بن ابیه انجام داد، و شاگرد او نصر بن عاصم بدر خواست حجاج، کارِ استادِ خود یعنی ابوالاسود را با اِعجام و نقطه‌گذاری حروفِ مُشابه و همانندِ قرآن - مانند باء، تاء، ثاء، یاء و ج ح خ و امثال آنها - تکمیل کرده و حروف هجاء را بصورت کنونی (الف بت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ...) مرتب ساخت و خلیل بن احمد با

تأیید کار نصر بن عاصم، نقطه‌های اعراب ابی‌الاسود را به حروف كوچك معمول امروز (علامت فتحه و كسر و ضمه و سکون) - برای نشان دادن حرکات مختلف و سکون حروف - مبدل ساخت، و چون خلیل به زبان و خط یونانی آشنائی داشت، این ابتکار را از خط یونانی اقتباس کرد.

بنابر این قواعد نحو، موضوعی متفاوت از نقطه اعراب قرآن است، و نحو نخستین بار بوسیله عبدالله بن ابی اسحق حضرمی تأسیس شد. مؤید این نظریه، ابن سَلَام جُمَحی است که می‌نویسد: نخستین کسی که نحو را شکوفا ساخت و قیاس را گسترش داد عبدالله بن ابی اسحق است، اگر چه روایات او در رسائل و نیشترهای نحوی، اندك و ناچیز می‌باشد.

ابراهیم مصطفی پس از بیان فوق می‌نویسد:

از همنجا ما به اشتباه رُوات و نویسندگان کتب طبقات پی می‌بریم که اعراب گذاری ابی‌الاسود و اطلاع او از عربیت را با ابتکار قواعد عربی و نحو - که بوسیله دیگران صورت گرفت - درهم آمیختند، و تأسیس و بنیان گذاری نحورا بدو نسبت دادند!

۳. عامل دیگری که این اشتباه را تقویت می‌کرد آن بود که عده‌ای از نویسندگان نمی‌خواستند چیزی را به زیاد بن ابیه نسبت دهند بلکه خواهان آن بوده‌اند که همه چیز را به علی عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ و پیروان او منسوب بدانند.

رد نظریه فوق

تردید نیست که امثال ابراهیم مصطفی و پیشگامان وی گرفتار نوعی بیماری مخالف خوانی در مسائل مسلم تاریخی هستند، و چون

هدف ما در این مقاله مبنی بر اختصار است در ردّ نظریه فوق‌الذکر بطور ایجاز می‌گوئیم:

اگر ما در کتاب سیبویه، نامی از ابی‌الاسود و یا دانشمندان قبل از ابن ابی‌اسحق نمی‌بینیم بهیچوجه نمیتواند دلیل بر آن باشد که آنان دارای هیچگونه سوابقی در وضع و تأسیس قواعد نحوی - حتی بصورتی که بعنوان بذری برای إنتاج این صنعت تلقی گردد - نبوده‌اند؛ زیرا ردّ همه روایات تاریخی که تمام مورخان، روی آن صحّه گذاشته‌اند کار آسانی نیست بلکه باید بامعیارها و ضوابط خاصی آنها را مورد تردید و انکار قرار داد.

علاوه بر این کتاب، اثری است علمی و آمیخته با مقیاسهای منطقی. و کار ابی‌الاسود و سایر دانشمندان پیش از ابن ابی‌اسحق در سطحی قرار نداشت که در کتاب مورد استفاده قرار گیرد. و این امر نمی‌تواند دلیل آن باشد که ابی‌الاسود و دیگران در سطح ابتدائی و ابتکار بسیط مسائل نحوی بی‌سابقه بوده‌اند. گذشته از آن عرصه کار آنان را باید در کتب قراآت یافت چون امثال ابی‌الاسود و یحیی بن یعمر و عبدالرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم و جز آنها از قراء بوده‌اند. ما از همه این دانشمندان آرائی در کتب قراآت می‌بینیم.^۱ و نیز از ابی‌الاسود مناقشه‌ای نحوی در یکی از ابیات شعری نقل شده است که صد در صد مشابه یکی از موارد ششگانه‌ای است که از ابن ابی‌اسحق در کتاب دیده می‌شود.

آری عبدالله بن ابی‌اسحق نحو را شکوفا ساخت و مسائل آنرا باقیاس و تعلیل در آمیخت و از این جهت وی بر پیشینیان خود تفوق داشت نه آنکه پیش از وی دیگران در تأسیس و پیشبرد صنعت نحو دخالتی نداشته‌اند.

نقطه گذاری قرآن بوسیله ابی الاسود بمنظور نشان دادن اعراب قرآن، خود مؤید آن است که ابی الاسود در زمان زیاد بن ابیه به اوج شهرت خود در آشنایی به دستور زبان تازی رسیده بود. و نیز چنانکه قبلاً یاد آور شدیم وی این کار را پس از تأسیس قواعدی در نحو آغاز کرده بود.

صِرْفِ فَقْدَانِ آثار کتبی از ابی الاسود و یا شاگردان وی، روایات نحوی را که در کتب طبقات از آنها یاد شده است بی ارزش نمی سازد. چه بسیار آثاری که در زمان خود، موجود بوده ولی باگذشت زمان از میان رفته و اکنون وجود ندارد. آنهمه کتبی که ابن الندیم در الفهرست خود یاد کرده است آیا همه آنها موجود است؟ و آیا چون اکثر آنها مفقود الاثر شده اند باید روایات ابن الندیم را تضعیف کرد؟ قرآن در زمان پیغمبر ﷺ روی سنگهای ظریف و پوست و جریده خرما و استخوان شانه شتر و امثال آنها نوشته می شد. علی رضی الله عنه پس از رسول خدا قرآن را جمع آوری کرد. و در زمان ابی- بکر صحیفه هائی از قرآن فراهم آمد، و نیز در عصر عثمان قرآن بطور کامل، جمع و تدوین گردید و مصحف امام و سرمشق تمام قرآنها بوجود آمد؛ ولی هیچیک از این آثار، هم اکنون موجود نیست. و چون موجود نیست آیا ما باید در روایات مربوط به جمع قرآن، تردید و یا آنها را انکار کنیم؟! و یا بگوئیم قرآن در اعصار بعدی فراهم آمد؟! باری، در الفهرست ابن الندیم ما به مطلبی می رسیم که وجود سند کتبی را در باره ابی الاسود و ابتکار او را در نحو تأیید می نماید. ابن الندیم می نویسد: در مدینه و شهر «الحديثه» با مردی بنام محمد بن الحسین معروف به «ابن بعره» برخوردیم که به جمع آوری کتب می پرداخت، و دارای گنجینه بی نظیری از کتب بود که من مانند آن را ندیده بودم. کتابهایی به زبان عربی در نحو و لغت و ادب و کتابهای

قدیمی بود که من مانند آن را نزد کسی ندیدم. من بارها نزد او رفته و با او همدم و مانوس بودم و او نفرتی داشت از اینکه گنجینه خود را به کسی نشان دهد... و چیزهایی میان آنها دیده می‌شد که دلالت داشت بر اینکه نحو از ابی‌الاسود است. و آن، چهار ورق و برگ‌گی بود که گویا ورقش چینی و بر آن نوشته شده بود. «در اینجا کلامی است در باره فاعل و مفعول از ابی‌الاسود رَحِمَهُ اللهُ. و در زیر، این نوشته به خطی قدیم دیده می‌شد: این است خطُ عَلَّانِ نحوی، و در زیر آن داشت: این است خطِ نضر بن سُمَّیْل (بضم شین و فتح میم)».

پس از وفات این شخص، آن کتابدان و هر چه در آن بود ناپدید گردیده و خبری از آن بدست نیامد و من با جستجوی فراوانی که از آن نمودم، جز همان قرآن، نه چیزی از آن دیدم و نه چیزی از آن شنیدم.^۱

و نیز یاقوت در شرح احوال ابراهیم بن عقیل نحوی پدر اسحق قرشی معروف به «ابن مکبری» می‌نویسد: ابن عساکر گفته است که ابواسحق یاد کرده است: نزد وی تعلیقه ابی‌الاسود وجود داشت، تعلیقه‌ای که علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام بر او املاء کرده بود. ابی‌اسحق بار-ها به یاران خود - بخصوص اصحاب حدیث - وعده می‌داد ولی به وعده خود وفا نمی‌کرد، تا بالاخره بعضی از شاگردان وی آنرا نوشتند این تعلیقه در امالی ابوالقاسم زجاجی، ده سطر مکتوب می‌باشد.^۲

با توجه به مطالب گذشته، این نتیجه بدست می‌آید که بطور قطع و مسلم، نحو پیش از ابن ابی‌اسحق وضع شده و ابی‌الاسود آن را با اشاره علی عَلَيْهِ السَّلَام بنیان‌گذاری کرد، و پیش از ابی‌الاسود راه تکامل و گسترش خود را پیش گرفت و بتدریج دارای نظم و سازمان منطقی گشت.

۱. الفهرست ص ۷۱ و ۷۲ (ترجمه فارسی).

۲. معجم‌الادباء (نقل از: حول اول من وضع النحو «مقاله» ص ۱۳۸).

آیا معارف و فرهنگهای بیگانه در پیدایش نحو مؤثر بوده است؟
 برخی از محققان متأخر معتقدند که ابتکار نحو عربی بوسیله خود مسلمین و عرب صورت نگرفت، بلکه عوامل بیگانه از عرب و اسلام در پیدایش آن مؤثر بوده است، چرا که آثار منطقی یونان در نحو و دستور زبان عربی دیده می شود، و ما بخصوص در الکتاب سیبویه این سیستم را می بینیم. می گویند این آثار از راه مستقیم وارد زبان عربی نشده است، بلکه بوسیله دانشمندان زبان شناس سریانی که پیوند استواری با عربها داشتند در این زبان راه یافته است.^۱

ولی این سؤال پیش می آید که آیا پایه گذاران نحو عربی امثال ابی الاسود و نحّات پیش از خلیل با آثار یونانی آشنائی داشته اند یا نه؟ پاسخ این سؤال بسیار روشن است چون می دانیم آنانکه پایه گذاری و ابتکار نحو بدانها منسوب است - چه بطور مستقیم و چه بطور غیر مستقیم - به زبان یونانی آشنائی نداشتند، و ابتکار نحو حتی در دوره پختگی و پیشرفت آن در عصری قرار دارد که عربها به فرهنگ و تمدن یونان و فلسفه و منطق آنها آشنائی نداشتند. و علم نحو در محیط عربی و با مایه ای صدرصد اسلامی میان آنها پدید آمد و راه پیشرفت خود را بدون استمداد از فرهنگ بیگانه ای طی کرد.

اگر چه میان دستور زبان تازی از یکسو، و دستور زبانهای یونانی و سریانی و عبری و فارسی از سوی دیگر، وجوه اشتراک و مشابهاتی دیده می شود، ولی وجوه افتراق و اختلاف میان آنها نیز بسیار زیاد و جالب توجه می باشد.^۲

۱. تأثیر دانشمندان سریانی در پایه گذاری صرف و نحو عربی ص ۶۹.
 ۲. برای آگاهی لازم درباره وجوه اشتراک و افتراق زبان و قواعد عربی و سایر زبانهای بیگانه، رجوع کنید به: القواعد النحویة ص ۲۴۸ تا ۲۵۷. و نیز مقاله انیس فُرَیجَه «تأثیر دانشمندان سریانی در پایه گذاری صرف و نحو عربی» در مجله الدلائل، سال دوم، شماره ۱، ص ۶۹ تا ۹۵.

وجود چنین مشابهات میان زبان عربی و قواعد سایر زبانها نمی‌تواند نشانه آن باشد که دستور زبان تازی از قواعد نحوی دیگر زبانها اقتباس شده باشد؛ زیرا عرب در آغاز اسلام هنوز هیچگونه پیوندی با فرهنگهای بیگانه برقرار نکرده بود، و بدانها نیز آشنائی نداشت. ناگفته نماند که ایرانیان در پیشبرد و گسترش صناعت نحو سهم بسزائی داشتند و دانشمندان مبرز و سرشناس این فن، پارسی‌زبانانی بوده‌اند که اهتمام قابل ملاحظه‌ای در سازمان دادن مسائل نحو داشته و طرحهای جالبی را بکار بردند.

نحو در آغاز امر مانند سایر فنون و علوم دیگر در صدر اسلام آنچنان که شاید و باید جنبه علمی و منطقی بخود نگرفته بود، و همانگونه که ابن خلدون می‌نویسد: «عرب در این زمان، امر تعلیم و تألیف و تدوین را بدرستی نمی‌شناخت، و احساس نیازی هم بدانها نمی‌کرد. ولی در زمان صحابه و تابعین نهضت و جنبشی در امر علوم پدید آمد و به تدریج پس از آشنایی به علم و فلسفه یونان، علوم اسلامی رنگ تازه و نوینی بخود گرفت».

«ایرانیان که همواره جويا و متبع، و در ابتکار و سازندگی، پیشتاز بودند در لغت و زبان عربی دگرگونی‌هایی پدید آوردند که آنرا در مسیر گسترش و پیشرفت در آوردند؛ بخصوص که زبان عربی زبان میهنی آنها نبود و در صدد بودند این زبان را بدرستی بشناسد».

ابن خلدون می‌گوید: حاملان علوم و دانشوران اسلامی، غالباً عجمها و بویژه فارسی‌ها بوده‌اند زیرا خداوندگارِ نحو امثال سیبویه، ابوعلی فارسی، زجاج و جز آنها، عجمها و ایرانیان بوده‌اند.^۱ پس از آگاهی از مطالب فوق ما به این نتیجه میرسیم، که نحو

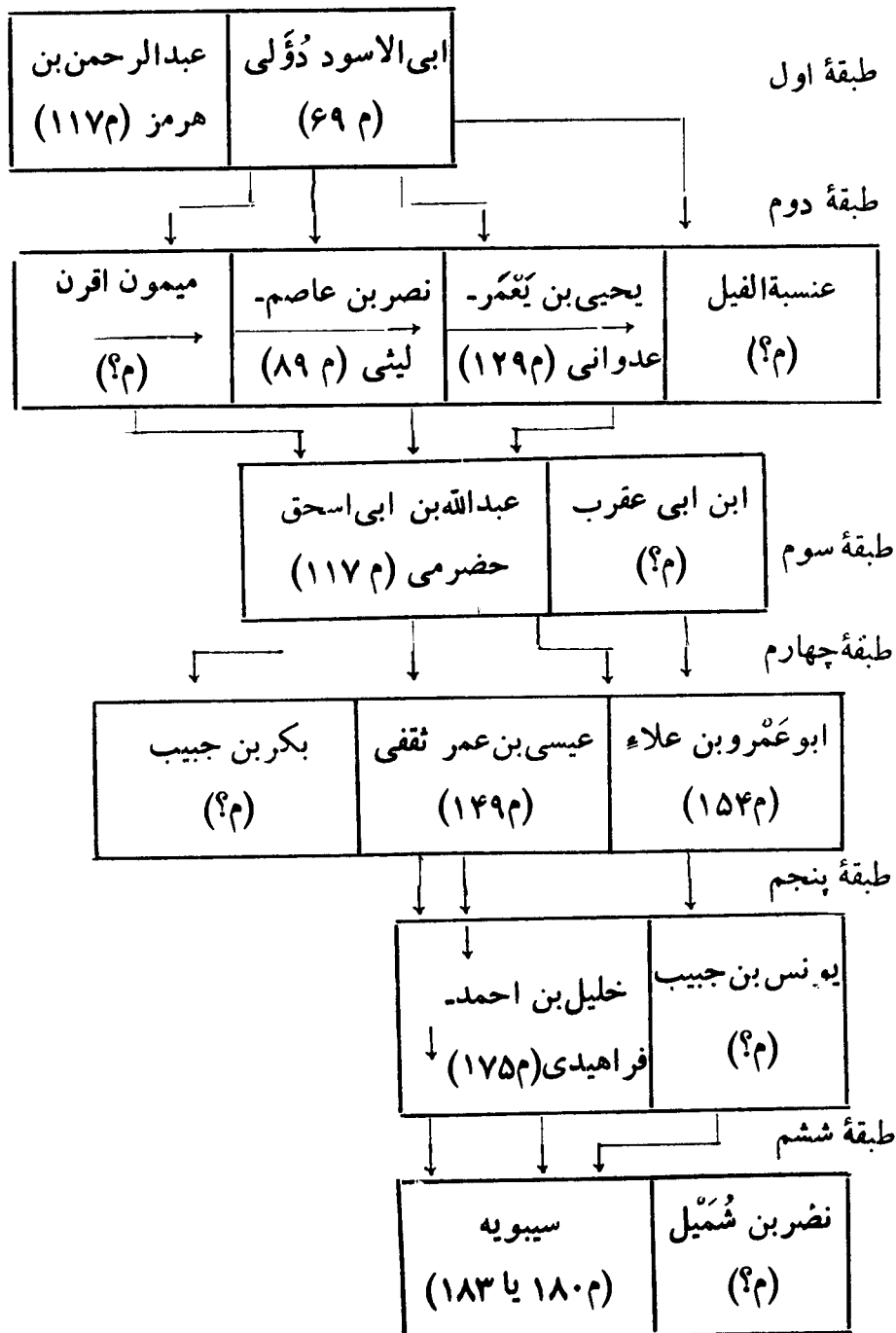
و صرف عربی با مایه‌های اصیل عربی زاده شده و پدید آمده بود و تا مدتها پیش از خلیل و سیبویه با مواد عربی و از محیط ویژه تازی تغذیه شده و پرورش یافت، و بتدریج پس از آشنایی عرب به فرهنگها و معارف اقوام دیگر، علم نحو در میان مسلمین بانوعی تعلیل و قیاس که همراه با ضوابط منطقی و فلسفی بود آمیخته شد. بطوری که می‌توان گفت که نحو عربی در اصول و اقسام و ابواب و بسیاری از خصوصیات خود، پرورش یافته محیط عربی و اسلامی است و هیچ عوامل دیگری در آن مؤثر نبوده است و جنبه‌های منطقی - که بعدها در نحو پدید آمد، و شامل علل و تعاریف می‌باشد - تحت تأثیر معارف بیگانه، خودنمایی کرد و معارف و فرهنگ عربی با روش علمی و فلسفی توجیه گردید. و عبارت دیگر: علم نحو در پیدایش خود ویژگی خود را از نظر عربیت حفظ کرده بود، که بعدها مغزهای متفکری که با نظام علمی و منطقی معارف بیگانه تقویت می‌شد این صنعت را به سر حد تکامل خود رساند. ولی در آغاز پیدایش و نیز در دوره‌های آغاز پیشرفت خود، ویژگی عربی آن محفوظ بوده است و تحت تأثیر هیچ فرهنگ بیگانه‌ای قرار نداشته است.

ج. نحو پس از ابی‌الاسود

چه کسانی پس از ابی‌الاسود برای فراهم آمدن الکتاب بوسیله سیبویه مؤثر بوده‌اند؟

اگر بخواهیم سلسله شیوخ و اساتید نحو را از ابی‌الاسود تا سیبویه بترتیب نشان دهیم که هر یک از آنها نحو را به دیگری و یا دیگران آموختند، قائمه‌ای که از نظر خوانندگان می‌گذرد بطور اجمال می‌تواند دورنمایی از آنرا به ما ارائه دهد.

نموداری از طبقات نحوین تا سیبویه



این قائمه و طبقه‌بندی نحویین برحسب آنچه در طبقات النحویین زبیدی دیده می‌شود تنظیم شده است ضمناً با نشانه‌های «→» تسلسل اساتید نحو در آن مشخص گردیده است با این تفاوت که آنچه باخط عمودی مشخص گردیده سلسله‌ای هستند که طولاً از ابی الاسود به سیبویه منتهی می‌گردند. نا گفته نماند که در این قائمه، نام مشاهیر دانشمندان نحو و عده‌ای از آنها آمده است. والا دانشمندان دیگری نیز در طول و عرض این طبقات قرار دارند که ما نامی از آنها به میان نیاورده‌ایم.

اینک برای توضیح بیشتر، هریک از دانشمندانی که در این قائمه از آنها یاد شده مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

طبقه اول:

ابی الاسود دؤلی

ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل بن یَعْمَر (م ۶۹ هـ ق) که از پیروان و یاران خاص علی ع بوده است. گزارش کارهای وی در صناعت نحو پیش از این گذشت.^۱

عبدالرحمن بن هرمز (م ۱۱۷ هـ ق)

زبیدی در کتاب خود ضمن ترجمه احوال نحویین طبقه اول، از او یاد کرده و طبق روایتی، وی را نخستین واضع عربیت معرفی می‌کند، و می‌نویسد: که عالم‌ترین مردم به نحو و انساب قریش بوده است و گویند وی نحو را در زمان هشام تأسیس کرد.^۲

طبقه دوم:

عنبسة الفیل (م ؟)

۱. ترجمه احوال او را بنگرید در: طبقات النحویین ص ۱۳-۱۹. تأسیس الشیعة

ص ۴۰-۶۱.

۲. طبقات النحویین ص ۱۹ و ۲۰.

عنبنه بن معدان مولی مهر، معروف به «فیل»^۱ که نحو را از

ابی الاسود آموخت.^۲

یحیی بن یَعْمَر عدوانی شیعی (م ۱۲۹ هـ ق)

وی یکی از قراء بصره بوده، و نحو را از ابی الاسود اخذ کرد و به نحو و لغت عرب آشنائی کافی داشت. وی عبدالله بن عباس را نیز درك کرده بود.^۳

گویند: وی نخستین کسی بوده که کارِ إعجام و نقطه گذاری حروفِ مشابه قرآن را آغاز کرده، و نصر بن عاصم لیشی، آنرا تکمیل نمود. خالد حذاء گوید: ابن سیرین، مصحف و قرآنی در اختیار داشت که بوسیله یحیی بن یعمر نقطه گذاری شده بود.^۴ ابن عطیه می نویسد: حجاج بهنگام فرمانداری بصره به حسن و یحیی بن یعمر دستور داد تا قرآن را نقطه گذاری کنند.^۵

یحیی در سخنان خود غالباً واژه های غریب و پیچیده بکار می برد. و آشنائی گسترده ای به لغات غریب داشت. ابن دُرَیْد می گوید: یحیی بن یعمر کنیزی خراسانی و درشت اندام خریداری کرد، یاران از وی راجع به آن کنیز سؤال کردند، در پاسخ گفت: [نعم المطحخة]؟. مردی با همسر خود ستیز داشت یحیی بن یعمر به وی گفت:

۱. برای آگاهی از وجه تسمیه او به «فیل» رجوع شود به پاورقی طبقات النحویین

ص ۲۴.

۲. همان مرجع و صفحه.

۳. تأسیس الشیعة ص ۶۶.

۴. طبقات النحویین ص ۲۳. و فیات الاعیان ج ۱ ص ۲۲۷. البرهان ج ۱ ص -

۲۵۰.

۵. مقدمتان ص ۲۷۶.

۶. طبقات النحویین ص ۲۳. معنای جمله: ازدواج و زناشوئی خوبی بود.

«إِنْ سَأَلْتِكَ ثَمَنَ شُكْرِهَا وَشَبْرَكَ أَنْشَأَتْ تُطْلَهَا وَتُضْهِلَهَا؟»^۱

نصر بن عاصم لیثی (م ۸۹ هـ ق)

از شاگردان ابی الاسود بود که گویند نحورا از یحیی بن یعر نیز آموخت. وی چنانکه گذشت بمنظور تکمیل رسم الخط قرآن با همکاری یحیی، حروف مشابه قرآن را نقطه گذاری کرد و این کار پس از اعراب گذاری قرآن بوسیله ابی الاسود در زمان حجاج صورت گرفت.^۲

خالد خداه گوید: از نصر بن عاصم سؤال کردم که آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ» را چگونه قرائت می کنی؟، دیدم تنوین «اَحد» را حذف کرده است. به او گفتم: عروۀ بن زبیر، آنرا با تنوین میخواند؟ نصر گفت او بد میخواند. من به عبدالله ابن اسحق طرز خواندن نصر بن عاصم را اطلاع دادم، نصر تا هنگام مرگ نیز آیه را همینگونه قرائت می کرد.^۳

میمون اقرون (م ؟)

که از ابی الاسود نحو را آموخت، و برخی گفته اند آن را از عنبسه نیز اخذ کرد.^۴

طبقة سوم:

ابن ابی عقرب (م ؟)

شعبه می گوید: ما با ابن ابی عقرب شد و آمد داشتیم، من از

۱. طبقات النحویین ص ۲۳. البیان والتبیین ج ۱ ص ۳۸۷. معنای جمله: آیا اینکه او از تو درخواست مزد استمتاع می نماید می خواهی حق او را ضایع و کم کنی؟

۲. طبقات النحویین ص ۲۱. وفيات الاعیان ج ۱ ص ۱۲۵. تاریخ الادب: خفنی یازجی، ص ۷۱.

۳. طبقات النحویین ص ۲۱.

۴. طبقات النحویین ص ۲۴.

وی راجع به فقه سؤال می‌کردم و ابو عمرو بن علاء در باره عربیت و نحو از او می‌پرسید. سپس برمی‌خاستیم و از مجلس بیرون می‌شدیم در حالیکه نه من و نه عمرو چیزی از سخنان وی را بخاطر داشتیم^۱.

عبدالله بن ابی اسحق حضرمی (م ۱۱۷ هـ ق)

که نحو را از یحیی بن یعر و نصر بن عاصم و نیز از میمون اقرن آموخت.^۲ گویند: برای نخستین بار نحو را کاویده و قیاس و تعلیل را در آن راه داد.^۳

ابن سلام گوید: از پدرم شنید که از یونس راجع به ابن ابی اسحق و مقام علمی وی سؤال می‌کرد، یونس در پاسخ گفت: او دریائی بوده [یعنی در عصر خود به ذروه اعلای دانش رسیده بود] سپس پرسید: دانش او نسبت به دانش عصر ما چگونه بوده است؟ گفت اگر مردی همزمان با ما جز دانش و معارف او چیز دیگری نداند، حقیر و مورد استهزاء خواهد بود. و اگر کسی در روزگار ما ذهن و هوش و رأی و نظر صائبی، چون او داشته باشد، عالمترین مردم زمان ما خواهد بود سپس از یونس سؤال کرد: آیا از ابن ابی اسحق چیز [تازدهای] شنیدی؟ گفت آری، چون از او پرسیدم آیا کسی میتواند بجای «السویق» بگوید: «الصویق»؟ گفت آری. عمر بن تمیم چنین می‌گوید: بر تو لازم است بابی از نحو را بدست آوری که مُطَرِد و قابل قیاس باشد^۴.

وی معروف به قرائت‌های ویژه‌ای در قرآن بوده و برخی آیات را برخلاف مشهور میخواند.

۱. همان مرجع ص ۲۵.

۲. پاورقی القواعد النحویة ص ۷۹.

۳. طبقات الشعراء: ابن سلام (نقل از: اول وضع النحو «مقاله» ص ۷۳) طبقات

النحویین ص ۲۵. ضحی الاسلام ص ۲۸۹.

۴. طبقات النحویین ص ۲۶.

کلمه «نکذب» و «نکون» را در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا كَذِبًا نَسَوْنَاهُ»^۱ و نیز «الزانية والزاني»^۲ و «السارق والسارقة»^۳ را به نصب آنها قرائت می کرد.^۴ و نیز همواست که آیه «إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَتْ عَلَيْنَا»^۵ را میخواند: «إِنَّ الْبَقْرَةَ تَشَابَهَتْ عَلَيْنَا» یعنی بجای «البقرة» البقرة، و شین تشابه را به تشدید قرائت کرده و نیز تاء تأنیث بدان الحاق کرده بود.^۶ اگر چه گروهی از قراء، چنین قرائتهائی را مورد انتقاد قرار دادند و آنها را از قراآت شاذّه و ضعیف معرفی کرده اند، ولی ابو حیان نحوی قرائت اخیر را طبق قواعد نحوی توجیه کرده است.^۷

طبقة چهارم:

ابوعمر بن علاء بصری (م ۱۵۴ هـ ق)

گویند: نحو را از ابن ابی اسحق اخذ کرده و نسبت به وی در لغت و کلام عرب احاطه بیشتری داشت.^۸ او از قراء سبعة و شیعی بود ولی در میان اهل سنت تقیه می کرد.^۹ اصمعی گوید: مدت ده سال همواره ملازم محضر ابو عمرو بودم و ندیدم که در مسائل ادبی به اشعار اسلامی استشهاد و احتجاج کرده باشد. کلیه روایات او از عربهایی بود که دوره جاهلیت را درک کرده

۱. سورة انعام، آیه ۲۷.

۲. سورة توبه، آیه ۲۴.

۳. سورة مائده، آیه ۵.

۴. طبقات النحویین ص ۲۷. و نیز بنگرید به: شواذ القراءات: ابن خالویه ص ۳۲.

۵. سورة بقره، آیه ۷۰.

۶. اینگونه قراآت راقراآت شاذّه می نامند.

۷. البحر المحيط ج ۱ ص ۲۵۴.

۸. طبقات النحویین ص ۲۸.

۹. تأسیس الشیعة ص ۳۴۶.

بودند.^۱

و نیز همو گوید: از خلیل بن احمد راجع به این شعر سؤال کردم:

حتى تحاجزن عن الدواد تحاجز الی ولم تکادی
که چرا شاعر بجای «لم تکادی» لم نکد، نگفته است؟ اصمعی
گفت خلیل روزی تمام را دور خود می گشت. [و پاسخ نمی داد] نزد
ابوعمر و رفتم، وی با کنار زبان خود [مسئله را حل کرد] و گفت: «ولم
تکادی ایتها الابل»^۲

ابوعمر و، علاقه شدیدی به ضبط واژه ها داشت و درباره ریشه
لغات نیز به جستجو می پرداخت و هرگاه به شناخت ضبط لغت و یا
ریشه های واژه ها دست می یافت، سخت خوشحال و مسرور می گردید.
روزی از وی سؤال کردند که کلمه «خیل» از چه ریشه ای
اشتقاق یافته است؟ ابوعمر و نتوانست جواب آنرا بگوید تا آنکه مردی
بیابانی و بادیه نشین در حالی که مُحَرَّم بود از کنار آنها می گذشت. آن
مرد خواست مطلب را با آن اعرابی در میان گذارد که ابوعمر و پیشدستی
کرد و گفت: من سؤال می کنم، چون زبان او را بهتر از تو می فهمم.
از اعرابی سؤال کرد. در پاسخ گفت: «اشتقاق الاسم من المسمى»: نام
از صاحب نام، مشتق است. حاضران نفهمیدند که منظور اعرابی چه
بوده است، لذا از ابی عمرو پرسیدند او را چه منظوری بوده؟ ابوعمر و
گفت: منظور او این است که خیل از خیلاء یعنی عَجَب و تکبر، مشتق
گردیده است «الانزاهات مشی العرضة خیلاء و تکبراً»^۳: آیانمی بینی آنرا
که شتر ماده بانشاط و تکبر گام برمیدارد و می خرامد.

۱. هامش: القواعد النحویة ص ۸۰.

۲. طبقات النحویین ص ۳۲.

۳. همان مرجع ص ۲۹.

حجاج بن یوسف او را تهدید کرده بود، لذا در اختفاء بسر می برد و متواری بود، بمنظور اینکه رَدِّپا گم کند میخواست از جایی به جای دیگری منتقل گردد، در این اثنا شنید کسی این شعر را می خواند:

رُبَمَا تَكْرَهُ النَّفُوسُ مِنَ الْأَمْرِ لَهُ فَرَجَةٌ كَحَلِّ الْعِقَالِ^۱

در این اثناء نیز بگوشش رسید که پیرزنی می گوید: حجاج مرده است ابو عمرو [خود را در برابر دو مژده یافت: یکی اطلاع بر ضبط کلمه «فرجه» و دیگری مرگ حجاج] لذا گفت نمی دانم آیا به گفتار خواننده شعر خوشحال کردم [که به من فهماند کلمه «فرجه» به فتح جیم است] و یا به گفتار پیرزن که مرگ حجاج را اعلام کرد.^۲

عیسی بن عمر ثقفی (م ۱۴۹ هـ ق)

که پنج یاشش سال پیش از ابو عمرو از دنیا رفت. نحورا از ابن ابی اسحق اخذ کرد. وی حتی از عربهای جاهلی و شعراء و فصحاء معروف انتقاد می کرد؛ فی المثل می گفت: نابغه، در شعر زیر- چون «ناقع» را به رفع خوانده است- دچار اشتباه گردیده بود:

فَبِتُ كَأَنِّي سَاوِرُ تَنِي ضَنْبِلَةٍ مِنَ الرَّقَشِ فِي أَيَّابِهَا السَّمِ نَاقِعٌ^۳

و می گفت باید کلمه «ناقع» را به نصب یعنی «ناقعا» خواند.

میان عیسی بن عمر، و ابو عمرو بن علاء درباره نصب کلمه «الطیر»

۱. شعر منسوب به امیه بن صلت است.

۲. چون ابو عمرو نمیدانست که «فرجه» بفتح فاء و یا بضم آنست، و با شنیدن این شعر و اینکه خواننده آن، بفتح خوانده است ضبط لغت مزبور را بدست آورد. فرجه به ضم فاء بمعنی شکاف و گشودگی میان دیوار یا کوه و امثال آن است، و بفتح فا بمعنی گشایش و شکاف میان دو امر می باشد (رک: طبقات النحویین ص ۲۸ ۲۹. القواعد النحویة ص ۸۱۱).

۳. دیوان نابغه ص ۵۱. سیبویه در الکتاب ج ۱ ص ۲۶۱ به این بیت برای اثبات الغاء ظرف در صورت تقدم آن استشهاد کرده و «السم» را مبتداء و «ناقع» را خبر آن دانسته و به رفع خوانده است (نقل از هامش طبقات النحویین ص ۳۵).

در آیه: «يَا جِبَالُ اَوْبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرُ»^۱ اختلافی پدید آمده بود. عیسی بن- عمر می گفت: نصب آن بعنوان نداء است مانند «يا زيدا والحارث». ابو عمرو معتقد بود که نصب آن بعنوان نداء صحیح نیست چون در این صورت باید آنرا به رفع خواند، بلکه نصب «الطير» بعلت اضممار و تقدیر فعل می باشد. یعنی بدین صورت: «وَسَخَرْنَا الطَّيْرَ» چنانکه بدنبال همین آیه آمده است. «وَلِسَلِيمَانَ الرِّيحُ» که نصب کلمه «الريح» بواسطه فعل مُضْمَر می باشد.^۲

نوشته اند که عیسی بن عمر در لغت، بسیار سختگیر و باریک بین بوده و کلمات نا مانوسی در تعابیر خود بکار می برد. وقتی از حمار خود به پائین افتاد مردم کنار وی گرد آمدند. و او خطاب به آنها گفت: «مَا لَكُمْ تَكَا كَاتُمْ عَلَيَّ كَتَكَا نُؤُكُمْ عَلَيَّ ذِي جَنَّةٍ، اِفْرَنْقَعُوا».^۳

و نیز می گویند: وی حدود هفتاد و اندی تألیف داشته است و برخی بسو دو تألیف را نسبت داده اند: یکی بنام اِکمال یا مُکْمَل و دیگری بنام الجامع که بنظر برخی از مورخان، الکتاب سیبویه همان الجامع عیسی بن عمر می باشد، چون می گویند وقتی سیبویه پس از افزودن مطالبی بر الجامع، الکتاب را ساخت آنرا نزد خلیل برد تا بروی قرائت کند خلیل گفت:

بَطَّلَ النَّحْوُ جَمِيعًا كُلَّهُ	غَيْرُ مَا أَحَدَثَ عَيْسَى بْنُ عَمْرٍ ^۴
ذَاكَ إِكْمَالٌ وَ هَذَا جَامِعٌ	فَهُمَا لِلنَّاسِ شَمْسٌ وَ قَمَرٌ ^۵

۱. سورة سبا، آیه ۱۰.

۲. طبقات النحویین ص ۳۶.

۳. المطول ص ۱۵ چاپ ۱۲۷۳ هـ ق. تفتازانی بنقل از جاحظ می نویسد که ابوعلقمه چنین جمله ای را گفته بود (همان مرجع ص ۱۵) القواعد النحویة ص ۸۱.

۴. در برخی روایات آمده. غَيْرُ مَا أَلْفَ عَيْسَى بْنُ عَمْرٍ.

۵. بجای این بیت در برخی آثار آمده است: وَهُمَا بَابَانِ صَارَا حِكْمَةً وَ أَرَا حَامِنَ رَقِيَّاسٍ وَ نَظَرَ (رک: طبقات النحویین ص ۲۷).

خلیل با کلمه «هذا» در مورد «جامع» به کتاب حاضر که همان الکتاب سیبویه بود اشاره کرده است.^۱ بهمین دلیل است که می گویند: عیسی بن عمر نخستین کسی است که نحو از نظر نگارش، بوسیله او به کمال رسید.^۲

بکر بن حیب سهمی (م؟)

نحو را از ابن ابی اسحق آموخت.^۳

طبقة پنجم:

یونس بن حبیب (م؟)

نحو را از ابی عمرو بن علا فرا گرفت و استاد سیبویه نیز بوده است. جنبه آشنائی او به نحو بر سایر جهات علمی وی غلبه داشت.^۴ یونس دارای روش و مقیاس ویژه بخود^۵ و در امر تعلیم، گشاده رو و دست و دل باز بوده است.^۶

وقتی سیبویه از دنیا رفت به وی گفتند که او کتابی در هزار برگ راجع به علم [نحو] بنقل از خلیل نگاشت. یونس گفت: در ظرف چه مدتی اینهمه مطالب را از خلیل شنیده است؟! کتابش را بیاورید. وقتی در الکتاب سیبویه نگریست گفت: سیبویه از خلیل درست نقل کرده، چنانکه در نقل از من نیز درست حکایت نموده است.^۷ ابن سلام گوید: به یونس گفتم آیا [از لحاظ دستوری] می-توانیم بگوئیم: «ایاک زیداً» در جواب گفت: اعراب -مزبور را ابن-

۱. انباه الرواة ج ۲ ص ۳۷۵ و ج ۳ ص ۳۴۷.

۲. طبقات النحویین ص ۳۷ درباره شعر مزبور نامی از خلیل بمیان نیاورده است.

۳. همان مرجع ص ۴۲.

۴. هامش: القواعد النحویة ص ۸۲.

۵ و ۶. طبقات النحویین ص ۴۸. و هامش القواعد النحویة ص ۸۲.

۷. طبقات النحویین ص ۴۹. معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۱۷.

ابی اسحق به مفضل بن عبدالرحمن اجازه داده که بگوید:

إِيَّاكَ إِيَّاكَ الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ إِلَى الشَّرِّ دَعَاءٌ وَ لِلشَّرِّ جَالِبٌ

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۰ یا ۱۷۵ هـ ق)

مردی با هوش و شاعر و مبتکر عروض و علل نحو بوده، و مسائلی را استنباط کرد که پیش از وی سابقه نداشته است.

وی مبرزترین دانشمند نحوی است که در لغت و واژه شناسی کار کرده و کتاب العین را درباره آن فراهم آورده است. آراء نحوی خود را به شاگردان خود امثال سیبویه منتقل ساخت. او را در نحو تألیفی نیست ولی ما می توانیم آراء نحوی او را در الکتاب سیبویه بیابیم؛ چون سیبویه در سیصد و هفتاد و شش مورد از او یاد می کند، و اکثر محققان نیز نوشته اند که اشارات سیبویه در الکتاب بسا عنوان «سَأَلْتَهُ» قال... راجع به خلیل است؛ چون خلیل بن احمد در واقع مؤسس و پایه گذار نحو علمی و سیستم یافته بوده است. و نیز چون سیبویه از شاگردان مُبَرِّزِ خلیل بوده اکثر آراء نحوی او را در الکتاب منعکس نموده است. و چنانکه ملاحظه گردید در عصر خود به تصحیح قیاس و استخراج مسائل نحو و تعلیل آن پرداخت. و ما این جهات را بطور پراکنده در کتاب العین او می بینیم.

نوشته اند که خلیل و ابن المقفع شبی را تا بامدادان به گفت و شنود پرداختند، و چون از هم جدا گشتند. به خلیل گفتند: ابن المقفع را چگونه یافتی؟ در پاسخ گفت: مردی را دیدم که علم و دانش او از عقل و خِرَدِ وی فزونتر است. به ابن المقفع گفتند: خلیل را چگونه دیدی؟ گفت مردی راه یافتم که عقل او از دانش وی فزونتر است.^۲

۱. این بیت از شواهد الکتاب ج ۱ ص ۱۲۴ می باشد ولی از شاعر آن نامی بمیان نیامده است.

۲. طبقات النحویین ص ۴۵. هامش القواعد النحویة ص ۸۲.

گویند: پدر ابن المقفع نیز دربارهٔ خود او چنین گفته بود و همین امر [یعنی فزونی علم او بر خردش = قِلَّتِ شعور اجتماعی وی] موجب هلاک و قتل او گردید.^۱

زبیدی می‌نویسد: پادشاه یونان نامه‌ای به خلیل نوشت. یکماه روی این نامه کار کرد و به مطالعهٔ آن پرداخت تا سرانجام محتوای آنرا بازشناخت. از خلیل سؤال کردند چرا اینهمه [دربارهٔ این نامه صَرَفِ وقت نمودی؟] خلیل گفت ناگزیر پادشاه یونان، نامهٔ خویش را به نام خدا و مانند آن آغاز کرده است، لذا نخستین حروف آن نامه را بر این اساس نهادم تا بر این بصورت قیاس و معیاری در آمد. و این موضوع، اصل و اساس برای پرداختن کتاب المعمی خلیل گردید.^۲

طبقة ششم:

نضربن شَمیل

(بضم شین و فتح میم): مازنی مروزی (م؟)

گویند: وقتی در بصره دچار تنگدستی و فقر گردید آهنگ خراسان نمود؛ قریب به سه هزار مرد او را مشایعت و بدرقه کردند و آنان محدث، لغوی، نحوی، عروضی و یا اخباری بودند. (یعنی همهٔ آنها اهل علم و دانش بودند) وقتی به مَرَبَد رسیدند نضربن شَمیل نشست و گفت: «يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ تَعَزَّوْا عَلَى مَفَارِقَتِكُمْ وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ كُلَّ يَوْمٍ كَيْلَجَةً مِنْ بَاقِلَا مَفَارِقَتِكُمْ:» مردم بصره، مفارقت از شما بر من گران است، سوگند به خدا هرگاه من برای هر روزی بقدر پیمانهٔ ناچیز و کوچکی باقلا می‌یافتم از شما جدا نمی‌شدم. ولی در میان مشایعین کسی حاضر نشد این هزینهٔ ناچیز را تعهد کند، لذا بسوی خراسان رفت و در آنجا به اموال فراوان دست یافت.^۳

۱. طبقات النحویین ص ۴۵.

۲. طبقات النحویین ص ۴۷.

۳. طبقات النحویین ص ۶۶ و ۶۷ و ۶۸.

سیبویه، عمرو بن عثمان بن قنبر (م ۱۸۰ یا ۱۸۳ هـ ق) در یکی از قراء شیراز بنام بیضاء زاده شد، و بمنظور نگارش حدیث به بصره رفت. برخورد بامشکلات علمی، وی را به خلیل رهنمون ساخت و لذا از بهترین شاگردان خلیل بود که آراء وی را در خاطر حفظ کرد.

ابن نطاح گفته است: من نزد خلیل بن احمد بودم، سیبویه وارد مجلس شد، خلیل گفت: «مَرَحَباً بِزَائِرٍ لَا يَمَلُّ»: درود بر زائری که خاطر آزرده و ملول نمی‌گردد و یا ملول نمی‌سازد. ابو عمرو مخزومی که غالباً همنشین با خلیل بود گوید: نشنیدم که خلیل درباره کسی جز سیبویه، چنین تجلیلی را اظهار کند.^۱

استادان سیبویه عبارتند از یونس بن حبیب، و خلیل بن احمد که سیبویه عمده دانش خویش را در نحو از خلیل فراهم آورد.

اهمیت کار سیبویه و مشخصات ویژه «الکتاب» و مسائل تازه آن سیبویه با مایه‌های فراوانی در نحو که از خلیل و دیگر استادان خود فراهم آورد، کتابی را ساخت که از نظر احتواء بر مسائل گوناگون صرف و نحو و لغت و علوم بلاغی و احیاناً قراآت، بی سابقه و بی نظیر بوده است.

الکتاب علاوه بر محتوای جالب توجه، دارای نوعی ارزش تاریخی است چون نخستین کتابی است در علم عربیت که بدست ما رسیده است. بعبارت دیگر: نخستین کتابی است در نحو که از قرن دوم در دسترس ما قرار دارد. اگر چه برخی گفته‌اند: عیسی بن عمر حدود هفتاد و اندی اثر داشته و الکتاب سیبویه همان کتاب الجامع است که

بدو منسوب است.^۱

با توجه به اینکه الکتاب حاوی اصول کلی و جزئیات مسائل نحو و نیز اصطلاحات فنی ویژه‌ای است که پختگی و سیستم‌پیشرفته‌ای را می‌نمایاند، باین نتیجه می‌رسیم که تا زمان سیبویه، نحو، عمری را سپری کرده است و پس از زاده شدن - تا عصر سیبویه - مدت زیادی را بخود دیده تا بصورت الکتاب کمال یافته است. این خود نشان می‌دهد که نحو ابی‌الاسود از سادگی و بساطت خود به‌نظم و پیچیدگی موجود در الکتاب تکامل یافت.

الکتاب از همان آغاز امر، یکی از مراجع مهم نحو تلقی می‌شد و تا مدتهای زیادی مأخذ تحقیق دانشمندان نحو و دانشجویان و محوّر بحث و شرح و بالاخره مهمترین کتابهای درسی بوده است. این کتاب در زمان سیبویه و پس از او از شهرت عظیمی برخوردار شد تا جایی که الکتاب نام ویژه اثر سیبویه گردید و تا کنون نیز به‌همین نام مشخص است. وقتی در بصره گفته می‌شد: «قَرَأَ فُلَانٌ الْكِتَابَ» بدون تردید در آن زمان و زمانهای بعدی، کتاب سیبویه مورد نظر بوده است. الکتاب آنچنان کسب ارزش و آبرو نمود که دانشمندان آنرا بعنوان ارمغان به امراء و وزراء پیشکش می‌کردند. جاحظ می‌گوید: می‌خواستم نزد محمد بن عبدالملک زیات وزیر معتصم بروم، در صدد بودم چیزی فراهم آورم که آبرومند و گرانبها باشد و به عنوان هدیه تقدیم کنم. تنها چیزی که بنظرم پرارزش آمد، الکتاب سیبویه بود. وقتی بر محمد بن عبدالملک زیات وارد شدم گفتم: چیزی هم وزن یا گرانبهاتر از الکتاب نیافتم و من آن را از میراث قراء خریداری کردم. محمد بن عبدالملک گفت: هیچ چیزی محبوب‌تر از الکتاب را نمی‌توانستی توبه

من هدیه کنی^۱، [یعنی این هدیه، والاترین چیزی است که به‌من ارمغان نمودی].

باید این نکته را یاد آور گردیم: با اینکه کتاب - چنانکه گذشت - اهتمام دانشمندان پیشین نحو را بخود جلب کرده بود که آنرا قرائت و یا اقراء می‌کردند و بعدها نیز مهمترین مرجع نحوی بوده است یکی از مراجع مهم کتاب نیز آراء خلیل است. در هر موردی که سیبویه می‌نویسد: «سألته، قال» منظورِ نظرِ او خلیل بوده است.

چنانکه ابوالطیب نیز نکته فوق را یاد آور شده است. وی پس از آنکه سیبویه را بعد از خلیل اَعْلَمَ مردم معرفی کرده، راجع به کتاب می‌نویسد: «وَأَلَّفَ كِتَابَهُ الَّذِي سَمَّاهُ قُرْآنَ النَّحْوِ وَعَقَدَ أَبْوَابَهُ بِلَفْظِهِ وَبِلَفْظِ الْخَلِيلِ»^۲.

حتی برخی در این باب راه مبالغه را پیموده‌اند: ابن‌الندیم گوید: من به خط ابوالعباس ثعلب خواندم که برای ساختن و تألیف کتاب سیبویه چهل و دونفر مشارکت داشتند که سیبویه نیز از آنان بود و اصول و مسائل کتاب نیز از آن خلیل بوده است.^۳

بر فرض آنکه اصول و پایه‌های کتاب سیبویه ساخته و پرداخته آراء خلیل باشد. و دیگران را در فراهم آمدن کتاب سهیم بدانیم مع‌هذا نمی‌توانیم شخصیت بارز سیبویه را در آن نادیده بگیریم. اگرچه سیبویه آراء خلیل و دیگر دانشمندان نحوی را در کتاب نقل کرده ولی بسیاری از موارد برخلاف آراء اساتید خود به اظهار

۱. نزهة الالباء ص ۳۹. وفيات الاعيان ج ۳ ص ۱۳۳. ابوحیان النحوی ص

۲۷۲. القواعد النحویة ص ۲۶.

۲. مراتب النحویین ص ۶۵.

۳. الفهرست ص ۸۹ (ترجمة فارسی).

نظر و بیان رأی ویژه خود می‌پرازد.

آنچه در کتاب نظر ما را جلب می‌کند این است که سیبویه از خلیل بن احمد با تجلیل و لحنی ستایش آمیز نام میبرد، ولی این نکته مانع از آن نبوده که رأی استاد را بدون چون و چرا بپذیرد بلکه احیاناً به مخالفت بانظر استاد برخاسته و رأی او را تضعیف می‌کند. مثلاً می‌نویسد: «و زعم الخلیل أنه يجوز أن تقول هذا رجل أخوزيد إذا أردت أن تشبهه بأخي زيد وهذا قبيح ضعيف لا يجوز إلا في موضع الاضطرار» البته ما تردیدی نداریم که سیبویه در تألیف کتاب از اساتید پیشین مایه گرفته است و آراء دانشمندان پیش از خود را در آن منعکس ساخته است که میتوان آنرا نموداری از اوضاع و شرایط پیدایش نحو و تطور آن تا عصر خود او دانست. ولی نباید فراموش کرد که مایه های شخصی سیبویه و طرحهای تازه او، و آراء پیشینیان را نظم و سازمانی بخشیده است.

کتاب از این نظر دارای اهمیت است که طرحها و آراء استادان نحو را در خود گرد آورده و آنها را از خطر اضمحلال و فراموشی حفظ کرده است. اگر چه می‌گویند: سیبویه در تنظیم این کتاب از دو کتاب جامع و اکمال عیسی بن عمر، بهره فراوانی برده و آراء خلیل را بر آن افزوده و با آراء و طرحهای خویش در آمیخته تا کتاب بشمر رسیده است. لکن باز یافتن آراء شخصی سیبویه از آراء پیشینیان در این کتاب بس دشوار و ناهموار است؛ زیرا جز از طریق همین کتاب مانمی‌توانیم آراء اساتید پیش از سیبویه را - جز در مواردی که از آنها نام برده است - باز یابیم.

کتاب نخستین اثر نحوی است که بدست ما رسیده و آراء سیبویه و استادان فن پیش از او در آن مَبُوب گشته و کهن‌ترین مرجع

موجودی است که هر محقق برای آشنائی به آراء نحوی متقدمان ناگزیر از مراجعه به آن است.

سیبویه در اثر خود با مقدمه کوتاهی کار خود را آغاز می‌کند؛ ما در این مقدمه می‌بینیم که در این مسائل و مواضع سخن گفته است: اقسام کلمه، حرکات اعراب و بناء یا احکام او آخر کلمات؛ و نیز از مُسْنَدُ إِلَيْهِ، ذکر می‌بمان آورده است.

مسئله اسناد و مسندالیه را ما برای اولین بار در الکتاب می‌بینیم و نُحَاتِ پیش از سیبویه بیان صریحی در این باب نداشته‌اند و نیز دانشمندان نحوی پس از او نیز به این گونه اصطلاحات تصریحی ندارند.

در مقدمه الکتاب بحثهایی راجع به اختلاف در لفظ و اتفاق در معنی، یا اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی، و نیز اختلاف در لفظ و معنی، می‌بینیم. و نیز راجع به عوارض لفظ از قبیل اسباب ذکر و حذف و آنچه به معنی لفظ مربوط است مانند زشتی و زیبایی، کوتاه سخنی دیده میشود. سیبویه این مقدمه را با بحث ضرورت‌های مربوط به شعر خاتمه میدهد و با سخن در باره «فاعل»، کتاب خود را آغاز می‌نماید.

حاجی خلیفه می‌نویسد: در الکتاب خطبه و خاتمه و ترتیبی وجود ندارد^۱ و آنانکه الکتاب را معرفی کرده‌اند یادآور شده‌اند که الکتاب بدون مقدمه و خاتمه است.

باری الکتاب به دو بخش تقسیم شده است: در بخش اول از مباحث نحو و در بخش دوم از مباحث صَرْف سخن به میان آمده است. نحو را با بحث از فاعل آغاز می‌کند. و در بخش مربوط به صَرْف

راجع به ابینه اسماء و افعال و مصادر و جمع های مُکسّر و لواحقِ صَرَف از قبیل: اِماله، همزه وصل، التقاء ساکنین، وقف، اِعلال، ابدال، ادغام و امثال آنها گفتگو کرده است.

ولی باید دانست مسائل دیگرِ راجع به بلاغت و موادّ لغوی که بابحث در قراآت و لهجات مربوط است در این کتاب دیده می شود. چون سیبویه و معاصران وی اینگونه مسائل را از مبانی عربیت و مطالب مربوط به صرف و نحو بشمار می آورده اند.

وقتی سیبویه - فی المثل - درباره یکی از مسائل نحوی سخن را آغاز می کند آراء مختلف را نیز ضمن آن نقل کرده و سپس میان آنها سنجش و مقایسه ای می نماید، و یکی از آن آراء را - بایبان علت - ترجیح می دهد: مثلاً می نویسد: راجع به «القاضی» در موردیکه مُنادی واقع شود سؤال کردم، خلیل گفت: باید گفت «یا القاضی» (بدون تنوین و با ذِکْر یاء) چنانکه باید گفت «یا الْقَاضِی» اما یونس گفته است باید «یا قاضٍ» گفت. قول یونس اقوی است زیرا در کلام عرب در مورد غیر نداء باید یاء را حذف نمود. و در مورد، نداء حذف آن اولی و سزاوارتر است، چون نداء، مورد و جای حذف می باشد و حتی تنوین را هم حذف می نمایند؛ چنانکه گویند یا حارٍ [بجای یا حارث] و «یا- صاح» [بجای یاء صاحب] و «یا غلام اَقْبَلْ»^۱ [بجای یا غلامی اقبل]. موضوعات مختلف الکتاب مقرون به شواهد و امثله توضیحی است که غالباً بدانها آغاز شده و در خلال پاره ای از آن موضوعات این امثله در حالیکه با شواهدی نیز، توأم دیده می شود.

در الکتاب بیش از هزار شاهد از اشعار جاهلی دیده میشود که با امثله آن، میان دانشمندان نحو رائج گشته و یکی پس از دیگری این شواهد و امثله را در کتابهای خود بکار برده اند.

سیبویه تمام مسائل و مباحث نحو را در الکتاب بررسی کرده است. معهذانی توان آنرا کارنهائی در نحو دانست، زیرا او - آنچنانکه ابواب نحو در کتب متأخران از وی، دارای تقسیمات و طبقه‌بندیهای خاصی گردید - مباحث آنرا تقسیم نکرده است. علاوه بر اینکه در الکتاب تقسیمات دانشمندان متأخر از سیبویه را نمی‌بینیم عناوین و اصطلاحاتی در آن مشاهده می‌کنیم که در کتب دانشمندانی چون ابن‌حاجب و ابن هشام مشاهده نمی‌کنیم این اصطلاحات در الکتاب با تعبیر خاصی بیان شده است که ما نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

درباره فعل لازم گوید: «الْفَاعِلُ الَّذِي لَمْ يَتَعَدَّ فِعْلُهُ إِلَى مَفْعُولٍ» و درباره مَبْنِيٍّ لِلْمَجْهُولِ: «الْمَفْعُولُ الَّذِي تَعَدَّاهُ فِعْلُهُ إِلَى مَفْعُولٍ» و «الْمَفْعُولُ الَّذِي يَتَعَدَّاهُ فِعْلُهُ إِلَى مَفْعُولَيْنِ وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا دُونَ الْآخَرِ».

و راجع به اَسْمَاءُ اَفْعَالٍ: «بَابُ مِنَ الْفِعْلِ سُمِّيَ الْفِعْلُ بِاَسْمَاءٍ لَمْ تَوَاحِدْ مِنْ امْتِلَاءِ الْفِعْلِ الْخَادِثِ وَمَوْضِعُهَا مِنَ الْكَلَامِ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ مِثْلُ رُوِيَ زَيْدًا وَحَيْهَلِ الثَّرِيدِ»^۱.

الکتاب در زمان خود سیبویه و دوران پس از او، نظر معاصران و متأخران را به خود جلب کرده و از عنایت و اهتمام آنان برخوردار بوده است که به مطالعه و قرائت و شرح و تحشیه آن می‌پرداختند. و از این جهت می‌توان گفت که کتابی بی‌نظیر بوده است. سلمه از اخفش نقل کرده که گفت: کسانی در بصره نزدما آمد، و از من خواست تا الکتاب سیبویه را بر او بخوانم و یا او بر من بخواند. من خواهش او را برآوردم، و او بمنظور تقدیر از کار من، پنجاه دینار و جُبه‌ای بمن هدیه کرد.^۲

۱. بنگرید به: الکتاب ج ۱ ص ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۱۳۲ و ... صفحات دیگر.

۲. انباه الرواة ج ۲ ص ۳۷ و ۲۷۳.

جاحظ نیز گفته بود: الكتاب اثری بی نظیر است و در نحو بی مانند می باشد و تمام کتب نحوی جیره خوار و هزینه بر و بهره ور از آن می باشند.^۱

«شروح الكتاب»

پیشینیان عنایت و اهتمام زیادی به شرح الكتاب داشتند و معتقد بودند که این اثر بعلت وجود ایجاز در برخی از موارد آن، به شرح و توضیح نیاز دارد و همین ایجاز احیاناً با نوعی غموض و پیچیدگی آمیخته بود. ابن کیسان می گوید: ما در الكتاب نگریستیم دیدیم مباحث آن بجا و بمورد است، اما می دیدیم که تعابیر کتاب به توضیح و گزارش احتیاج دارد زیرا این اثر در عصری تألیف شده بود که فقط مردم آن عصر با اینگونه تعابیر و اصطلاحات مأنوس بوده اند.^۲

عده ای از شروح الكتاب را که ساخته دانشمندان زیر است به نام مؤلفان آنها یاد می کنیم:

۱. ابی عثمان بکر بن محمد مازنی (م ۲۴۸) که تفسیری بر الكتاب نگاشت.^۳

۲. اخفش، ابوالحسن علی بن سلیمان (۳۱۵).^۴

۳. ابی بکر محمد بن سَریّ سَراج (م ۴۱۶).^۵

۴. ابی بکر محمد بن علی مبرمان عسکری (م ۳۴۶) که شرح

۱. همان مرجع ج ۲ ص ۳۵۱.

۲. خزائن الادب: بغدادی ج ۱ ص ۲۷۹.

۳. كشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۸.

۴. بُنْيَةُ الوَعَاة ص ۲۳۸.

۵. همان مرجع ص ۴۴.

- الکتاب را تمام نکرده بود. وی شواهد الکتاب را نیز شرح کرده است.^۱
۵. ابوسعید حسن بن عبدالله سیرافی (م ۳۶۸) که علاوه بر این شرح، کتاب و شرح دیگری بنام المدخل الی کتاب سیبویه نیز نگاشت.^۲
۶. ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (م ۳۸۴) که کتابهای زیادی در شرح الکتاب ساخته بود.
۷. ابی نصر هارون بن موسی (م ۴۰۱).
۸. یوسف بن سلیمان شنتمری (م ۴۷۶).
۹. جاراالله زمخشری (م ۵۳۸).
۱۰. ابوالفتح قاسم بن علی بطلیوسی صفار (م پس از ۶۳۰).
۱۱. ابو حیان نحوی اندلسی (م ۷۴۵).^۳

خلاصه سخن

ابی الاسود بدستور امیر المؤمنین علی علیه السلام کاری را آغاز کرد که برای صیانت زبان عربی و تلاوت صحیح قرآن، عمل جالب توجه بشمار می رفت. وی علاوه بر اینکه دست اندر کار تأسیس دستور زبان تازی در سطح ساده و بسیطی گشت و مطابق روح زمان، قواعدی در نحو بنیان گذاری نمود، بر اساس همین دستور و قواعد و روایات مربوط به قرائت قرآن، با نقطه های ویژه ای قرآن را نشانه گذاری کرد تا حرکات و سکون حروف و کلمات قرآن برای مردم مشخص باشد. و نیز دونفر از شاگردان وی یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم حروف متشابه قرآن را برای بازیافتن حروف همانند، نقطه گذاری کردند.

۱. کشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۸.

۲. بغیة الوعاة ص ۲۲۲.

۳. راجع به آنها بنگرید به: ابو حیان النحوی ۲۷۳. ابنیه الصرف فی کتاب

سیبویه ص ۷۳-۷۹.

بوسیله امیرالمؤمنین علیه السلام و ابی الاسود، ابواب موضوعات ساده‌ای در نحو از قبیل اقسام کلمه، ابواب حروف مُشَبَّهٌ بِالْفِعْلِ، استفهام و تعجب، نعت، فاعل و مفعول، و امثال آنها وضع گردید.

دانشمندان پس از ابی الاسود کار او را گسترش دادند. تا اینکه ابن ابی اسحق دامنه نحو را وسعت بیشتری بخشیده و قیاس و تعلیل را به نحو راه داد. دانشمندی چون ابو عمرو بن علاء و عیسی بن عمر در ایجاد نظم و علمی ساختن نحو بسیار مؤثر بوده‌اند. آنان علاوه بر تعلیل و قیاس بیش از پیش به تتبع نصوص و شواهد می پرداختند، یعنی در طبقه‌های بعدی، نحو بین براساس استقراء و تتبع لغات، شواهد و امثله‌ای می یافتند که احیاناً برخلاف استعمال رایج بوده است.

با اینکه نحو در سه دوره و طبقه اول خود، دوره تَكْوُنِ خود را می دید و مراحل بَدْوِی خود را طی می کرد مع هذا برای سازمان یافتن این صنعت، پی و بنیادی جالب بوده است.

در عصر خلیل به ابینه کلمات و اشتقاق آنها در جنب مباحث نحوی توجهی می شد؛ به همین جهت دانشمندان کوفه در تأسیس قواعد صرفی بر بصریها مقدم بوده‌اند.

در این دوره قیاس و تعلیل در نحو، دوره رشد و پیشرفت خود را آغاز کرد و خلیل به تصحیح آنها و استخراج بسیاری از مسائل نحو پرداخت که کارهای او در این زمینه در کتاب العین خود او و نیز الکتاب سیبویه منعکس است.

کوششهای ثمر بخش پیشینیان، از ابی الاسود تا خلیل برای بوجود آمدن الکتاب بتمام معنی مؤثر بوده است که ما می توانیم سلسله کارهای متقدمان در نحو را علاوه بر مایه‌های علمی ویژه سیبویه، در الکتاب بدست آوریم.

خاتمه:

مقالاتی که هم اکنون بصورت کتاب، طبع و منتشر می گردد سالهای پیش در نشریه های متعددی بطور متفرق بطبع رسیده بود و اینک ضمن تجدید نظر و تهیه و تنظیم فهرستهای متعددی که راهنمای مفیدی برای علاقه مندان به علوم قرآنی است بصورت مجموعه سه مقاله در آمده است که این کار در ساعت ده شب یکشنبه یازدهم محرم الحرام ۱۴۰۲ هجری قمری مطابق هفدهم آبان ۱۳۶۰ هجری شمسی در تهران پایان رسید.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَآلِ الْعَبْدِ النَّاطِرِ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْغَافِرِ الْغَنِيِّ: السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ
باقر الحسینی (حجتی) ابن المرحوم حجة الاسلام و المسلمین السید
محمد ابن آية الله العظمی السید محمد باقر بن السید ابراهیم ابن السید
محمد بن السید الشریف الملامحلی البیدی کلائی البار فروشی
المأزندرانی الطبرسی، أَسْكَنَهُمُ اللَّهُ فِي بُحْبُوحَةِ جَنَّاتِهِ وَحَشَرَهُمْ مَعَ
أَجْدَادِهِمُ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام.

فهرست اعلام

- ۱- اسامی و عناوین اشخاص و گروهها
- ۲- اسامی کتب و نیشترها
- ۳- اسامی امکنه و جایها

١- اسامی و عناوین اشخاص و گروهها

الف

- آغا بزرگ تهرانی (حاج شیخ-):
 ۱۲۵، ۱۲۴، ۶۴، ۶۶، ۸۴، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۴.
 ائمه (عليهم السلام): ۸۵، ۲۶.
 ابان بن تغلب انصاری: ۱۰۵.
 ابان بن عثمان: ۶۲.
 الأب الأول لتفسير القرآن (عنوان علمی)
 ابن عباس: ۳۰، ۲۹.
 ابراهیم بن عقیل نحوی: ۱۵۳.
 ابراهیم مصطفی: ۱۵۰، ۱۴۸.
 ابن ابی جمهور احسائی: ۱۴۴، ۱۴۰.
 ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد
 ابی حاتم رازی (۵۸۵-۶۵۴ هـ ق):
 ۱۲۰، ۵۱، ۵۲، ۶۶، ۱۱۵، ۱۱۷ تا ۱۲۰.
 ابن ابی الحديد معتزلی: ۱۴۷، ۱۳۰.
 ابن ابی طلحة هاشمی (علی-): ۶۴،
 ۱۱۴ تا ۱۲۴، ۱۱۶.
 ابن ابی عقرب: ۱۶۰، ۱۵۵، ۱۴۹.
 ابن ابی ملیکه: ۱۰۴، ۱۰۰، ۴۶، ۴۱.
 ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی-،
 صاحب أسد الغابة (۵۵۵-۶۳۵ هـ ق):
 ۱۱، ۱۸، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷،
 ۷۹، ۸۵، ۹۱، ۹۴، ۹۸.
 ابن اثیر، مجدالدین ابوالسعادات
 مبارک، صاحب النهاية: ۱۱۱، ۸۰.
 ابن ام الدهماء (كنية سعيد بن جبیر):
 ۴۵.
 ابن بابويه: ۱۲۱، ۶۵.
 ابن اسحق (صاحب السیر): ۱۱۶.
 ابن الانباری: ۱۴۸، ۱۴۰.
 ابن بعره (محمد بن الحسين): ۱۵۲.
 ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم
 بن تیمیه حرانی (م ۷۲۶ هـ ق): ۲۹،
 ۴۱، ۴۶، ۸۶، ۸۷، ۹۵.
 ابن جریر، ابو خالد عبد الملك بن
 عبدالعزیز: ۱۱۹، ۱۱۸، ۶۸.
 ابن جریر = طبری
 ابن الجریزی، شمس الدین محمد بن
 محمد (۷۵۱-۸۳۳ هـ ق): ۵۱.
 ابن حاجب نحوی، عثمان بن عمر (م
 ۶۴۶ هـ ق): ۱۷۵.

۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸ تا
۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۲ تا ۶۶، ۷۰،
۷۲، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲ تا ۸۴،
۸۶ تا ۱۲۰، ۱۲۲ تا ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۵۹.

ابن عدی، عبدالله بن عدی (م ۳۶۵ هـ)
(ق: ۱۲۰).

ابن العربی، محیی الدین محمد بن علی
(م ۶۳۸): (۳۴، ۳۵).

ابن عساکر، علی بن حسن (م ۵۷۱ هـ)
(ق: ۱۵۳).

ابن عطیه، عبدالحق بن غالب بن عطیه
مخاربی (۴۸۱-۵۴۲ هـ): (۲۵، ۲۸،
۵۸، ۸۸، ۹۶، ۱۰۳).

ابن عقیل = ابراهیم بن عقیل
(۱۱۵، ۱۱۷، ۱۵۹).

ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد
عسکری (۱۰۳۲-۱۰۸۹ هـ): (۲۹،
۳۰).

ابن عمر، عبدالله بن عمر بن خطاب (۱۰ هـ)
ق ۷۳-هـ: (۲۸، ۵۱، ۸۹، ۹۰، ۹۲،
۹۴).

ابن عون: ۵۴.

ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا
قزوینی (۳۲۹-۳۹۵ هـ): (۱۴۰).

ابن قتیبه: ۱۳۹، ۱۲۷، ۵۹، ۵۱، ۳۲
ابن کیم جوزیه، محمد بن ابی بکر (م
۷۵۱ هـ): (۲۸، ۹۴، ۱۲۳).

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م ۷۷۴ هـ)
(ق: ۴۲).

ابن کیسان، محمد بن احمد (م ۲۹۹ هـ)

ابن حبان، حافظ محمد بن حبان بستی
معروف به «ابوحاتم» (م ۳۵۴ هـ):
۵۴، ۱۰۸-ابوحاتم، ۱۱۹.

ابن حبیب نیشابوری: ۱۷.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن محمد بن
علی (م ۸۵۲ هـ): (۴۴، ۴۵، ۴۹،
۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۷۵، ۷۹، ۱۱۶،
۱۴۰).

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م
۸۰۸ هـ): (۱۹، ۲۰، ۶۶، ۶۷، ۱۵۵).

ابن خلکان، احمد بن محمد (۶۰۸-
۶۸۱ هـ): (۴۳ تا ۶۲، ۶۵، ۷۵،
۱۲۱، ۱۴۰).

ابن زیلا: ۱۴
ابن سبکی، صاحب طبقات الشافعیة:
۳۲.

ابن سراج، محمد بن سُرّی بن سراج (م
۳۱۶ هـ): (۱۷۶).

ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع زهّری
(۱۶۸-۲۳۰ هـ): (۲۹، ۴۹، ۵۲، ۷۹،
۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰).

ابن سلام جمحی، محمد بن سلام (م
۲۳۲ هـ): (۳۹، ۶۹، ۱۵۰، ۱۶۱،
۱۶۶).

ابن سیرین، ابوبکر محمد بن سیرین
بصری (۳۳-۱۱۰ هـ): (۶۱، ۱۵۹).

ابن شهر آشوب، محمد بن علی بن
شهر آشوب سُروی (۴۸۸-۵۸۸ هـ):
۱۴۰.

ابن عباس (عبدالله بن عباس بن عبد-
المطلب): (۲۳ تا ۲۷، ۲۵ تا ۳۱، ۳۶،

۱۵۶ تا ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸.
 ابوالبحتری = وهب بن منبه.
 ابی بکر بن ابی مجافه (۵۱ ق هـ - ۱۳ هـ ق): ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۵۵، ۵۷، ۵۹.
 ۸۷، ۱۱۷، ۱۵۲.
 ابوبکر بن محمد بن یوسف بن یعقوب:
 ۱۳۲.
 ابوبکر فریابی = فریابی.
 ابوبکر محمد بن سری سراج = ابن سراج.
 ابوبکر محمد بن علی مبرهان عسکری:
 ۱۷۶.
 ابی بن کعب بن قیس بن عبید (م ۲۱ هـ - ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۵۲ ق): ۵۴، ۵۶، ۷۰.
 ابوجعفر رازی: ۳۴، ۵۲.
 ابی الجارود، زید بن منذر همدانی خراسانی (م پس از ۱۵۰ هـ ق): ۱۲۴.
 ابی جهل، عمرو بن هشام (م ۲ هـ ق): ۴۰.
 ابی حاتم حافظ محمد بن حبان = ابن حبان.
 ابی حامد اسفراینی: ۳۳.
 ابوالحجاج مجاهد بن جبر = مجاهد بن جبر.
 ابوحرب بن ابی الاسود دؤلی: ۱۴۴.
 ابوالحسن اشعری علی بن اسماعیل (م ۳۲۴ هـ ق): ۷۱.
 ابوالحسن شعرانی (میرزا-): ۴۹، ۶۳.
 ابوالحسن = علی (علیه السلام) ۸۶.
 و نیز به امیر المؤمنین مراجعه شود.

ه ق): ۱۷۶.
 ابن مأمون هروی، عبدالله بن مأمون:
 ۴۱، ۱۲۵.
 ابن مردویه: ۱۱۹.
 ابن مسعود، عبدالله بن مسعود هذلی (م ۳۲ هـ ق): ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۵۱ تا ۵۷، ۷۰، ۸۰، ۸۵، ۹۴، ۹۶، ۱۱۸، ۱۹۶.
 ابن المقفع، عبدالله بن مقفع: ۱۶۷، ۱۶۸.
 ابن مکتبری = ابراهیم بن عقیل نحوی ابن منظور محمد بن مکرم (۱۲۳۲ - ۱۳۱۱): ۹، ۱۴۰.
 ابن میثم بحرانی، شارح نهج البلاغه: ۱۳۲.
 ابن الندیم، محمد بن اسحق بن ندیم (م ۳۸۵ هـ ق): ۴۲، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۷۳ تا ۷۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۷۱.
 ابن نطاح؟: ۱۶۹.
 ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف (م ۷۶۱ هـ ق): ۱۷۵.
 ابو، ابی، ابا =
 ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن عیسی جلودی: ۱۲۴، ۱۲۵.
 ابو اسامه، زید بن اسلم = زید بن اسلم.
 ابی اسحق: ۱۰۷.
 ابی الاسود دؤلی، ظالم بن عمرو بن سفیان (۱ هـ - ۶۹ هـ ق): ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵ تا ۱۵۴.

ابی عبیده مَعْمَر بن مَثْنی: ۷۳، ۶۱، ۱۷، ۸۵.

ابو علقمه: ۱۶۵.

ابی عثمان بکر بن محمد مازنی = مازنی.

ابو علی، صاحب کتاب «منتهی المقال فی احوال الرجال»: ۵۸، ۵۶، ۵۵، ۲۷.

۵۹، ۶۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۰.

ابو علی فارسی: ۱۵۵.

ابو عمرو بن علاء بصری (۷۰ - ۱۵۴

ق: ۵): ۱۶۱، ۱۵۷، ۱۴۹، ۶۲، ۶۱ تا

۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۸.

ابو عمرو عیسی بن عمر همدانی = عیسی بن عمر.

ابو الفتح قاسم بن علی بطلیوسی صفار = بطلیوسی.

ابو الفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد (سده ششم، مدفون در ری):

۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۹۰.

ابو الفرج اصفهانی، صاحب الاغانی،

علی بن حسین (م ۳۵۶ ق: ۵): ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۴۰.

ابی مالک: ۵۸، ۱۱۷، ۱۱۸.

ابوالمحسن جرجانی مولف تفسیر

«جلاء الاذهان»: ۱۹.

ابوالمظفر اسفراینی: ۷۲.

ابوموسی اسواری: ۶۸.

ابوموسی اشعری، عبدالله بن قیس (م

حدود ۴۲ ق: ۵): ۵۶، ۲۴.

ابی مسیره: ۱۰۷.

ابوالنجیح: ۴۲، ۱۲۴.

ابوالحسن علی بن عیسی رمانی = رمانی.

ابوالحمد حارنجی: ۱۳.

ابوحیان نحوی اندلسی، محمد بن یوسف

(م ۷۴۵ ق: ۵): ۵۷، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۷.

ابوخارجه = زید بن ثابت.

ابی الخیر: ۹۸، ۳۶.

ابی الدرداء، عَویمر بن مالک (م ۵۳۲):

۳۱.

ابن ذرّید: ۱۵۹.

ابی روق: ۱۱۹، ۶۵.

ابوسعید سیرافی = سیرافی.

ابی صالح [میزان] باذان بصری

(م پس از سده اول هجری قمری):

۴۱، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۱۱۷، ۱۱۸،

۱۲۰، ۱۲۶.

ابو صالح کاتب لیث: ۱۱۵.

ابوالصلاح: ۳۱.

ابوطالب ثعلبی، احمد بن محمد بن

ابراهیم (م ۴۲۷ ق: ۵): ۱۸.

ابی طفیل: ۸۵، ۶۱.

ابوالطیب: ۱۷۱.

ابوالطیب عبدالواحد بن علی: ۱۴۰.

ابوالعالیه رفیع بن مهران ریاحی (م

۹۰ یا ۹۳ ق: ۵): ۵۲، ۳۲.

ابی العباس ثعلب: ۳۵، ۷۴، ۱۷۱.

ابی العباس مبرد = مبرد.

ابوعبدالله محمود بن محمد رازی =

محمود بن محمد رازی.

ابی عبید: ۱۱۱.

افلاطون: ۱۴.
 امام اهل المدينة = مالك بن انس.
 امام باقر محمد بن علی [عليه السلام]
 (م ۱۱۴): ۳۵، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۵،
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴ ← محمد بن علی بن-
 الحسين.
 امام حسن عسکری، ابی محمد حسن بن
 علی [عليه السلام] (۲۳۲-۲۶۰ هـ ق):
 ۸۸.
 امام سجاد، زین العابدین علی بن-
 الحسين (۳۸-۹۴ هـ ق): ۵۱، ۵۳،
 ۵۸، ۱۱۷.
 امام صادق، جعفر بن محمد (۸۰-
 ۱۴۸ هـ ق)، ۱۴، ۳۵، ۵۸، ۶۴، ۱۲۰،
 ۱۱۷، ۱۴۱.
 امام فخر رازی = فخر رازی.
 امیه بن صلت: ۱۶۴.
 امیر المومنین علی بن ابیطالب [عليه-
 السلام] (۲۳ ق هـ - ۴۰ هـ ق): ۱۴،
 ۲۴، ۲۵، ۲۷ تا ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۶،
 ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۳، ۶۶،
 ۷۳، ۸۲ تا ۸۸، در ۸۶: ابوالحسن،
 ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۳۰،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰ تا
 ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۷۷،
 ۱۷۸.
 انس بن مالك بن نضر (۱۰ ق هـ - ۹۳
 هـ ق): ۲۳، ۵۹، ۶۱، ۷۲.
 اوتولوٹ O. Loth: ۱۰۹.

ق ۵ - ۵۹: ۳۶، ۶۵.
 ابوهلال عسکری: ۱۴۰.
 اخلج؟ ۶۲.
 احمد بن حنبل، ابو عبدالله احمد بن
 محمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ هـ ق):
 ۳۴، ۵۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۴.
 احمد بن سلام: ۶۷.
 احمد امین: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۸.
 احمد صالح: ۷۵.
 احمد فهمی محمد (شیخ-): ۱۰.
 احمد عبدالغفور: ۱۲۸.
 اخفش اصغر، ابوالحسن علی بن سلیمان
 (م ۳۱۵ هـ ق): ۱۷۵، ۱۷۶.
 اخفش باب الحایة = هرون بن موسی.
 ادوارد براون Edward Brown
 (۱۲۷۸-۱۳۴۳ هـ ق): ۱۲۳.
 ادیب هیهوی: ۱۰.
 ارسطو: ۱۴.
 ازهری، ابو معاویه، صاحب
 «التهذیب»: ۱۴۰.
 اسباط بن نصر: ۱۱۷، ۵۹.
 اسحق قرشی: ۱۵۳.
 اسماعیل بن عبدالملك: ۴۵.
 اسود بن یزید نخعی: ۵۷.
 اشعری، ابوالحسن = ابوالحسن
 اشعری.
 اشعری ها: ۴۷.
 اصمعی (عبدالملك بن قریب باهلی
 (م ۲۱۴ یا ۲۲۱): ۱۶۲، ۱۶۳.
 اعمش، ابو محمد سلیمان بن مهران
 (۶۱-۱۴۸ هـ ق): ۶۵، ۱۱۰.

ب

بحر هذه الامة (از القاب ابن عباس):
۹۷، ۲۹.

بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن
ابراهیم (۱۹۴-۲۵۶ هـ ق): ۶۳، ۴۶،

۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۶، ۶۴.

برقی = حسن بن خالد.

بروکلمان Brckelmann: ۱۰۲، ۷۹،

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵ تا ۱۲۸.

بشر بن عماره: ۱۱۹، ۶۵.

بطليموس: ۱۴.

بطليوسى، ابو الفتح قاسم على صفار:

۱۷۷.

بكر بن حبيب سهمى: ۱۶۶، ۱۵۷.

بكر بن سهل دمياطى: ۱۱۸.

بلاشر Blachere: ۱۲.

بلال حبشى، بلال بن رباح (م ۲۰

هـ ق): ۵۷.

بنى اميه: ۵۰.

بنى عباس: ۱۲۸.

بيهقى، صاحب كتاب «الدلائل»: ۹۴.

پ

پيامبر اکرم - رسول خدا - پيغمبر اسلام،

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب [صلی الله

عليه وآله] (۵۳ هـ ق - ۱۱ هـ ق): ۱۱،

۱۹، ۱۴ تا ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰ تا ۳۴،

۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۶۹ تا ۷۲، ۷۹ تا

۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۹ تا ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳،

۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۲.

ت

ترجمان القرآن (يکى از القاب ابن

عباس): ۲۹، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۸.

تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م

۷۹۱ هـ ق): ۱۶۵.

ث

ثابت بن مالك ۱۳۲.

ثعلبى، ابوطالب = ابوطالب ثعلبى.

ج

جابر بن عبدالله انصارى (۱۶ ق هـ -

۷۸ هـ ق): ۲۴، ۳۶، ۳۷، ۷۲.

جابر بن يزيد بن حارث جعفى (م ۱۲۸

هـ ق): ۷۵، ۵۸.

جاحظ، عمرو بن بحر بن محبوب کنانى

(۱۶۳ - ۲۵۵ هـ ق): ۶۷، ۶۸، ۱۶۵،

۱۷۰، ۱۷۶.

جبرائيل (عليه السلام): ۸۱، ۹۷.

جصاص، احمد بن على رازى (۳۰۵ -

۳۷۰): ۴۰.

جعدين درهم (م حدود ۱۱۸): ۷۲.

جلودى = ابى احمد عبدالعزيز بن

يحيى بن عيسى.

جوهر: ۱۱۹.

ح

حاج شيخ عباس قمى = محدث قمى.

حاج ميرزا حسين نورى = محدث نورى.

حاجى خليفه (چلبى): ۵۱، ۱۷۳.

حافظ ابن كثير = ابن كثير

حافظ ابى نعيم، احمد بن عبدالله اصفهاني

حسن بن خالد برقی: ۸۸.
حسن بن زین الدین علی عاملی (فرزند
شهید ثانی): ۱۳۰، ۹۷، ۲۹.
حسن بن سهل: ۷۳.
حماد بن سلمه بن دینار بصری «ابو سلمه»
(م ۱۶۷ هـ ق): ۶۰.
حمید بن قیس اعرج: ۴۲، ۶۰، ۱۲۴.

خ

خالد بن عبدالله قسری ابن یزید بن اسد
(۶۶-۱۲۶ هـ ق): ۶۱.
خالد بن ولید بن مغیره مخزومی (۵۲۱
ق): ۸۱.
خالد حذاء: ۱۵۹، ۱۶۰.
خزرجی، احمد بن عبدالله بن ابی الخیر
(۹۰۰- پس از ۹۲۳ هـ ق): ۵۴، ۵۶.
۶۶، ۱۲۰.
خلفاء بنی عباس: ۱۲۸.
خلفاء راشدین: ۸۷، ۸۶، ۵۶، ۲۵.
خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی
(۱۰۰-۱۷۰ یا ۱۷۳ هـ ق): ۱۴۹، ۱۵۰.
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵ تا ۱۶۹، ۱۷۱.
۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸.
خوارج: ۴۹.
خوانساری = صاحب روضات (۱۲۲۶
۱۳۱۳ هـ ق): ۵۱.

د

دخویه: ۳۶.
دزی: ۹.
دمیاطی = بکر بن سهل.

(۳۳۶-۴۳۰ هـ ق): ۹۷، ۸۵، ۲۶.
حافظ ذهبی = ذهبی محمد بن احمد.
حافظ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن
سخاوی = سخاوی.
حافظ محمد بن حبان بستی = ابن حبان
حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله بن
حمدویه (۳۲۱-۴۰۵ هـ ق): ۵۳،
۱۱۸.
حبر الامة (از القاب ابن عباس): ۲۹،
۹۸، ۹۷.
حبر العرب (از القاب ابن عباس): ۹۰.
حبر القرآن (از القاب حمزه بن حبيب
زیات): ۹۷.
حبيب بن ثابت: ۴۸.
حبيب بن عماره زیات (منظور حمزه بن
حبيب زیات است که گولدزیه را شباهاً
حبيب بن عماره نوشته است): ۹۷.
حبيب محمد قاهری: ۱۲۷.
حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی (۴۰-۹۵
هـ ق): ۴۲، ۴۴، ۵۲، ۶۶، ۷۲، ۷۳،
۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰.
۱۶۴.
حجاج بن حمد: ۱۱۸.
حجر بن عدی بن جبلة کندی (م ۵۱ هـ ق):
۶۰.
حذیفه بن الیمان، حذیفه بن رحسل بن جابر
(م ۳۶ هـ ق): ۳۱، ۵۷، ۹۳.
حسن بصری، حسن بن ابی الحسن یسار
(م ۱۱۰ هـ ق): ۴۴، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۰.
۷۵.
حسن بن ابی علی طبرسی (شیخ-): ۱۴۰.

دنی حذق یا ذی یزن: ۱۰۹.

دهخدا، علی اکبر: ۹، ۳۶.

ذ

ذهبی، محمدحسین: ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۲۶

۲۸، ۲۹، ۳۲ تا ۳۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰

۵۱، ۵۴ تا ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۷۰، ۷۴، ۸۰

۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۱۶

۱۲۵.

ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز

(حافظ-) (۶۷۳-۷۴۸ هـ ق): ۱۱۶.

ر

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م ۵۰۲)

هـ ق): ۱۷.

رافعی، مصطفی صادق (۱۸۸۰-۱۹۳۷

م): ۱۴۰.

رامیار، دکتر محمود: ۹، ۱۰، ۱۲.

رئیس المفسرین (از القاب ابن عباس):

۹۸، ۲۹.

ربیع بن انس: ۵۲، ۳۴.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) = پیامبر

اکرم.

رُمّانی، ابوالحسن علی بن عیسی (م ۳۸۴

هـ ق): ۱۷۷.

ز

زبیدی، محمد بن حسن اندلسی اشبیلی

(۳۱۶-۳۷۹ هـ ق): ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۸.

زجاج، ابراهیم بن سری بن سهل: ۱۵۵.

زرقانی، محمد عبد العظیم: ۲۵، ۲۶، ۳۱.

۵۳، ۶۴، ۸۷، ۸۹.

زرکشی، بدرالدین محمد بن بهادر بن

عبدالله (۷۴۵-۷۹۴ هـ ق): ۱۵، ۹۲.

۹۵.

زمخشری، محمود بن عمر (م ۵۳۸

هـ ق): ۱۷۷.

زهاد ثانیه: ۶۰.

زیاد بن سمیه- زیاد بن ابیه- زیاد بن ابی

سفیان (۱-۵۳ هـ ق): ۱۴۵، ۱۴۹.

۱۵۰، ۱۵۲.

زید بن اسلم عدوی عمری (م ۱۳۶ هـ ق):

۵۲، ۵۳، ۷۰.

زید بن ثابت بن ضحاک انصاری

«ابو خارجه» (۱۱ ق هـ - ۴۵ هـ): ۲۴.

۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۵.

س

سخاوی، حافظ شمس الدین محمد بن

عبد الرحمن (م ۹۰۲ هـ ق): ۱۲۵.

سندی صغیر، محمد بن مروان: ۴۱.

۱۲۶.

سندی کبیر، اسماعیل بن عبد الرحمن

(م ۱۲۸ هـ ق): ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳.

۱۱۷، ۱۱۸.

سراج = ابی بکر محمد بن سری.

سعد الدین تفتازانی = تفتازانی.

سعید بن جبیر اسدی «ابو عبدالله» (۴۵-

۹۵ هـ ق): ۲۶، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۵.

ابن ام الدهماء، ۴۸، ۵۰، ۶۴، ۷۰، ۷۳.

۷۴، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۱۵، ۱۱۶.

۱۲۴.

سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب
مفسر (۱۳-۹۴ هـ ق): ۶۱.
صفیان ثوری ابن سعید بن مسروق (۹۷-
۱۶۱ هـ ق): ۱۱۷، ۵۹، ۵۸، ۴۴.
سلمة: ۱۷۵
سلمه بن کھیل: ۱۷۵، ۶۴.
سلیمان (علیه السلام): ۱۶۵، ۶۲.
سلیمان بن مهران = اعمش.
سماک بن حرب بن اوس (م ۱۲۳ هـ ق):
۴۸.
سمرقندی، علی بن اسحق. ۱۲۶، ۴۱.
سیبویه، عمرو بن عثمان (م ۱۸۰ هـ ق):
۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹،
۱۵۱، ۱۵۴ تا ۱۵۸، ۱۶۴ تا ۱۶۷،
۱۶۹ تا ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸.
سیرافی، ابو سعید حسن بن عبدالله: ۱۴۰،
۱۷۷.
سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی
بکر (م ۹۱۱ هـ ق): ۲۰، ۱۸، ۱۵ تا
۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۴۹، ۵۹، ۶۴ تا
۶۶، ۷۴، ۸۰، ۸۵ تا ۹۲، ۸۹ تا ۹۴
۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲ تا ۱۱۳، ۱۰۹ تا
۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷ تا ۱۲۹
۱۴۰.

ص

صبیحی صالح (دکتر-): ۸۷، ۵۳، ۲۵.
صدر، سید حسن: ۴۶، ۴۴، ۳۶، ۲۹، ۱۵.
۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۹۲
۹۶، ۹۸، ۱۱۷، ۱۲۳.
صدر المفسرین (از القاب علمی امیر-
المؤمنین علی [علیه اسلام]): ۲۹، ۲۵.
۸۲، ۹۵.

ض

ضحاك بن مزاحم هلالی بلخی (م ۱۰۵ هـ ق):
۱۱۹، ۶۵، ۴۴.

ط

طاش کبری زاده: ۷۱، ۷۰.

ش

شاطبی، نویسنده «الموافقات»: ۲۳.
شافعی، محمد بن ادريس (م ۲۰۴ هـ ق):
۴۶، ۶۵، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹.
شريح قاضی: ابن حارث بن قيس بن جهم
کندی (۷۸ هـ ق): ۵۵.

طاووس بن کيسان «ابو عبدالرحمن»
 یمانی (۳۳-۱۰۶ هـ ق): ۴۴، ۴۳، ۳۸.
 ۹۴، ۷۰، ۵۲، ۵۱، ۴۸.
 طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب بن
 مطیر (۲۶۰-۳۶۰ هـ ق): ۱۱۷، ۱۰۵.
 طبرسی، ابو منصور حسن بن فضل،
 صاحب مکارم الاخلاق: ۸۱.
 طبرسی ابوعلی فضل بن حسن (م ۵۴۸
 هـ ق): ۸۰، ۳۷، ۳۵، ۳۱، ۲۲، ۱۵.
 طبری، محب الدین = محب الدین.
 طبری، محمد بن جریر (م ۳۱۰ هـ ق):
 ۹۰، ۷۴، ۶۶، ۵۷، ۵۳، ۴۷، ۴۲، ۳۴.
 ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۱۷ تا
 ۱۲۰.
 طوسی، شیخ الطائفة محمد بن حسن (م
 ۴۶۰ هـ ق): ۱۰۶، ۱۰۵، ۵۸، ۵۱.
 طهرانی = آغا بزرگ.
 طیماوس: ۱۴.

ع

عایشه، همسر رسول اکرم [صلی الله علیه
 وآله] (م ۵۸ هـ ق): ۵۶.
 عبادله اربعة: ۵۱.
 عبایه اسدی: ۹۱.
 عبدالحکیم نجار (دکتر): ۶۲.
 عبدالحی حنبلی: ۱۲۱، ۹۸.
 عبدالرحمن بدوی: ۶۰.
 عبدالرزاق: ۱۱۵.
 عبدالرحمن بن زید بن اسلم: ۵۳.
 عبدالرحمن بن هرمز: ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۳۷.
 ۱۵۸، ۱۵۷.

عبد الغنی بن سعید: ۱۱۸.
 عبد قیس (قبیلہ-): ۱۴۶.
 عبدالله بن ابی اسحق حضرمی (۲۹-
 ۱۱۷ هـ ق): ۱۵۷، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹.
 ۱۶۰ تا ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷.
 ۱۷۸.
 عبدالله بن ابی نجیح: ۵۰.
 عبدالله بن زبیر (م ۵۷): ۵۱، ۲۴.
 عبدالله بن سلمة بن حصرم: ۱۳۲.
 عبدالله بن سلام بن حارث اسرائیلی (م
 ۴۳ هـ ق): ۱۰۹، ۶۸.
 عبدالله بن شقیق: ۲۲.
 عبدالله بن مأمون هروی = ابن مأمون.
 عبدالمطلب بن هاشم: ۷۹.
 عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح = ابن
 جریح.
 عبدالملک بن مروان بن حکم (۲۶-۸۶
 هـ ق): ۱۴۶، ۷۵، ۷۲.
 عبیدالله بن عباس، عامل حضرت علی
 [علیه السلام] در یمن (۱-۸۷): ۱۳۱.
 عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ هذلی (م ۹۸):
 ۹۹.
 عثمان بن عفان بن ابی العاص (۴۷ هـ ق-
 ۳۵ هـ ق): ۱۵۲، ۴۰، ۳۵، ۳۲، ۲۴.
 عجاج، عبدالله بن روبه (م ۹۰ هـ ق):
 ۱۰۴.
 عروة بن زبیر: ۱۶۰.
 عطاء؟: ۱۳۲.
 عطاء بن ابی رباح مکی تابعی (۲۷-
 ۱۱۴ هـ ق): ۴۸، ۴۴، ۴۳، ۲۹، ۲۶ تا
 ۱۲۳، ۹۹، ۹۸، ۸۴، ۷۰، ۶۱، ۵۰.

عطاء بن ابی سلمه خراسانی: ۶۳.
عطاء بن دینار هذلی (م ۱۲۶ هـ ق): ۷۵.
عطاء بن سائب: ۶۴، ۱۱۶.
عطیة بن سعید، یاسعد کوفی عوفی جدلی
(م ۱۱۱ هـ ق): ۱۲۰، ۶۶.
عکرمه (مولی ابن عباس) ابو عبدالله
عکرمه بن عبدالله بربری (۲۵-۱۰۵ هـ ق):
۶۳، ۶۱، ۴۹، ۴۸، ۴۴، ۴۳، ۲۹.
۱۱۶، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۹۵، ۷۴.
علامه حلی (حسن بن یوسف بن علی
۶۴۸-۷۲۶ هـ ق): ۸۳، ۸۲، ۸۰، ۲۷.
۱۳۰، ۹۴.
علاء نحوی: ۱۵۳.
علقمه بن قیس بن عبدالله بن هالک نخعی
همدانی (م ۶۲ هـ ق): ۵۵.
علی بن ابیطالب = امیر المؤمنین.
علی بن ابی طلحه هاشمی = ابن ابی
طلحه.
علی بن اسحاق سمرقندی = سمرقندی.
علی بن رضوان بن علی بن جعفر (م ۴۵۳ هـ ق):
۱۴.
علی بن حسن هسنجانی: ۷۵.
علی بن الحسین (علیه السلام) = امام
سجاد.
علی بن محمد رازی: ۱۳۳.
علی پاشا صالح: ۱۲۳.
عمار بن عبد المجید هروی: ۱۲۶، ۴۱.
عمار بن یاسر بن عامر کنانی مُدَحِجِی
(۵۷ ق هـ - ۵۳۷ هـ ق): ۹۳، ۵۴.
عمارة بن ابی الانحلج: ۱۳۲.
عمر بن ابی ربیعہ: ۱۰۳.

عمر بن خطاب بن نفیل عدوی «ابو حفص»
(۴۰ ق هـ - ۲۳ هـ ق): ۳۵، ۲۴، ۲۳.
۴۰، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۹۱، ۱۱۲.
۱۱۷.
عمرو بن بکیر: ۷۳.
عمرو بن تمیم: ۱۶۱.
عمرو بن شرحبیل: ۱۰۷.
عمرو بن عبید بن باب تمیمی (۸۰-۱۴۴ هـ ق):
۷۵.
عنبه بن معدان «الفیل»: ۱۵۷، ۱۴۹.
۱۶۰، ۱۵۹.
عیاشی، ابوالنضر محمد بن مسعود بن
محمد بن عیاش سلمی سمرقندی (م ۴۰۱ هـ ق):
۳۵.
عیسی بن عمر ثقفی (م ۱۴۹ هـ ق): ۱۴۹.
۱۷۸، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۷.

غ

غزالی ابو حامد محمد (م ۵۰۵ هـ ق):
۱۲۷.
غیلان دمشقی، غیلان بن مسلم
«ابومروان» (م پس از ۱۰۵ هـ ق): ۷۲.

ف

فارس القرآن (از القاب ابن عباس): ۲۹.
۹۶، ۹۳.
فاضل مقداد سیوری: مقداد بن عبدالله
بن محمد (م ۸۲۶ هـ ق): ۴۰.
فخرالدین رازی، محمد بن عمر (م ۶۰۶ هـ ق):
۱۴۰، ۳۹.
فراء، یحیی بن زیاد (م ۲۰۷ هـ ق): ۷۳.

۷۴.

فربابی، جعفر بن محمد بن حسن «ابوبکر»

(۲۰۷-۳۰۱ هـ ق): ۱۱۶.

فرید وجدی، محمد: ۱۰.

فیروز آبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب

صاحب «القاموس المحيط» (۷۲۹-)

۸۱۷ هـ ق): ۱۲۵، ۴۱.

ق

قتادة دعامه سدوسی: ۶۲، ۶۱، ۵۰، ۴۴.

۱۰۸، ۷۱.

قدریه: ۷۲، ۷۱.

قرطبی، محمد بن کعب: ۵۲ تا ۵۴.

قریش: ۱۵۸، ۱۰۸، ۵۲.

قطب راوندی: سعید بن هبة الله بن حسن

(م ۵۷۳ هـ ق): ۱۳۱.

قفطی، جمال الدین علی بن یوسف: ۱۴۰.

قیس بن مسلم کوفی: ۱۱۶، ۶۴.

قیصر: ۸۱.

ک

کسانی، ابوالحسن علی بن حمزه (م ۱۸۹)

هـ ق): ۱۷۵.

کسری: ۸۱.

کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز (م

۳۸۵ هـ ق): ۱۳۰، ۵۵.

کعب الاحبار، کعب بن ماتع (م ۳۲

هـ ق): ۱۱۰، ۱۰۹، ۶۸.

کفعمی، ابراهیم بن علی جبعی- (۸۴۰-

۹۰۵ هـ ق): ۱۴۰.

کلام الله الناطق (از القاب امیر المؤمنین

علی [علیه السلام]: ۸۶.

کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ هـ ق):

۱۲۱، ۶۵.

گ

گولدزیهر Ignaz Goldziher (۱۲۶۶

۱۳۴۰ هـ ق): ۲۹، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۳.

۸۰، ۵۸، ۵۲، ۵۰، ۴۹، ۴۵، ۴۰، ۳۶.

۱۰۵، ۱۰۲، ۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۰، ۸۶.

۱۲۲، ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۱ تا ۱۰۹، ۱۰۶.

۱۲۳.

ل

لئون کایتانی Leon Caetani (۱۲۸۶

-۱۳۴۵ هـ ق): ۱۱۰.

لیابه بنت حارث بن حزن کنانی، همسر

عباس بن عبدالمطلب (م حدود ۳۰ هـ

ق): ۷۹.

لقمان: ۲۱.

لوث = اوتولوث.

م

ماتریدی، محمد بن محمد (م ۳۳۳ هـ

ق): ۱۷.

مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید (م ۲۸۶

هـ ق): ۱۴۰، ۱۰۳.

مازنی، ابی عثمان بکر بن محمد (م ۲۴۹

هـ ق): ۱۷۶.

مازنی مروزی = نصر بن شعیل.

مالک بن انس بن مالک اصبحی «امام

مالکیه» (۹۳-۱۷۹ هـ ق): ۵۳.

محمد معین: ۹.
 محمد مصطفی شاطر: ۱۰.
 محمود بن محمد رازی ابو عبدالله: ۴۱
 ۱۲۶.
 مراغی، مصطفی (شیخ-): ۲۹، ۱۰.
 ۹۸.
 مروان بن محمد: ۷۲.
 مُرَّة همدانی «مرّة الطیب»: ۵۵.
 مسروق بن اجدع کوفی (م ۵۶۳): ۳۱
 ۵۶، ۵۵.
 مسعودی علی بن حسین بن علی صاحب
 «مروج الذهب» (م ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق):
 ۹۲، ۷۹، ۵۱.
 مسلم بن حجاج، صاحب «الجامع
 الصحيح»: ۶۴.
 مصریین: ۷۵.
 مصطفی عبدالرزاق: ۷۲.
 مصطفی مراغی = مراغی.
 معاویة بن ابی سفیان بن حرب: ۶۰.
 معاویة بن ابی صالح: ۱۱۵.
 معبد جهنی: ۷۲.
 معتزله: ۴۷.
 معتصم عباسی: ۱۷۰.
 معمر بن مثنی = ابی عبیده.
 معین = محمد معین.
 مفضل بن عبدالرحمن: ۱۶۷.
 مفضل بن عمر: ۳۵.
 مفضل مفسر: ۱۱۵.
 مفید = شیخ مفید.
 مقاتل بن سلیمان ازدی خراسانی: ۶۵
 ۱۲۲، ۱۲۱.

مجاهد بن جبر مکی «ابوالحجاج»: ۱۶
 ۵۰، ۴۸ تا ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۴۰، ۲۹، ۲۸
 ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۰، ۹۷ تا ۹۴، ۷۴، ۷۰
 ۱۲۴، ۱۲۳.
 مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (م
 ۱۱۱۱ هـ ق): ۱۰۳، ۹۹، ۶۱، ۱۴.
 محب الدین طبری، احمد بن عبدالله (م
 ۶۹۴ هـ ق): ۴۰.
 محدث قمی، حاج شیخ عباس بن محمد
 رضا (م ۱۳۵۹ هـ ق): ۲۶ تا ۳۱، ۲۹
 ۶۲ تا ۶۰، ۵۶، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۳۶، ۳۴
 ۹۳ تا ۹۱، ۸۹، ۸۳ تا ۸۱، ۷۹، ۷۲، ۶۴
 ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۲، ۱۱۱، ۹۷
 ۱۴۰.
 محدث نوری، حاج میرزا حسین بن
 محمد تقی (م ۱۳۲۰ هـ ق): ۵۱.
 محقق حلی، جعفر بن حسن بن زکریا
 «نجم الدین» (م ۶۷۶ هـ ق): ۶۵.
 محمد بن ابی محمد «مولی آل زید»: ۸۸.
 محمد بن ثور: ۱۱۸.
 محمد بن جریر = طبری.
 محمد بن سائب کلبی ابن بشر بن عمرو
 بن حارث (م ۱۴۶ هـ ق): ۶۴، ۶۲، ۴۱
 ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۰.
 محمد بن سعد: ۱۱۴.
 محمد بن سلام جمعی = ابن سلام.
 محمد بن عبدالملک زیارت ابن ابان بن
 حمزه «وزیر معتصم» (۱۷۳-۲۳۳ هـ
 ق): ۱۷۰.
 محمد بن علی بن الحسین (علیهم-
 السلام) = امام باقر.

مقداد بن اسود: ۹۳.

مقریزی، صاحب «خطط الشام»: ۷۱.

موسی (علیه السلام): ۹۰، ۹۲، ۱۱۱.

موسی بن محمد: ۱۱۸.

مولوی عبدالرحیم: ۹.

میرزا ابوالحسن شعرانی = شعرانی.

میمون قرن: ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۰.

میمونه، خاله ابن عباس: ۸۲، ۸۸، ۹۳.

ن

نابغه ذبیانی: ۱۶۴.

ناظم الاطباء = نفیسی.

نافع بن ازرق: ۱۰۳.

نجاشی، احمد بن علی بن احمد (م ۴۵۰ هـ).

(ق): ۱۲۵.

نصر بن عاصم لیثی: ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۰.

۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹ تا ۱۶۱، ۱۷۷.

نضر بن شمیل مازنی مروزی: ۱۵۳.

۱۵۷، ۱۶۸.

نظام معتزلی: ۳۲.

نظام نیشابوری: ۱۴.

نفیسی، ناظم الاطباء: ۹.

نوح (علیه السلام): ۶۲.

نُوی، محیی الدین یحیی بن شرف (م).

۷۳۲ هـ (ق): ۱۲۱، ۱۲۲.

و

واحدی، علی بن احمد (م ۴۶۸ هـ):

۱۲۰.

ورقابن میمون: ۴۲، ۱۲۴.

وکیع بن جراح بن ملیح رؤاسی (۱۲۹-).

۱۹۷ هـ (ق): ۱۲۲.

وَهَب بن عبدالله بن مسلم بن جناده

«وَهَب الخیر» (م ۶۴ هـ ق): ۸۵.

، بن منبه اپناوی صنعانی ذماری

(۳۴-۱۱۴ هـ ق): ۳۱ بنام «ابوالبحتری».

۶۸.

مرون بن موسی بن شریک تغلبی، ابی نصر

«اخفش باب الجایبة» (۲۰۱-۲۹۲ هـ

(ق): ۱۷۷.

هاشم بن عبدمناف: ۷۹.

هذیل (قبیله): ۲۳.

هشام بن محمد کلبی «ابومنذر» (م ۲۰۴ هـ

ق): ۶۴.

هیهاوی = ادیب هیهاوی.

ی

یافعی، عبدالله بن اسعد (م ۷۶۸ هـ ق):

۱۴۰.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله رومی

(۵۷۴-۶۲۶ هـ ق): ۱۵۳.

یحیی بن یَعْمَر و شقی عدوانی (م ۱۲۹ هـ

(ق): ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۷.

یزید بن معاویه بن ابی سفیان (۲۵-۶۴ هـ

ق): ۶۰.

یمانی: ۱۱۶، ۱۱۷.

یوسف بن سلیمان شنتمری اندلسی «اعلم»

(۴۱۰-۴۷۶ هـ ق): ۱۷۷.

یونس (علیه السلام): ۷۳.

یونس بن حبیب صَبَّی «ابوعبدالرحمن»

(۹۴-۱۷۲ هـ ق): ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۷.

۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۴.

۲- اسامی کتب و نشتارها

الف

آية النظم تدافع عن القرآن الكريم :
١٠.

ابنية الصرف في كتاب سيبويه: ١٧٧.

ابو حیان- النحوی (کتاب -) ۱۷۱،
۱۷۷.

الاتقان في علوم القرآن: ١٥، ١٨، ٢٠
تا ٢٩، ٣١، ٣٤، ٣٦، ٤٤، ٤٩، ٥٩

96,94,92,89,87 تا 85,80,66
,115 تا 113,109 تا 102,99,95

١٢٤، ١٢٢ تا ١٢١، ١١٩ تا ١١٧
١٤٤، ١٢٨، ١٢٧

احكام القرآن : جصاص : ٤٠ .

أحياء علوم الدين: ١٢٣، ٨٤، ٣٣.

خبر النحويين: ١٤٠.

لأدلة العلمية في جواز ترجمة معاني القرآن: ١٠.

سُدُّ الغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ: ٢٨، ٣٠،
٣١، ٣٤، ٣٧، ٧٩، ٨٥، ٩١، ٩٤، ٩٨.

.99

لاشباه والنظائر: ١٤٠.

اطوارالثقافة والفكر في ظلال العروبة

والاسلام: ١٠، ١١٤، ١٢٥، ١٤٢ تا
١٤٤، ١٤٧، ١٤٨.

اعلام الموقعين: ٢٨، ٩٤، ١٢٣.

الآغانى: ١٠٤، ١٤٠.

۱. اکمال: ۱۶۵، ۱۷۲.

إنباء الرواة: ١٧٥، ١٧٠، ١٦٦، ١٤٠.

الاولائل: ١٤٠.

اول من وضع النحو: ١٤٦، ١٣٩، ١٤٧.

يشار الحق: ١١٦، ١١٧، ١٢١.

ۛ

بحار الانوار: ۲۶، ۸۳، ۸۵، ۹۹، ۱۰۳.

بحث في ترجمة القرآن المجيد واحكامها:

10.

لبحر المحيط (تفسير) - : ١٦٢٠٥٧.

لبرهان في علوم القرآن : ١٥ ، ٩٢ ،

.109,148

نُغْمَةُ الْوُعَاةِ فِي طَبَقَاتِ النِّحَاةِ : ١٤٠ ،

. 177, 178

لبيان والتبيين: ١٦٠٠٦٨٠٦٧.

تأثیر دانشمندان سریانی در پایه گذاری

- ٠٤٢
تفسير اربع مقالات بطلميوس: ١٤.
تفسير التحرير: ١٤.
تفسير التفسير: ١٤.
تفسير حى بن يقطان: ١٤.
تفسير سورة الاخلاص: ابن تيمية: ٤٦.
تفسير سورة الواقعة منسوب به ابن عباس:
١٢٦.
تفسير الشيخ الاكبر: ابن العربي: ٣٥.
تفسير عطية عوفى: ٦٦.
تفسير كشاف: ٣٩.
تفسير المراغى: ٩٨.
التفسير والمفسرون: ١٦، ٢٣، ٢٦، ٢٩، ٣٢ تا ٣٤، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٥٠، ٥١، ٥٤ تا ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٤، ٧٤، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٦، ٨٩، ٩٤، ٩٥، ١١٦، ١٢٥.
التقريب: ابو الصلاح: ٣١.
تمهيد لتاريخ الفلسفة الاسلامية: ٧٢.
تنوير المقياس فى تفسير ابن عباس: ٤١.
١٢٥، ٦٣ تا ١٢٧.
توراة: ٦٧، ٦٨.
تهذيب الاحكام: شيخ طوسى: ٥٣.
تهذيب الاسماء واللغات: ١٢١، ١٢٢.
تهذيب التهذيب: ٤٤، ٤٥، ٤٩، ٥٢، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٦٠.
تهذيب اللغة: ازهرى: ١٤٠.
- ج**
- الجامع: عيسى بن عمر ثقفى: ١٦٥،
١٦٦، ١٦٩، ١٧٢.
جامع البيان: طبرى: ٤٧، ٥٧، ٧٤، ٩٠.
- صرف ونحو عربى (مقاله -): ١٥٤.
تاج العروس: ١٨.
تاريخ آداب العرب: رافعى: ١٤٠.
تاريخ الادب: حفى ناصف: ١٦٠.
تاريخ ادب عربى، بروكلمان به زبان
آلمانى: ٧٩، ١٠٢، ١٠٩، ١١٠، ١٢٥،
١٢٦، ١٢٧.
تاريخ ادبى ايران: ١٢٣.
تاريخ القرآن زنجانى: ١٤٦.
تاريخ قرآن: راميار: ١٠٩، ١٢٠.
تأسيس الشيعة: ٢٩، ٣٦، ٤٤، ٤٦، ٥٨،
٥٩، ٦٣، ٦٤، ٨٢، ٨٦، ٨٨، ٩٢، ٩٥،
٩٦، ٩٨، ١١٧، ١٢٣، ١٤٣، ١٤٥ تا
١٤٨، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٢.
التأويل (منسوب به ابن عباس): ١٢٥.
تأويل مختلف الحديث: ٣٢.
التبر المسبوك: ١٢٧.
التبصير فى الدين: ٧٢.
التيان: شيخ طوسى: ١٠٦.
التحرير الطاوسى: ٢٩، ٩٧، ١٣١.
تحرير المجسطى: ١٤.
تحفة الابرار: ١٤٠.
تحقيق در باره ابن عباس ومقام وى در
تفسير: ٦، ٣٠، ٦٤.
ترجمة القرآن غرض للسياسة والدين:
١٠.
ترجمة القرآن واحكامها (بحث فى -):
١٠.
تفسير ابن عباس: ١٢٥.
تفسير ابن عباس عن الصحابة: ١٢٤.
تفسير ابن كثير = تفسير القرآن العظيم:

ذ

الذريعة الى تصانيف الشيعة: ٥١، ٤١،
١٢٥، ١٢٤، ١٢٠، ٩٦، ٨٤، ٦٦، ٦٤

ر

الرجال (معرفة -) شيخ طوسي: ٥٨،
١١٧

رجال كشي: ٥٥

الرحلة: ٣٦

روضة العابدین: ١٤٣

روضة العارفين: ١٤٨

روض الجنان وروح الجنان (تفسير-):

٩٠، ٢١، ١٩، ١٣

الرياض النضرة في مناقب العشرة: ٤٠

س

سفينة البحار: ٢٦ تا ٣١، ٣٤، ٣٦،

٣٧، ٤٩، ٥١، ٥٢، ٥٦، ٦٠ تا ٦٢، ٦٤،

٧٢، ٧٩، ٨١ تا ٨٣، ٨٥، ٨٩، ٩٢، ٩٣،

٩٧، ١١١، ١١٢، ١٣١، ١٤٠، ١٤١

ش

شذرات الذهب: ٢٩، ٣٠، ٩٨

شرح نهج البلاغة: ١٤٧

الشعر والشعراء: ١٣٩، ١٤٠

ص

صباح ست: ٤٤

صراح اللغة: ٦٦، ١٢٠

صحيفة في التفسير، منسوب به ابن عباس:

١٢٤

١٠٢، ١٠٨، ١١٠

الجامع الصحيح: بخارى: ١٠٦، ٦٣

جلاء الاذهان: ١٩

جمع الجوامع: ١٦

جُمهرة انساب العرب: ١٢٣

ح

حدث الاحداث في الاسلام: ١٠

الحلية: ابو نعيم اصفهاني: ٨٥، ٢٦

٩٧

حول اول من وضع النحو (مقالة -):

١٥٣، ١٥١

خ

خزانة الادب: ١٧٦

خطط الشام: ٧١

خلاصة الاقوال في معرفة الرجال: ٢٧،

٨٠، ٨٢، ٨٣، ١١٥، ١٣٠

خلاصة تذهيب الكمال: ٥٤، ٥٦، ٦٦،

١٢٥

د

دائرة المعارف الاسلامية: ١٤، ١٢١

الدراسات (مجلة -): ١٥٤

الدر المنثور: ٤١، ١٢٦

الدعاء المنظوم - يا - الدعاء السرياني:

١٢٧

الدلائل: بيهقي: ٩٤

ديوان عجاج: ١٠٤

ديوان نابغه: ١٦٤

صحيفة مصر في التفسير: ۶۳ → ۶۴.

ض

ضحی الاسلام: ۱۶۱، ۱۴۸.
الضوء اللامع: سخاوی: ۱۲۵

ط

طبقات الشافعية: ۳۲.
طبقات الشعراء: ۱۶۱، ۱۴۷، ۶۹.
الطبقات الكبرى: ۷۹، ۵۲، ۴۹، ۲۹.
۱۱۰، ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۹۶.
طبقات المفسرين: ۹۸، ۳۶.
طبقات النحويين واللغويين: ۱۳۹.
۱۶۹ تا ۱۵۸، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۴۰.

ع

العین (کتاب-): ۱۷۸، ۱۶۷.
عيون الاخبار: ۱۲۷.
الغريب- يا- غريب القرآن: ابان بن
ثعلب: ۱۰۵.
غريب القرآن منسوب به ابن عباس:
۱۲۷، ۱۰۴، ۱۰۲.

ف

فجر الاسلام: ۱۱۲، ۱۱۱.
فرهنگ کُزی: ۹.
فرهنگ فارسی: معین: ۹.
فرهنگ نفیسی: ۹.
فقه اللغة: ابن فارس: ۱۴۰.
فقيه من لا يحضره الفقيه: ۱۲۱، ۶۵.
الفهرست: ابن النديم: ۶۰، ۴۲، ۱۴.

۶۵، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۲۱، ۱۲۳،
۱۲۴، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۱.
فهرست نجاشی: ۱۰۵، ۱۲۵.

ق

القاموس المحيط: ۱۲۵.
قرآن کریم: ۱۰ تا ۱۵، ۱۷، ۱۹ تا ۵۰،
۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۶ تا ۷۴
۷۶ تا ۸۱، ۸۲ تا ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲
تا ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۴
تا ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹ تا ۱۶۱
۱۷۷.
قرآن النحو، از القاب «الكتاب» سیبویه:
۱۷۱.
قصه الإسراء والمعراج، منسوب به
ابن عباس: ۱۲۷.
القواعد النحوية: ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸،
۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳ تا ۱۶۷، ۱۷۱.
القول السديد في حكم ترجمة القرآن
المجيد: ۱۰.

ک

الكافنة في ابطال توبة الخاطئة: شيخ
مفيد: ۶۲.
الكافي: كليني: ۱۲۱، ۶۵، ۵۳.
الکامل: ابن عدی: ۱۲۰.
الکامل: مبرد: ۱۰۳، ۱۴۰.
الکتاب: سیبویه: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲،
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۴ تا ۱۶۷
۱۶۹ تا ۱۷۸.
کتاب الباقر محمد بن علی بن الحسین

- ١٧١ .
 مروج الذهب: ٩٢، ٧٩، ١٥ .
 المزهر: ١٤٠ .
 المستدرک: حاکم: ١١٨، ٥٣، ٣٤ .
 مسند احمد بن حنبل: ٥٣ .
 مشاهير القراء والمفسرين في تفسير
 مجمع البيان: شعرائي (فهرست -):
 ١٢١، ١٢٠، ٦٥، ٥٣، ٥٢، ٤٩، ٤٦ .
 المصباح (في النحو): ١٤٢ .
 مصحف أبي بن كعب: ٣٥ .
 مصحف امام: ١٥٢، ٣٢ .
 مصحف منسوب به عبدالله بن مسعود:
 ٣٢ .
 المطول: تفتازاني: ١٦٥ .
 المعارف: ١٣٩، ١١٧، ٥٩، ٥١ .
 معاني القرآن: فراء: ٧٣ .
 معجم الادباء: ١٦٦، ١٥٣ .
 المعجم العربي نشأة وتطوره: ١٢٨ .
 المعجم الكبير: طبراني: ١١٧، ١٠٥ .
 المَعَمَّى (كتاب): خليل بن احمد: ١٦٨
 مفاتيح الغيب: فخر رازي: ٣٩ .
 مفتاح السعادة: ٧١ .
 مقالات الاسلاميين: ٧١ .
 مقالات وبررسيها: ٧٩، ٩ .
 مقدمتان في علوم القرآن: ٢٩، ٢٨، ١٣ .
 ٩٢، ٨٨، ٨٧، ٨٢، ٨١، ٧٤، ٦٣، ٥٩
 ٩٦، ٩٣ تا ١٠٥، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٧ تا
 ١٠٩، ١١٥، ١١٧، ١١٩، ١٤١، ١٥٩ .
 مقدمة الجامع المحرر الوجيز في تفسير-
 القرآن العزيز: ابن عطية: ٢٨ .
 مقدمة الصحاح: احمد عبد الغفور: ١٢٨ .

- (تفسير است): ١٢٤ .
 كتب اربعة شيعه: ٤٤ .
 الكشف = تفسير الكشف .
 كشف الظنون: ١٧٣، ١٧٦، ١٧٧ .
 كشف اليقين: ٩٤ .
 كفاية الاثر: ١٣٣ .
 كنز العرفان: ٤٠ .

ل

- لسان العرب: ١٤٠، ٨٠، ٩ .
 لغتنامه: دهخدا: ٣٦، ٩ .

م

- مباحث في علوم القرآن: ٥٣، ٢٥، ١٢ .
 ٨٧ .
 مجاز القرآن: ابي عبيده: ٧٣ .
 مجمع البيان: ٣٥، ٣١، ٢٦، ٢٢، ١٥ .
 ٨٥، ٣٧ .
 المجلد: ١٤٠، ١٤٤ .
 محبوب القلوب: ١٤٨ .
 مختصر نزهة الالباء: كفعمي: ١٤٠ .
 ١٤٨ .
 مدايح المصطفى: ١٢٧ .
 المدخل الى كتاب سنيويه: ١٨٧ .
 مذاهب التفسير الاسلامي: ٢٩، ٢٧ .
 ٥٠، ٤٩، ٤٥، ٤٠، ٣٦، ٣٣، ٣٢، ٣٠ .
 ٩٤، ٩٠، ٨٦، ٨٤، ٨٠، ٦٢، ٥٨، ٥٢
 ١١٠، ١٠٩، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٢، ٩٧، ٩٦
 ١٢٣، ١١٥ .
 مرآت الجنان: ١٤٠ .
 مراتب النحويين: ابو الطيب: ١٤٠ .

- مقدمة العبر: ١٥٥،٦٦،٢٠ .
 مقدمة في اصول التفسير: ٤٦،٤١،٢٩ .
 ٩٥ .
 مكارم الاخلاق: ١٤٠،٨١ .
 المناقب: ابن شهر آشوب: ١٤٠ .
 مناقب الشافعي: ١٤٠ .
 مناهل العرفان في علوم القرآن: ٢٥،
 ١٤٦،٨٩،٨٧،٦٤،٥٣،٣١،٢٦ .
 منتهى الارب: ٩ .
 منتهى المقال في احوال الرجال: ٢٧،
 ١١٧،١١٥،٦٥،٥٩،٥٨،٥٦،٥٥ .
 ١١٨، ١٤٠،١٣٠ .
 من لا يحضره الفقيه = فقيه من لا يحضره...
 منهاج السنة: ٨٦ .
 الموافقات: ٢٣ .
 الموطأ: مالك بن انس: ٥٣ .
 المذهب في ما وقع في القرآن من المعرب:
- ١٠٧ .
 ميزان الاعتدال: ١١٧،١١٦،٥٩ .
- ن**
- الناسخ والمنسوخ، منسوب به ابن عباس:
 ١٢٥ .
 نزهة الالباء: ١٧١،١٤٢،١٤٠ .
 النهاية في غريب الحديث والاثر: ٨٠،
 ١١١ .
- و**
- وفيات الاعيان: ٤٣ تا ٦٥،٦٢،٤٥،
 ١٧١،١٦٠،١٥٩،١٤٠،١٢١،٧٥ .
- ي**
- يادنامه كنجره سيويه: ١٣٧ .

۳- اسامی امکنه وجایها

د	الف
دارالکتب مصر: ۷۳.	ایران: ۱۲۷.
دانشکده الهیات و معارف اسلامی-	
دانشگاه تهران: ۷۹، ۶۰.	ب
دانشگاه تهران: ۷۹.	برلین: ۱۲۷، ۱۲۸.
دانشگاه شیراز: ۱۳۷.	بصره: ۱۳۹، ۱۳۱، ۶۳، ۵۹، ۵۴، ۴۳.
دمشق: ۱۲۷.	۱۷۵، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۵۹، ۱۴۰.
ز	بغداد: ۳۲.
زمزم: ۹۱.	بمبئی: ۱۲۷.
	بیضاء: ۱۶۹.
ش	بُلاق: ۹.
شام: ۹۱.	ج
شبه جزیره العرب: ۸۹.	جزیره العرب: ۹۱، ۸۹.
شُعَب ابی طالب: ۷۹.	ح
شیراز: ۱۶۹، ۱۳۷.	حجاز: ۹۲.
ص	الحديثة: ۱۵۲.
صفین: ۳۷.	حُمص: ۹۱.
ط	خ
طائف: ۱۳۲.	خراسان: ۱۶۸، ۱۱۹، ۶۳.

مصر: ۶۳، ۶۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴،

۱۲۷.

مغرب: ۴۸.

مکه: ۲۹، ۳۶، ۴۳، ۴۹، ۷۰، ۷۹، ۹۰،

۹۵.

میسورهند: ۱۲۷.

و

وادی القرى: ۲۲.

ه

هند: ۱۲۷.

ی

یمامه: ۳۵.

یمن: ۶۸، ۱۳۱.

یونان: ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۸.

ع

عراق: ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۷۰، ۹۰.

ق

قاهره: ۱۲۷.

ک

کتابخانه مدینه: ۱۳۷.

کوفه: ۳۲، ۴۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۴، ۹۰،

۱۷۸.

ل

لندن: ۱۲۶.

م

مدینه: ۳۵، ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۰.

۱۲۷.

مُرید: ۱۶.

فهرست آیات قرآن کریم

- الف-** الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون.
 ۲۱.
 ۳۵. الم تركيف فعل ربك ...
 ۱۶۲. ان البقر تشابه علينا ...
 ۱۴۵ و ۱۴۴. ان الله برى من المشركين و رسوله ...
 ۱۰۶. ان ناشئة الليل هي اشد وطأ و اقوم قیلاً.
 ۲۳. او يأخذهم على تخوف ...
 ۹. ايما الاجلين قضيت ...
ح- ... حتى يتبين لكم الخيط الا بيض من الخيط الاسود ... ۲۳
و- ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق ... ۱۰۹
س- ... السموات والارض كانتا رتقاً ففتقناهما ... ۸۹
ف- ... فاطر السموات والارض ... ۱۰۸
 فخذ اربعة من الطير فصرنهن اليك ... ۱۱۴
ق- قال ذلك بينى و بينك ايما الاجلين قضيت فلا عدوان على ... ۹۰
ك- كأنهن الياقوت والمرجان. ۱۱۰
ل- لم تعظون قوماً الله مهلكم او معذبهم عذاباً شديداً. ۱۰۰ و ۴۹
 ... ليشتروا به ثمناً قليلاً ... ۱۲۱
م- ... منه آيات محكمات هن ام الكتاب ... ۱۱۰
و- ... و انتم سامدون. ۱۰۶
 وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتفكرون. ۲۰
 وجوه يومئذ ناظره الى ربها ناظرة. ۴۷

- ٤٥ والعصر ان الانسان لفي خسر...
و فاكهة و ابا.
١٣ ولا يا توتك بمثل الاجثناك بالحق واحسن تفسير آ.
١٦٥ و لسليمان الريح...
٤٧ و لقد علمتم الذين اعتدوا في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين.
١٥٤ والليل و ما وسق.
١١ و ما ارسلناك الا كافة للناس...
٦١ ... و ما كنا له مقرنين.
١٥ ... و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم...
٥- هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر
متشابهات، فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و
ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم يقولون آمنا قل
كل من عند ربنا و ما يذكر الا اوالالباب.
١٥
٢١ ي- يا بني لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم.
١٦٥ ... يا جبال اوبي معه والطير...
١٦٢ ياليتنا نود ولا نكذب بآيات ربنا و فكون من المومنين.
١١٠ يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان.

فهرست احادیث و روایات

- الف-** ابن عباس کانما ينظر الى الغيب من ستر رقيق:
 (سخن علی علیه السلام در باره تفسیر ابن عباس) ۲۸ و ۹۳
 اذ احذثکم اهل الكتاب فلا تصد قوهم و لا تکذبوهم:
 (رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۱۱۲
 اعرّبوا القرآن و التمسوا غرائبه:
 (« ») ۱۰۳
 أمتھو کون ائتم کما تهوکت اليهود و النصارى، لقد جئتکم بها بیضاء نقیة؛
 و لو کان موسی حياً ما وسعه الا اتباعی:
 (رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطاب به عمر خطاب) ۱۱۱
 أمتھو کون یا بن الخطاب:
 (« »)
 اللهم آتہ الحکمة:
 (دعاء رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ابن عباس) ۹۲
 اللهم بارک فیہ و انشر منه:
 (« ») ۹۲
 اللهم علمہ الحکمة:
 (« ») ۹۲
 اللهم علمہ التأویل و فقهہ فی الدین:
 (« ») ۹۳
 اللهم فقهہ فی الدین و انتشر منه:
 (« ») ۹۲

اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل:

() « » (۱۵۹۲)

انح للناس ما يقومون به السنتهم:

(علی علیه السلام به ابی الاسود) ۱۴۵

انح للناس نحواً يعتمدون علیه:

() « » (۱۴۳)

انه كائن حبر هذه الامة:

(جبرائیل علیه السلام در باره ابن عباس بنقل از رسول خدا) ۹۷

ایک و تفسیر القرآن برأیک حتی تفقهه من العلماء:

(امیرالمومنین علی علیه السلام) ۱۴

ت- تعلموا العربیه؛ فانها كلام الله الذي یکلم به عباده:

(امام صادق علیه السلام) ۱۴۱

ح- حذیفة من اصفیاء الرحمن و ابصر کم بالحلال و الحرام. و عمار بن یاسر من السابقین. و المقداد بن اسود من المجتهدین. و لکل شیئی فارس، و فارس القرآن: عبد الله بن عباس:

(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۹۳

س- ساعة من عالم یتکوی علی فراشه خیر من عبادة العابد سبعین عاماً:

(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۳۷

ع- علم القرآن والسنة ثم انتهى و کفی بذلك علماً:

(علی علیه السلام در باره ابن مسعود) ۳۱

علی مع الحق و الحق معه، و هذا الامام والخليفة من بعدی. فمن تمسک به فاز و نجى، و من تخلف عنه ضل و غوى:

(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۱۳۳

ف- الفقه للادیان، و الطب للابدان، و النحول للسان، و النجوم لمعرفة الا-

زمان: (علی علیه السلام) ۱۴۱

ق- القدرية مجوس امتی:

(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۷۲

ک- الکلام يدور علی اسم و فعل و حرف:

(علی علیه السلام به ابی الاسود) ۱۴۵

الکلمة کله اسم و فعل و حرف، الاسم ما انبأ عن المسمى...

(علی علیه السلام به ابی الاسود) ۱۴۲

- ل- لكل شیئی فارس، و فارس القرآن عبدالله بن عباس:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۹۶ و ۹۳
لن یموت حتی ینهب بصره و یؤتی علماً:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ابن عباس) ۸۹
م- ما احسن هذا النحو الذی نحتوت:
(علی علیه السلام به ابی الاسود) ۱۴۳
من فسر القرآن برأیه فاصاب لم یوجر و ان اخطأ کان اثمه علیه:
(امام صادق علیه السلام) ۱۴
من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر و ان اخطأ فلیتبوء مقعده من النار:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۱۴
ن- نِعَمَ ترجمان القرآن انت:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ابن عباس) ۹۴
و- وحبر هذه الامة ابن عباس:
(« ») ۹۷
والعصر ان الانسان لفی خسر، هذا یرجع الی ابی جهل الالذین آمنوا:
ابی بکر...:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر سوره والعصر) ۴۰

فهرست سخنان فرزاتگان دین و دانش

الف- ابن عباس اعلم امة محمد بما نزل على محمد [صلى الله عليه وآله]:
(عبدالله بن عمر درباره ابن عباس) ۹۴
ادرکوا زمان الوحي وشرف صحبة صاحبه وازال نورالصحبة عنهم ظلم الشكوك
والاوهام:

(طاش کبری زاده درباره صحابه) ۷۰ و ۷۱
اذا تعاجم شيئي من القرآن فانظروا في الشعر؛ فان الشعر عربي:
(ابن عباس)

اذا ثبت لنا الشئني عن علي [عليه السلام] لم نعدل عنه الى غيره:
(سعيد بن جبیر درباره علی علیه السلام) ۸۶ و ۸۵ و ۲۷ و ۲۶
اللهم اني اتقرب اليك بمحمد وآل محمد، اللهم اني اتقرب اليك بولاية
الشيخ علي بن ابيطالب (عليه السلام):

(ابن عباس) ۱۳۳
اليس فيكم ابن ام الدهماء: سعيد بن جبیر:

(ابن عباس در خطاب به مردم) ۴۵
أكان في اصحاب محمد [صلى الله عليه وآله] اعلم من علي؟ قال: لا، والله
لا اعلمه:

(جواب عطاء بن ابي رباح به مردم) ۸۴
اما الخلفاء فاکثر من روى عنه منهم علي بن ابيطالب [عليه السلام]:

(سيوطی درباره علی علیه السلام) ۸۷
اما علی فروى عنه الكثير:

(سيوطی درباره علی علیه السلام) ۸۷

- ان عبدالله بن عباس كان من اقربهم وسيلة و اعلمهم بكتاب الله:
 (حذيفه درباره ابن عباس) ۳۱
 ان علم العالم صعب لاتحمله القلوب الصدية. اخبرك ان على بن ابيطالب
 كان مثله في الامة كمثله موسى والعالم عليهما السلام:
 (عبدالله بن عباس درباره على)
 انى استحيى الله ان يدان فى الارض برأى:
 (گفتار عطاء در امتناع از تفسير به رأى) ۵۰
 انى لاطن طاوساً من اهل الجنة:
 (ابن عباس درباره طاوس يمانى) ۵۱
 اول ما حدث من الاختلاف بين المسلمين بعد نبىهم (صلى الله عليه وآله):
 اختلافهم فى الامة:
 (ابوالحسن اشعري)
 ب- بمصر صحيفة فى التفسير رواها [ابن] ابي طلحة، لورحل رجل فيها الى
 مصر ما كان كثيراً:
 (احمد بن حنبل درباره صحيفة مصر) ۱۱۴
 ت- تجتمعون الى يا اهل مكة و عندكم عطاء:
 (ابن عباس درباره عطاء بن ابي رباح) ۵۰
 تفسر القرآن و انت لاتقرؤ القرآن:
 (عامر شعبى به ابي صالح) ۵۷ و ۶۳
 ر- رأيت مجاهداً يسئل ابن عباس عن تفسير القرآن و معه الواحه فيقول له
 ابن عباس: اكتب. قال: حتى سألته عن التفسير كله:
 (ابن ابي مليكه درباره مجاهد مكى) ۷۴
 ز- زنديق و رب الكعبه، زنديق و رب الكعبة:
 (قتاده در حمله به خالد بن عبدالله قسرى) ۶۱
 س- سلونى قبل ان تفقدونى:
 (ادعاى قتاده كه وى را رسوا ساخت) ۶۲
 ف- فقى القرآن علم الاولين و الآخرين لمن فتحت به ميرته:
 (ابن مسعود درباره قرآن) ۳۳
 فهو ترجمان القرآن و حبر الامة و رئيس المفسرين:
 (ابوالخير درباره ابن عباس) ۹۸

فی القرآن من کل لسان:

(ابی اسحق درباره لغات قرآن) ۱۰۷

ق- قد كنت اقول ما يعجبني جرأة ابن عباس على تفسير القرآن. فالآن قد علمت انه أوتي علماً:

(عبدالله بن عمر درباره ابن عباس) ۸۹

ك- كان اذا فسرایة من القرآن رأیت فی وجهه النور:

(مجاهد درباره ابن عباس) ۹۴

كان الرجل منا اذا تعلم عشر آيات لم يجاوزهن حتى يعرف معانيهن والعمل بهن: (ابن مسعود)

كان الناس على عهد ابن جبير يقدسون في الحرم المقدس بمكة قرآنا يقال: ان - زيد بن ثابت كتبه بيده:

(نویسنده الرحلة درباره قرآن مكتوب زید) ۳۶

ل- لا يعجبني ان اروي عن مقاتل بن سليمان:

(احمد بن حنبل درباره مقاتل)

لم يثبت عن ابن عباس الا شبيه بمائة حديث:

(شافعی درباره تفسیر ابن عباس)

م- ما احسن تفسيره لو كان ثقة

(گفتاری است درباره تفسیر مقاتل) ۱۲۲

• اخذت من تفسير القرآن فعن علي بن ابي طالب:

(ابن عباس) ۲۸ و ۸۲

ما رأيت احداً اعلم بتأويل القرآن من القرظي:

(ابن عون درباره تفسیر قرظی) ۵۴

ما لكم تكأ كأتهم عليّ كنكا كؤكم على ذی جنة افرنقعو اعني:

(عیسی بن عمر ثقفی به مردم) ۱۶۵

ما من آية الا سألت عنها ولكنها الرواية عن الله:

(عامر شعبی درباره تفسیر خود) ۵۷

ما من لسان الا في القرآن:

(عمر بن شرحبیل) ۱۰۷

مرحباً بذا نرلا يمل:

(خلیل در تجلیل از سیبویه) ۱۶۹

- من اراد علم الاولین والآخرین فلیتدبر القرآن:
- ۳۳ (ابن مسعود درباره قرآن کریم)
- من یرجع فی دینه الی اهل الکتاب ؟ :
- ۶۲ (حسن بصری)
- ن- الناس عیال علیه: (مقاتل) فی التفسیر:
- ۶۵ (شافعی درباره مقاتل)
- نعوذ بالله من الخور بعد الکور:
- ۱۴۴ (ابی الاسود دؤلی)
- و- والف کتابه الذی سماه (قرآن النحو) وعقد ابوابه بلفظه و بلفظ الخلیل:
- ۱۷۱ (ابوالطیب درباره «الکتاب» سیبویه)
- ومثل الحبر: (ابن عباس) رضی الله عنه، موضع ان یحسده الناس وینافسوه ویقولو-
افیه ویباهتوه :
- ۹۷ (شیخ حسن بن شهید ثانی درباره ابن عباس)
- ی- یا اهل بصره! تعز علی مفارقتکم. والله لو وجدت کیلجة من باقلا ما فارقتکم:
- (نضر بن شمیل در خطاب به مردم بصره) ۱۶۸

فهرست اشعار

- الف - ان لنا قلائصاً حقائقاً * مستوسقات لويجدن سائقاً. ١٥٤
- اياك اياك المراء فانه * الى الشردعاء وللشرجالب. ١٦٧
- ب - بطل النحوجميعا كله * غيرما احلث عيسى بن عمر.
- ذاك اكمال وهذا جامع * فهما للناس شمس وقمر.
- وهما بابان صار احكمة * وارا حامن قياس وتظير. ١٦٥ و ١٦٦
- ت - تخوف الرجل منها تاما قدرا * كمتخوف عود النبعة السفن. ٣٤
- ح - حتى تعاجزن عن الذواد * تعاجز الرى ولم تكادى.
- د - ربما تكره النفوس من الا * مرله فرجة كحل العقال. ١٦٤
- ف - فبت كاني ساورتنى ضئيلة - من الرقش في اينا بها السم ناقع. ١٦٤

فهرست منابع

که مجموعاً در این سه مقالت، مورد استناد و استفاده قرار گرفت

- آية النظم تدافع عن القرآن الكريم: شيخ احمد فهمي.
ابنية الصرف في كتاب سيبويه: دكتر خديجة حدیثی.
ابو حیان النحوی: دكتر خديجة حدیثی.
الاتقان في علوم القرآن: جلال الدين سيوطي.
الادلة العلمية في جواز ترجمة معاني القرآن: محمد فريد و جدی.
أسد الغابة في معرفة الصحابة: عز الدين ابو الحسن، علي بن اثير جزري.
اطوار الثقافة والفكر في ظلال العروبة والاسلام: علي جندی، محمد صالح سمك،
محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ اول، مصر ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ م.
اعلام الموقعين: ابن قيم جوزيه، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر
۱۳۷۴ هـ ق = ۱۹۵۵ م.
الاغانى: ابو الفرج اصفهاني، مصر (بدون تاريخ) مطبعة مقدم .
انباء الرواة في انباء النحاة: قفطی.
اول من وضع النحو (مقاله-): ابراهيم مصطفى، مجله «كلية الآداب» مجلد
۱۰، جزء ۲.
اينار الحق على الخلق: ابو عبدالله يمانی، مطبعة آداب، ۱۳۱۸ هـ ق.
بحار الانوار: مجلسي دوم، محمد باقر بن محمد تقی.
بحث في ترجمة القرآن واحكامها: شيخ مصطفى مراغی.
البحر المحيط: ابو حیان نحوی.
البرهان في علوم القرآن: بدر الدين زر كشي.
بغية النواة في طبقات النحاة: جلال الدين سيوطي.

- البيان والتبيين: جاحظ .
- تاج العروس: زبیدی .
- تاریخ الادب: جفنی ناصف یازجی
- تاریخ ادبی ایران: ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، چاپ دوم ۱۳۳۵ هـ ش.
- تاریخ القرآن: ابو عبدالله زنجانی .
- تاریخ قرآن: دکتر محمود رامیار .
- تأسیس الشيعة الكرام لعلوم الاسلام: سيدحسن صدر، چاپ نجف (بدون تاریخ) .
- تاویل مختلف الحديث: ابن قتیه .
- التبر المسبوك: غزالی، نقل از تاریخ الادب العربی: بروکلمان، متن آلمانی .
- التبصیر فی الدین: ابوالمظفر اسفرائینی .
- التبيان الجامع لعلوم القرآن (مقدمه -) شیخ طوسی، محمد بن حسن، چاپ سنگی ایران ۱۳۶۴ هـ ق .
- التحریر الطاووسی: حسن بن زین الدین عاملی (فرزند شهید ثانی) نقل از سفینه البحار .
- ترجمه فهرست ابن الندیم: محمد رضا تجدد، چاپ دوم ۱۳۴۶ هـ ش .
- ترجمه القرآن غرض للسیاسة والدين: ادیب هیهاوی .
- تفسیر سورة الاخلاص: ابن تیمیه .
- تفسیر الشیخ الاکبر: محیی الدین بن عربی .
- التفسیر - معالم حیاته - منهجه الیوم: امین الخولی، مصر ۱۹۴۴ م .
- التفسیر والمفسرون: محمد حسین ذهبی، مصر ۱۳۸۱ هـ ق - ۱۹۶۲ م . از این کتاب در بخش تاریخ تفسیر بهره های فراوانی برگزفتم .
- التقريب: ابو الصلاح .
- تمهید لتاریخ الفسفة الاسلامیة: دکتر مصطفی عبدالرزاق .
- تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس: جمع و تألیف مجدالدین محمد بن یعقوب استرآبادی، چاپ افست ایران ۱۳۷۷ هـ ق در هامش کتاب « الدر المنثور » سیوطی
- تهذیب الاسماء واللغات: حافظ محیی الدین نووی، چاپ مصر (بدون تاریخ) .
- تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، چاپ هند ۱۳۲۵ هـ ق .
- جامع البیان لعلوم القرآن: محمد بن جریر طبری، چاپ دوم ۱۳۷۳ هـ ق = ۱۹۵۴ م .
- جلاء الاذهان وجلاء الاحزان = تفسیر گازر: ابوالمحسن جرجانی .
- حول اول من وضع النحو (مقاله -): عبدالوهاب حموده، مجله « کلیة الآداب »

- مجلد ۱۳، جزء ۱.
خزانة الادب: بغدادی.
خلاصة الاقوال في معرفة الرجال: علامة حلی، چاپ سنگی ایران، ۱۳۱۰ هـ ق.
خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرجال: خزر جی، چاپ مصر ۱۳۲۳ هـ ق.
دائرة المعارف الاسلامیة (عربی) مجلد پنجم، چاپ افست ایران (بدون تاریخ).
الذريعة الى تصانيف الشيعة (مجد چهارم): حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی، چاپ ایران، ۱۳۶۰ هـ ق.
روض الجنان وروح الجنان (مجلد هشتم): ابو الفتوح رازی، چاپ ایران، ۱۳۲۵ هـ ش.
سفينة البحار ومدينة الحكم والآثار: محدث قمی، حاج شیخ عباس، چاپ ایران ۱۳۵۵ هـ ق.
شذرات الذهب فی اخبار من ذهب: عبدالحی بن عماد حنبلی، چاپ مصر ۱۳۵۰ هـ ق.
الشعروالشعراء: ابن قتیبة دینوری.
ضحی الاسلام: احمد امین.
طبقات الشافعية: ابن سبکی.
طبقات الشعراء: محمد ابن سلام جمحی.
الطبقات الکبری: ابن سعد، چاپ بیروت ۱۳۷۶-۱۳۷۷ هـ ق = ۱۹۷۵ م.
عیون الاخبار: ابن قتیبة دینوری، چاپ دوم (نقل از تاریخ ادب عربی برو کلمان به زبان آلمانی).
فجر الاسلام: احمد امین.
فرهنگ دُزی.
فرهنگ فارسی: محمد معین.
فرهنگ نفیسی: ناظم الاطباء: دکتر علی اکبر نفیسی: چاپ اول.
الفهرست: ابن النديم، چاپ مصر، ۱۳۴۸ هـ ق.
القواعد النحویة (مادتها وطریقتها): عبد الحمید حسن.
القول السدید فی حکم ترجمة القرآن المجید: محمد مصطفی شاطر.
الکتاب: سیبویه.
کشف الظنون: چلبی، حاجی خلیفه.
کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین: علامة حلی (نقل از مذاهب التفسیر الاسلامی)
کفاية الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر: علی بن محمد خزاز رازی قمی،

- چاپ سنگی ایران، ۱۳۰۵ هـ. ق.
- لسان العرب: ابن منظور، چاپ مصر، ۱۳۰۲ هـ. ق.
- لغت نامه: علی اکبر دهخدا.
- مباحث فی علوم القرآن: دکتر صبحی صالح، چاپ هفتم، بیروت ۱۹۷۲ م.
- مجمع البیان لعلوم القرآن: امین الاسلام طبرسی (ابوعلی فضل بن حسن)، چاپ صیدا، ۱۳۳۳ هـ. ق و چاپ اسلامیة ایران ۱۳۷۴ هـ. ق.
- مذاهب التفسیر الاسلامی: گولدزیهر، ترجمه به عربی از دکتر عبدالحلیم نجار، چاپ مصر، ۱۳۷۴ هـ. ق = ۱۹۵۵ م.
- مراتب النحویین: ابوالطیب عبدالواحد بن علی.
- مروج الذهب: مسعودی، چاپ بیروت ۱۳۸۵ هـ. ق = ۱۹۶۵ م.
- مشاهیر القراء والمفسرین فی تفسیر مجمع البیان: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی پایان مجلد دهم تفسیر مذکور، چاپ ایران ۱۳۷۴ هـ. ق.
- المعارف: ابن قتیبه دینوری (نقل از تأسیس الشیعه).
- المعجم العربی (نشأته وتاریخ): دکتر سید حسین نصار، چاپ مصر ۱۳۷۵ هـ. ق = ۱۹۵۶ م.
- المطول: سعدالدین تفتازانی، چاپ سنگی ایران (عبدالرحیم).
- مفتاح السعادة: طاش کبری زاده.
- مقالات الاسلامیین: اشعری.
- مقدمتان فی علوم القرآن: ۱- مقدمه کتاب «المبانی فی نظم المعانی» از مؤلفی گننام از سده پنجم هجری ۲- مقدمه کتاب «الجامع المحرر الصحیح الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز» از عبدالحق بن ابی بکر معروف به «ابن عطیه» متوفی بسال ۵۴۳ هـ. ق، به تصحیح آرتو جفری، چاپ مصر ۱۹۵۴ م.
- مقدمة تفسیر ابن کثیر.
- مقدمة العبر و تاریخ المبتدأ والخبر...: محمد بن خلدون، چاپ بیروت.
- مقدمة فی اصول التفسیر: ابن تیمیه، چاپ دمشق ۱۹۳۶ م.
- مقدمة الصحاح (صحاح اللغة جوهری) احمد عبدالغفور عطار، چاپ مصر ۱۳۷۵ هـ. ق = ۱۹۵۶ م.
- مکارم الاخلاق: ابو منصور حسن بن فضل طبرسی، چاپ ایران ۱۳۱۱ هـ. ق.
- مناهل العرفان فی علوم القرآن: محمد عبدالعظیم زرقانی، چاپ دوم، مصر ۱۳۶۲ هـ. ق = ۱۹۴۳ م.
- منتهی الارب: مولوی عبدالرحیم.

منتهی المقال فی احوال الرجال: ابوعلی (محمد بن اسماعیل) چاپ سنگی ایران ۱۳۰۲ هـ ق .

منهاج السنة : ابن تیمیه، چاپ مصر ۱۳۲۲ هـ ق.

میزان الاعتدال: حافظ ذهبی، چاپ مصر ۱۳۲۵ هـ ق.

نزهة الالباء فی طبقات الادباء: ابن الانباری.

النهاية فی غریب الحديث والاثار: ابن اثیر جرجزی، مجدالدین ابوالسعادات -

مبارك، با استفاده از دو چاپ: ۱- سنگی ایران ۱۲۶۹، ۲- چاپ مصر ۱۳۸۳

هـ ق = ۱۹۶۳ م.

وفیات الاعیان: ابن خلکان، چاپ مصر ۱۲۷۵ هـ ق

Geic Der Aralischen Litteratur Supplememt, Land 1;

Brocke lman

کتاب اخیر که به زبان آلمانی است در استفاده از آن از آقای دکتر عبدالرحمن بدوی بهره بردم و موارد مورد نیاز را نامبرده برای اینجانب شفاهاً به زبان عربی ترجمه کرده بود.

ضمناً یادآور می شود که چندین سال از نگارش این مقالات می گذرد، لذا راجع به تاریخ چاپ برخی از کتابها یادداشتهای لازم ضبط نشد و چون برای مراجعه دوباره به این مآخذ فرصت کافی در اختیار ندارم از همه مطالعه کنندگان این مقالات پوزش می خواهم که نتوانستم همه آنها را با مشخصات کافی معرفی کنم. والله الموفق.

فهرست مطالب

مقدمه .مؤلف

(۱)

سیری در تفسیر قرآن از آغاز تا عصر تابعین

۷-۷۵

* مقدمه (۹) معنی ترجمه و حکم آن درباره قرآن (۹-۱۲) تفسیر ومعانی آن (۱۲-۱۳) سابقه استعمال کلمه تفسیر در قرآن و حدیث (۱۳-۱۵) تأویل و معانی آن (۱۵-۱۶) فرق میان تفسیر و تأویل (۱۶-۱۹).

* آغاز پیدایش تفسیر، یا نخستین مفسر قرآن کریم (۱۹-۲۲).

* تفسیر صحابه پیغمبر اسلام [صلی الله علیه و آله] (۲۲-۲۴): ۱- امیر المؤمنین علی [علیه السلام] (۲۵-۲۷) ۲- عبدالله بن عباس (۲۷-۳۰) ۳- عبدالله بن مسعود (۳۱-۳۴) ۴- ابی بن کعب (۳۴-۳۵) ۵- زید بن ثابت (۳۵-۳۶) ۶- جابر بن عبدالله انصاری (۳۶-۳۷).

* مشخصات و امتیازات تفسیر صحابه (۳۷-۴۲).

* تفسیر دوده تابعین

(۴۳) مفسران معروف مکه در دوده تابعین: ۱- سعید بن جبیر (۴۳-۴۶) ۲- مجاهد بن جبر مکی (۴۶-۴۸) ۳- عکرمه [مؤلف ابن عباس] (۴۸-۴۹) ۴-

عطاء بن ابی رباح (۴۹-۵۰) ۵- طاوس بن کیسان (۵۱-۵۲).

* مفسران معروف مدینه در دوده تابعین: ۱- ابوالعالیه رفیع بن مهران (۵۲-۵۳) ۲- زید بن اسلم (۵۳) ۳- قرظی (۵۳-۵۴).
مفسران دوده تابعین در عراق [بصره و کوفه]: مقدمه (۵۴).

* مفسران معروف کوفه در دوده تابعین: ۱- مره همدانی (۵۵) ۲- علقمة بن قیس (۵۵) ۳- مسروت (۵۶) ۴- شعبی (۵۶-۵۷) ۵- اسود بن یزید (۵۷) ۶- جابر جعفی (۵۷-۵۸) ۷- سدی کبیر (۵۸-۵۹).

* مفسران معروف بصره در دوده تابعین: ۱- حسن بصری (۵۹-۶۱) ۲- قتاده سدوسی (۶۱-۶۲) ۳- ابوصالح باذان بصری (۶۲-۶۳).

* مفسران معروف دیگر: ۱- عطاء بن ابی سلمه (۶۳-۶۴) ۲- محمد بن سائب کلبی (۶۴) ۳- علی بن ابی طلحه هاشمی (۶۴) ۴- قیس بن مسلم کوفی (۶۴) ۵- سلیمان بن مهران اعمش (۶۵) ۶- مقاتل بن سلیمان ازدی (۶۵) ۷- ضحاک بن مزاحم (۶۵) ۸- عطیة بن سعید کوفی (۶۶).

* مشخصات و ویژگیهای تفسیر در عصر تابعین: الف- راه یافتن اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر قرآن (۶۶-۶۹) ب- گسترش نسبی روش تفسیر به رأی (۶۹-۷۰) ج- آماده شدن زمینه برای تفسیرهای مذهبی (۷۰-۷۲) د- آغاز تدوین تفسیر (۷۲).

* چه کسی نخستین باد، تفسیر قرآن را تدوین کرده است؟ (۷۲-۷۵).

(۲)

تحقیق درباره ابن عباس و مقام وی در تفسیر

۷۹-۱۳۳

* نام و نسب و تاریخ تولد و وفات ابن عباس (۷۹-۸۰).

* ملازمت و همبستگی ابن عباس با پیامبر اسلام [صلی الله علیه و آله] (۸۰-۸۲).

* استاد ابن عباس در تفسیر و حدیث (۸۲-۸۴) گزارش کوتاهی از اهمیت مقام استاد ابن عباس در تفسیر قرآن (۸۴-۸۶) رد گفتار ابن تیمیه در مورد امیرالمؤمنین علی [علیه السلام] (۸۶-۸۸).

* شهرت علمی ابن عباس در بلاد اسلامی (۸۹-۹۲) تأیید این شهرت از نظر صحابه و تابعین و دانشمندان اسلامی (۹۲-۹۶).

* عناوین والقاب علمی ابن عباس (۹۶-۹۸).

* وسعت و تنوع معلومات ابن عباس و برنامه دسی او (۹۸-۱۰۱).

* مصادد ابن عباس در تفسیر قرآن: الف- ملازمه بایمام بر اسلام [صلی الله علیه و آله] (۱۰۱) ب- تفسیر امیرالمؤمنین علی [علیه السلام] (۱۰۱) ج- اشعار کهن عربی (۱۰۲-۱۰۶) د- بحث در وجود مُعَرَّبَات در قرآن از نظر ابن عباس و دیگران (۱۰۶-۱۰۸) ه- اعرابی و بیابانگرد (۱۰۸-۱۰۹) و- اهل کتاب. آیا ابن عباس در تفسیر خود به اهل کتاب مراجعه می کرد؟ (۱۰۹-۱۱۱) پاسخ به گولدزیهر و احمد امین (۱۱۱-۱۱۳).

* طرق روایت از ابن عباس در تفسیر قرآن: مقدمه (۱۱۳-۱۱۴) ۱- طریق روایت علی بن ابی طلحه هاشمی از ابن عباس (۱۱۴-۱۱۶) ۲- طریق قیس بن مسلم کوفی (۱۱۶) ۳- طریق ابن اسحق «صاحب السیر» (۱۱۶-۱۱۷) ۴- طریق اسماعیل بن عبدالرحمن «سدی کبیر» (۱۱۷-۱۱۸) ۵- طریق ابو خالد عبدالملک بن جریج از ابن عباس (۱۱۸-۱۱۹) ۶- طریق ضحاک بن مزاحم هلالی از ابن عباس (۱۱۹-۱۲۰) ۷- طریق روایت عطیة بن سعید جدلی کوفی از ابن عباس (۱۲۰) طریق محمد بن سائب کلبی (۱۲۰-۱۲۱) طریق مقاتل بن سلیمان از دی خراسانی از ابن عباس (۱۲۱-۱۲۲).

* آثار ابن عباس در تفسیر و معارف دیگر: مقدمه (۱۲۲-۱۲۴) ۱- صحیفه فی- التفسیر (۱۲۴) ۲- تفسیر ابن عباس (۱۲۴) ۳- تفسیر ابن عباس عن الصحابة (۱۲۴-۱۲۵) ۴- تفسیر ابن عباس (۱۲۵) ۵- التأویل (۱۲۵) ۶- النسخ والنسخة (۱۲۵) ۷- تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس (۱۲۵-۱۲۷) ۸- قصة الإسراء والمعراج (۱۲۷) ۹- الدعاء المنظوم، یادعاء السریان (۱۲۷-۱۲۸) بررسی انتساب احادیث تفسیری به ابن عباس (۱۲۸-۱۳۰).

* اخلاص ابن عباس به امیرالمؤمنین علی [علیه السلام] و سرانجام زندگانی او (۱۳۰-۱۳۳).

(۳)

از ابی الاسود تاسیبویه

یا

سیری در پیدایش نحو و تطور آن تا «الکتاب»

سیبویه

۱۳۷-۱۷۸

* مقدمه (۱۳۷-۱۳۸).

* الف- نخستین بنیانگذار نحو (۱۳۸-۱۴۰).

* ب- چه انگیزه‌ای موجب پیدایش نحو بوده است؟ (۱۴۰-۱۴۶) چه ابوابی را امیرالمؤمنین علی [علیه السلام] و ابی الاسود در نحو تأسیس کردند (۱۴۶-۱۴۸) ادله مخالفان نظریه وضع نحو به وسیله ابی الاسود (۱۴۸-۱۵۰) رد ادله مخالفان این نظریه (۱۵۰-۱۵۳).

* آیا معارف و فرهنگهای بیگانه در پیدایش نحو عربی مؤثر بوده است؟ (۱۵۴-۱۵۶).

* ج- نحو پس از ابی الاسود (۱۵۶) نموداری از طبقات نحویین تاسیبویه (۱۵۷).

* طبقات نحویین تا عصر سیبویه.

* طبقه اول: ۱- ابی الاسود دؤلی (۱۵۸) ۲- عبدالرحمن بن هرمز (۱۵۸).

* طبقه دوم: ۱- عنبسة الفیل (۱۵۸-۱۵۹) ۲- یحیی بن یَعْمَر عدوانی (۱۵۹-۱۶۰) ۳- نصر بن عاصم لثی (۱۶۰) ۴- میمون اقرن (۱۶۰).

* طبقه سوم: ۱- ابن ابی عقرب (۱۶۰-۱۶۱) ۲- عبدالله بن اسحق حضرمی

(۱۶۱-۱۶۲).

* طبقه چهارم: ۱- ابو عمرو بن علاء بصری (۱۶۲-۱۶۴) ۲- عیسی بن عمر ثقفی (۱۶۴-۱۶۶) ۳- بکر بن حبیب سهمی (۱۶۶).

* طبقه پنجم: ۱- یونس بن حبیب (۱۶۶-۱۶۷) ۲- خلیل بن احمد (۱۶۷-۱۶۸).

* طبقه ششم: ۱- نصر بن شعیل (۱۶۸) سیبویه (۱۶۹).

* اهمیت کاد سیبویه و مشخصات ویژه کتاب و مسائل تازه آن (۱۶۸-۱۷۶) شروح کتاب (۱۵۶-۱۷۸).

* خلاصه سخن (۱۷۷-۱۷۸).

* خاتمه (۱۷۹).

